توحید ... نبوت امامت معاد

اصول دین

إن الدين عند الله الإسلام ومن يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه

محمد — علی — فاطمه — حسن — علی — جعفر — محمد — علی — علی — محمد — حسن

باتفاق علماء امامیه واجبست
دانستن اصول دین بدلیل نه بتقلید
الا آنکه فرموده‌اند دلیل اجمالی کفایت میکند
از برای عوام این مجموعه ایست از اصول
دین و فروع دین و گناهان کبیره
و مواعظ و نصایح پیغمبر و امیر المؤمنین
و ابی ذر و سلمان و برخی از اخبارات
مجلسی علیه الرحمه جمع شده و پاره از
احوال مردن و وحشت قبر و قیامت
برای انتفاع مؤمنین و مؤمنات وفقهم
الله لما یحب و یرضی امید که انشاء الله
ایشان باین ورا سبب عفو این عاصی
و والدین این عاصی شود
سنه [illegible]





فروع دین شش است
و بعضی ده گفته اند

... روزه ... خمس جهاد ...

هو الغفور الرحیم

لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة
المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول بلا اول کان قبله والاخر بلا اخر یکون بعده والصلوة والسلام علی اول من خلقه فلا خلق قبله واخر من بعثه فلا نبی بعده وعلی اله المصطفین وعترته المرتضین صلوة نامیة زاکیة مبارکة متواترة لا حد لاولها ولا نهایة لاخرها **وبعد** بدانکه خداوند تبارک وتعالی جلت عظمته بعد از انکه بقدرت کامله وحکمت شامله خود انسانرا بخلعت وجود مخلع فرمود وبتاج کرامت عقل وهوش مکرم داشت بلطف ومرحمت خویش برای تقرب وی بدرگاه قرب

ثواب و عذاب یعنی آنکه اهل جهنم ابد الآباد در جهنم
معذّب بند چنانچه اهل بهشت متنعّم اند و هرگز نمیشود که
بعد از عادت کنند و درد و سوزش عذاب شان تمام شود و
همچنین واجب است اعتقاد بحساب و میزان و صراط و غیر یک
بطریق ظاهر شرع نه تاویل امّا کیفیت اینها آنچه از شرع معلوم
شده ظاهرش را تصدیق باید نمود و اعتقاد کردنه
بتاویل و تحریف و آنچه معلوم نشده باید ساکت شد و
علم آنرا باید بخدا و رسول و امامان واگذاشت و همچنین
واجبست اعتقاد بآنچه در برزخ وارد شده مثل سؤال
منکر و نکیر و فشار قبر بی تاویل اینست مجملی از مفصّل
اصول دین و همین قدر کافیست بلکه هرگاه اعتقاد
بوحدانیت الهی و نبوّت پیغمبر و امامت دوازده امام داشته
باشد و باقی را بر وجه اجمال تصدیق داشته باشد باین
طور که تصدیق داشته باشد که آنچه پیغمبر فرموده حق
است و صدق است همین قدر نیز از اهل ایمان است و
ناجی است اگرچه غافل باشد از آنکه خداوند مثلاً بهمه

چیز دانا و برهمه کار توانا است و هنوز علم یا نهم نرسانیده
باشد اما اگر ملتفت شده باشد و شك داشته باشد یا
انکار داشته باشد کافر است و از اهل جهنم است

فصل بدان ایدك الله تعالی که علماء شیعه بر آنند که
اصول دین بدلیل باید شناخته شود عکس علمای اهل
سنت که در اصول دین تقلید را تجویز میکنند و ادلهٔ عقلیه
و نقلیهٔ آیات و اخبار موافق گفتهٔ علمای شیعه است
چنانکه تحقیق شده و در موضع خود ثبت است و مجملی از
بعضی از آنها اینست که ثواب و عقاب بازاء فعل اختیاری
مکلف است بقاعدهٔ عدالت پس هرگاه مقلدکافر را
جناب اقدس الهی عذاب نماید که چون کافر شد یعنی پس غذاب
کفار را بتو میکنم و مقلد مؤمن و شیعه را در بهشت
جاودانی متنعم سازد که چون ایمان آورد کی لهذا ثواب بتو
دادم این با عدالت جمع نمیشود زیرا که هر دو مقلدها
در فعل اختیاری که از ایشان سرزده شریك و
مساوی بودند چرا که چنانکه آن یك تقلید نمود این یك

نیز

وهر نیست وعرض نیست ومتحد با مخلوقی نمیشود و
ل بروی واتی نیست یعنی با دمی یا غیر حلول نمیکند و
نمیشود چنانکه نصاری وصوفیان قائل شده اند
اد یا حلول در عیسیٰ و در مشائخ صوفیه وامثال این
فات ومحل حوادث نیست مثل سهو ونسیان ولذت
لم وصحت ومرض وعجز وپیری وجوانی وخواب وبیک
سائر تغیرات لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ومکانی وجهتی
ارد و در هیچ طرف نمیباشد ودیدنی نیست فی الحال ا
بچشم دیده شود لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ چه نه جسم است ونه
جسمانی ونه در جهتی وشریک ندارد نه در الوهیت ونه
ودن ونه در خالقیت ورازقیت لا شریک له پس نیست
سوای خدای تعالی نمیباشد بلکه غیر او همه چیزها حادث
ست وخالقی ورازقی بجز او نیست خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ
الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ واز چیزی جدا نشده وچیزی
ازو جدا نشده لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ بلکه یکتا وبی همتا است
احدی الذات وواحدی الصفات است وازلی وابدی است

یعنی همیشه بوده وخواهد بود نه اولی برای وجود ا
هست ونه آخری وفا در مختار است یعنی باختیار خو
مخلوقاترا خلق کرده ومیکند نه بغیر اختیار چنانکه آتش
بغیر اختیار میسوزاند وقدرت بر هر چیزی دارد
اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ حتی بر محالات هم لیکن محال قابلیت
قبول قدرت ندارد وعالم است هر معلومی وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ
عَلِیْمٌ حتی بجزئیات وتغییر ونقصان نمی در علم او وسمیع
وسمیع است وبصیر است وَهُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ یعنی میشنود
هر چه شنیدنی است بدون آلت گوش ومیبیند هر چیز
است بدون آلت چشم چه منزه است از چشم وگوش و
دست وپا وغیر اینها از آلات جسمیه چه جسم نیست و
محتاج نیست وحی است وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ یعنی آثار زندگی
از او سر میزند از دانستن وتوانستن نه اینکه روح در بدن
دارد والعیاذ باللّٰه ومرید وکاره است یعنی چیزهائی را که اراده دارد
باراده واختیار بعمل میاورد وچیزهائی را که اراده ندارد بعمل او باختیار
ترک مینماید نه آنکه ملجأ است کردن ونکردن وصفات وی دروغ بر وی

ابست و متکلم است یعنی اینها حقیقة تکلم مینماید
میزند نه بالت بان یعنی بی حرف بلکه ...
وف و کلام و صدا خلق میکند اینها یعنی مثل هو و در درخت و غیره
...ل از اصول دین عدل است و مراد بعدل انست که
خدای تعالی عادلست و ظلم نمیکند و ذرّه ظلم روا
رد لا یظلم مثقال ذرّة و نه چنین است که جبریه می
یند که مجبورند در کردهای خود و اشاعره می گویند
همه کارهای بندگان کار خداست و بنده عاجز و اراده
غیر مؤثر است و صوفیها میگویند همه میشود از
و شر چه از افعال غیر بندگان و چه از افعال بندگان تمام
همه صفات خداست چه همه این قولها عین کفر است و
می باید که خدا تعالی کارهای قبیح و فاحش و منکر ...
ذلک عذاب کند بندگان را اگر چرا بکردید و حال آنکه
ان نکرده باشند بلکه خودش کرده باشد و با اینها العیا
... دروغ گو نیز باشد چه میگوید چرا کردید و شما کردید
عذاب میکنم شما را بسبب فعلهای خودتان و گوید ...

مصیبتی که بر سر شما می‌رسد بسبب ... کرده‌اید و ... تا انسان

با اینها عذابهای شدید و توبیخهای عظیم کند و هیچ

کفر است اگر کسی گوید خدای تعالی در افعال بندگان

شرکتی دارد زیرا که چگونه از فوای شریکین بر سر واضع

شریکین در همان کاری که با هم کردند آن مصیبتها

عذابهای شدیده و عتابهای اکیده میباید بلکه طریقه یقه

از معصومین علیهم السلام اینست که افعال خیر و شر

بندگان از بندگانست لیکن خیر بتوفیق الهی است

بعد توفیق و کا هست که مقهور بر طاعتی میبا د با

نیکیهائیکه در بنده است و یا بنده را بخود شر امید

در معصیتی بسبب بدیهائی که در آنست که یان سب

اینمعنی میشود و ایضا خدای تعالی حکیم است و قبیح

سر نمیزند جزما خصوصا چنان حکیمی و خصوص این

قبایح و خصوص با این قدرت کامله و عدم احتیاج بظلم و

اصلا خصوص با این همه رافت و شفقت و رحمت

نبوت و مراد آنست که خدای تعالی پیغمبران که از اولا

بودند برگزیدهٔ برسالت نزد باقی بندگان فرستاد برای
پیغامها و دینها و شرعها و انتظام نمودن دنیا و اخرت ایشان
و شناسانیدن اصول دین بایشان و فروع دین و این
پیغمبران صد و بیست و چهار هزار بودند اخر همه و خاتم
ایشان و افضل از همه پیغمبر اخر الزمان پیغمبر ما محمد صلی
الله علیه و اله بود پسر عبد الله و پسر امنه و جد پدرش
عبد المطلب بن هاشم که نسب شریفش میرسد بحضرت اسمعیل
پسر حضرت ابراهیم و از هیچ یك از پیغمبران سهو یا نسیان
یا خطا و طغیان سر نزده از اول عمر تا آخر بلکه معصوم اند از همه
این با لضرورة از ائمه هدی بما رسیده و همچنین از ایشان رسیده
است که منزه اند از کفر اباء و عدم طهارت امهات از زنا و غیره
و منزه اند از نقص خلقت و هر چیزی که موجب دنائت و نفرت
خلق از ایشان شود العیاذ بالله منه **چهارم امامت** و
مراد شناختن امام و پیشوای بعد از پیغمبر است که اگر
نشناخت کافر است بکفر مقابل ایمان یعنی ایمان ندارد
جزماً و مخلد در جهنم است و امام آن جانشین پیغمبر است

که بعد از پیغمبر بجای او نشستند و جمیع کارها که از پیغمبر بعمل
می‌آید از و بعمل آید غیر آنکه پیغمبر وحی از خدا باو میرسد
بواسطهٔ جبرئیل یا نحوی دیگر و پیغامها از خدا بعنوان وحی
باو میرسد و او بمردم میرساند آنچه را باید برساند و لهذا
او را پیغمبر میگویند و بعربی رسول و نبی و امّا امام وحی باو
نمیرسد بلکه بواسطهٔ پیغمبر ص و وصیت او احکام شرع و غیر
آن باو میرسد و او بمردم میرساند آنچه را باید و امّا نظم و نسق
امور معاش و ریاست و [illegible]
احکام شرع و اقامهٔ حد[illegible]
طریقهٔ تزکیهٔ نفس که منشعب می‌شود بعد از نفس خلایق و
توضیح غوامض مسائل اصول و فروع و حل مشکلات آنها
و دفع شبهات از آنها پس نسبت به پیغمبر و امام هر دو
بیک نحو است لیکن از پیغمبر بالاصاله است و از امام
بالنیابه یعنی نیابت پیغمبر ص و در عصمت از گناهان و از
خطا و از نقص خلقت و غیر اینها از آنچه گذشت هر دو
شریکند و حالشان یکیست و امام ما بعد پیغمبر ما صلی

الله علیه و آله علی بن ابیطالب است صلوات الله علیه و نام
ابیطالب عبد مناف بوده و بنا بر مشهور نزد عوام عمران
و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بوده و ابوطالب مسلم
بلکه خلیفهٔ انبیاء و وصی ایشان بود باعتقاد شیعه
نه آنکه العیاذ بالله کافر بود چنانکه مخالفین میگویند و
لقب علی بن ابی ... جانب خدا و تمام
او ... اسم متعدد
... ... چنین بود و احوال
او ... معصوم و اطهر من الشمس بود بلکه فوق مراتب
سایر بشر بود که بآن سبب جماعتی از کرده بیرون رفته و
و را خدا دانسته اند العیاذ بالله منه و بعد از آن
حضرت امام دویم امام حسن علیه السلام فرزند او بود
و مادرش فاطمهٔ زهرا علیها السلام است و بعد از و امام
سیم امام حسین برادر آن بزرگوار و بعد از او امام چهارم
حضرت امام زین العابدین فرزند امام حسین و بعد از
و امام پنجم امام محمد باقر و بعد از او امام ششم امام جعفر

صادق علیه السلام و بعد از او امام هفتم امام موسی کا
و بعد از او امام هشتم امام علی بن موسی الرضا و بعد
او امام نهم امام محمد تقی و بعد از او امام دهم امام
نقی و بعد از او امام یازدهم امام حسن عسکری و بعد
او امام دوازدهم امام مهدی هادی علیه السلام که صاحب
این عصر و امام این زمانست و زنده است و هیچ زمان
خالی از امام یا پیغمبری نمیباشد و این دوازده امام هر
نسبت بدیگری پدر و فرزند بودند که همیشه که پدر از دنیا
امام بعد از او که بجای او می نشست فرزند او بود که
او مینشست غیر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
دو برادر بودند و نیم بجای اول نشستن پنجم معاد را
که اعتقاد کند که حق تعالی همین بدنهای خاکی آدمیان
در قیامت زنده میکند و روح هر بدن را بخودش بر میگر
برای جزای عملش پس اگر اهل طاعت است بهشت میر
و بثواب الهی فایز میشود و اگر اهل معصیت است بجهنم
میرود و بعذاب الهی معذب میشود و باید اعتقاد نماید

نیز تقلید کرد چیزی که شد بحسب اتفاق تقلید اول آنچه
افتاد و غلط بود و تقلید دوم خوب افتاد و صحیح بود
و مجرد اتفاق که داخل در تحت اختیار شان نبوده چگونه
منشأ عذاب شدید ابدی که عذاب کافر است شود و
موجب ثواب عظیم ابدی که ثواب مؤمن است گردد البته این منافی
عدالت و حکمت الهی است و مراد علمای شیعه از دلیل آن
قدر نیست که اطمینان نفس بان بهم رسد و اینقدر بسیار
آسان است و همه کس را میسر است مگر کسی که مستضعف
باشد یعنی قوهٔ ممیزه نداشته باشد بلکه اگر عشر
معشار اهتمامی که در تحصیل معاش میکنند در تحصیل ادلهٔ
اصول دین کنند ادله در نهایت قوّت تحصیل میکنند لیکن
بسیاری کوتاهی میکنند با آنکه از اقوال علماء شیعه و ادلهٔ
ایشان ظاهر است که کوتاهی جایز نیست مجملا مراد از دلیل
آن نیست که علماء در کتب کلامیه گفته اند و بغایت صعب
است و عوام را میسر نیست و همچنین مراد ایشان آن نیست
که رفع جمیع شکوک و شبهات شود چه این کار کار پیغمبران

واما ما نیستیم و بعد از ایشان کار بزرگان علماء است که باید ایشان
هدایت مردم نمایند و رفع همهٔ شبهات که مردم گاهی مبتلا میشوند
باید نمایند و این واجب کفائیست که همین ایشان واجب است و
امّا مکلّفین دیگر هدایت و ارشاد از ایشان حاصل میکنند
انقدر که رفع شبههٔ شان شود در وقتی که شبهه بهم رسانند
نه مطلقا بناء علی هذا ما در این رساله دلیلی را ذکر مینمائیم
که نزد علماء معتبر باشد و عامّه خلو نیابند **فصل**
بدان ایدک الله که در زمان پیغمبران و عصرهای سابقه همین
عنایتشان ثبوت حق بود هر که پیغمبر بود همینکه معلوم میشد
شد که واقعا پیغمبر است از جانب خدا دیگر چیزی نمی
خواستند که ثابت شود برایشان چه هرگاه جزما پیغمبر باشد
جزما هر چه میگوید همه البتّه حق است چه پیغمبر بر حق باطل
نمیگوید یقینا پس اصول دین تماما حتی توحید بدلیل
یقینی ثابت می شد پس نهایت مرتبهٔ یقین حاصل میشد چه
جای اطمینان و حال برای ما نیز هرگاه یقین شود که پیغمبر ما
بر حق است و این بدلیل یقینی ثابت شود اصول دین جمیعا

بدلیل یقینی ثابت شده خواهد بود نه تقلید پس هر دلیلی که
دلالت میکند بر حق بودن پیغمبر همان دلیل بعینه دلیل است
براینکه هر چه پیغمبر صلعم فرموده همه عین حق و محض صدق است
حتّی توحید پس لازم میاید که جمیع آنچه گفتیم از اصول دین
همه حق و یقینی باشد چه همهٔ اینها از پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعنوان تواتر و اخبار یقینیّه ثابت شده چه یکپاره در قران
ویکپاره در اخبار یقینیه ویکپاره بدیهی دین ویکپاره اجماع
مسلمین است و مع ذلک اکثر اینها دلیل عقلی نیز دارد پس اوّلاً
باید اثبات حق بودن پیغمبر صلعم نمائیم پس میگوئیم بتواتر معلوم شده
که پیغمبر صلعم دعوای پیغمبری نمود و بر طبق دعوای خود معجزه آورد
پس جزماً پیغمبر بود چه علم یقینی حاصل است که معجزه کار بشر
نیست و خرق عادت بشر است و ذهنها و وجدانها باین معنی
نجامند و لهذا هر کدام از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که دعوی
نمودند امّتشان مطالبهٔ معجزه و بعد از آنکه لجوجها و عنودها
که نمیخواستند متابعت نمایند نسبت بسحر و کهانت و امثال اینها
میدادند و هزار نامربوط میگفتند که جواب دهند و قبول

پیغمبری نکنند و نمیگفتند که معجزه از کجا دلالت می کند بر صدق
دعوای شما بلکه متفق بودند که دلالت دارد و انکار تحقق آن
میکردند و حال آن نیز بالبدیهه همه میدانند که معجزه امریست نه
از جانب بشر بلکه از جانب قادر علی دیگر در کمال قدرت و اختیار
و علم و اطلاع پس باین دلیل معجزه ثابت میشود خدای بزرگ
حی قادر مختار مرید عالم سمیع بصیر و ثابت میشود نبوت و
پیغمبری آنکسی که معجزه بدستش جاری شده و ثابت میشود
صدق آنکس در هرچه خبر دهد چه در بیان صفات ثبوتیه
و سلبیه خدای تعالی و چه در باقی اصول دین مثل امامت و معاد
و جزئیات و کیفیات آنها و چه در احکام فروع دین و چه در
غیر اینها از امورات گذشته و آینده و سایر غایبات و ایضا دلیل
دیگر شکی نیست که پیغمبران کارها میکردند که مردم عاجز
بودند از مثل آنها بنحوی که هیچ شبهه در عجز قاطبه مردم
نبود و بحد تواتر و زیاده از تواتر ثابت است که جماعتی که
از پیغمبران این معجزات مشاهده می کردند و اعتقاد می کردند
که اینها از جانب خدا است و تصدیق خداست برای ادعای پیغمبران

چنانچه

چنانچه ما هانیز اینجا لدایم ولهذا الجاءً ایمان میاوردند و تصدیق پیغمبران میکردند و اعانت ایشان میکردند در حربها بمال و جان و فرزند و قبیله و عشیره بواسطهٔ انکه یقین داشتند که حق با پیغمبرانست وخدای تعالی بر همهٔ اینها مطلع بود پس اگر العیاذ بالله پیغمبران برحق نباشند و مردم ضعیف بیچاره را فریب داده و کول زده باشند و خدای تعالی العیاذ بالله با علم و قدرت کامله مردم را باین احوال واگذارد کار قبیح در نهایت قباحت کرده باشد و کار قبیح کار عاجزاست نه کار قادر مختار و کامل القدرة پس ازین تقریر نیز معلوم شد که بمعجزه ثابت میشود نبوت پیغمبران وصدق قول شان درانچه بگویند و هرچه خبر دهند

فصل و اما معجزات پس بدانکه یکی از معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه واله قرانست که دران مذکور است که اگر ایمان نیاورید سورهٔ مثل این قران بیاورید و اگر نه مقاتله و اسیری و غارت را اماده باشید و ایشان از ان زمان تا حال قتل و اسیری را قبول کرده جزیه میدهند و عاجزند

از آوردن سوره با آنکه عرب بودند و افصح عرب بودند و الی الآن هستند و عاجزاند با آنکه غایت ایشان این است که تاب نمی آورد که دربرابر مدعی کمال اثر اظهار نماید و هر چند هیچ ضرری نداشته و هیچ داعی دیگر نباشد خصوص نسبت بمتعصبان و معلوم است که عرب در غایت عصبیت هستند با آنکه از قرآن معجزات دیگر مشاهده میکنیم از قبیل آیات برای شفا و رد ضاله یعنی گم شده و بیدار شدن از خواب در همان وقت که میخواهد و علوم جفر و اعداد و حفظ و حراست در آیات حفظ و فرج در آیات فرج و همچنین در آیات استخارها و امور عجیبه و غریبه در نهایت تعجب و غرابت از قبیل معجزها مشاهده میشود و بسیار دیده ایم قسم خوردن بقرآن و متضرر شدن یا نزاد یکو مکرر را مشاهده میشود برکت در خانها که بسیار تلاوت قرآن میشود و در رفع شرها و آزارها و غمها و حل مربوطها و امور دیگر مثل تعبیر خوابها و غیر اینها و بدیهی است که معجزه بودن قرآن با امور دیگر که اشاره شد هیچ ربطی بسحر و کهانت

ندارد بلکه معجزات مثل شق قمر نیز و بطی بسحر ندا رد ساحر را در
افلالۓ چہ تصرف نیست یا انکه اموری که از آنحضرت سرزده از حد حصر
واحصا بیرونست وهریک بعالمی جدا کانه اند و یک انسان نیستند که
توان گفت که سحرند چه سحر همین بعمل است نه بغیب گفتن وعجایب
دیگر که هریک بعالمی جدا کانه اند وحکایات خبرهای غیبیه که
در قتل عمار یاسر و حکایات خواب پادشاهی بنی
امیه وشهادات امیر المؤمنین علیه السلام وحسنین
علیهما السلام وغیر اینها مما لا تحصی متواتر المعنی است
بلکه هریک از آنچه ذکر شد بسر حد تقیین رسیده حتی
اینکه معاویه در صدد این بود که حق با اوست ومع
ذلك نتوانست نه خودش و نه احدی از لشکرش که
انکار حدیث عمار تقتله الفئة الباغیة کنند بلکه
توجیه ظاهر الفسادی کردند از راه لاعلاجی وهم چنین
است حال باقی چه راه شبهه برای مطلع بصیر باقی نمی
ماند که انحضرت جزماً این خبرها داده بودند و از جملۂ
شواهد حقیت پیغمبری انحضرت معجزات لا تعد ولا تحصی

نبوّت نبی همچنین دلیل است بر توحید خدای تعالی وبان
ثابت میشود خدای بزرگ حیّ قادر مختار کامل القدره
مرید عالم سمیع بصیر و ازانجاکه معجزه ثابت میشود کمال
قدرت خدای تعالی ثابت میشود که حکیم و عادلست و
دروغ و فریب دادن وگول زدن ازاو سر نمیزند چه اینها
ازعجز است و با کمال قدرت منافی است پس جمیع آنچه گفته
با نبوّت نبی از معجزه یکدفعه ثابت میشوند و لهذا از
زمان آدم علیه السّلام تا حال کل اهل عالم بمجرّد آنکه
پیغمبران معجزه میاوردند ایشان البته تصدیق پیغمبران
میکردند و اذعان و اعتراف بصدق قول ایشان
مینمودند اگرچه سابق براین منکر صانع بودند و
طبیعی مذهب و دهری مذهب و امثال اینها بودند

وکلّا یقین به پیغمبری ایشان هم میرسانیدند

اینست مسائل اصول دین با دلیل آن و همین قدر کافی است

برای عوام النّاس

تحریر فی الاوّل من ربیع الثانی سنة ۱۲۹۴ بید اقلّ السّادات محمّد علی رضوی

این منظومهٔ اصول دین است که بر اسهل بود ضبط بر مؤمنین

وبه بسم الله الرحمن الرحیم ثقتی

هر که را بر سر هوای لولو لالا بود — باید این مسلک که راه طالب جویا بود

از اصول دین شنو کان پنج آمد در عدد — اولین توحید کان اصل اصولها بود

معنی توحید بود و فهم اصول جعفری — دان خدا را واجب بالذات که دارا بود

مر صفتهای کمال و هم صفتهای جلال — وز صفات نقص پاک و از خلل اعلا بود

هم صفات ذاتی او جمله باشد عین ذات — بی شریک است احد یکتای بیهمتا بود

هستیش باصر و [illegible] و محال — صانع هر ممکن و هم [illegible] او اشیا بود

ذات او بنا سزاوار پرستش خلق را — غیر او را اندر معنی کجا یارا بود

واحد و یکتا بود از هر جهت ذات اله — وز صفتهای ثبوتی هشت صفت او را بود

عالم و قادر و حی و مرید و مدرک است — ذات پاک او قدیم و صادق و گویا بود

وز صفات نقص هیبا منزه کردگار — کان صفات سلبی آمد حق بری زانها بود

نه مرکب بود و جسم و نه مرئی و محل — بی شریک است و غنی و هم ز اشیا بود

معنی توحید و صفات حق همین — لیک میباید که پنج اعتقاد اینجا بود

اعتقاد اول آنکه بود همه شیء عالم است — صانعی و خالقی کو قادر و دانا بود

واجب بالذات شد آن خدای علیم — وان ز دین بود منکر کافر ما بود

از نما حق حنا امت صفتها ذات را ... هست باطل گر بگوئی نایب انها بود

اصل مذهب هست این اعتقاد ... خارج است از مذهب و نادان بی چون بود

ثانی سیمین حضرت پروردگار ... وان صفتها که نقص ذات او بود

اصل دوم باشد این مطلب نکو ... گرچه از یکوجه اصل مذهبها بود

چار دانی صفات حق ذات ... وین اصل مذهب وهم منهج بود

بی جهت یکانه دانی فرد واحد ... بی شریک و بی شبیه و احد یکتا بود

از صحیح دین این اعتقاد و منکرش ... خارج از دین است و مخلد ها بود

اصل دوم اصول دین عدل آمده ... کان فعل حق کرد و مبدأ اشیا بود

میکند افعال از ره اعتدال ... زانکه از افراط و تفریط مستغنا بود

هر چه باشد از قبح و شر و ظلم ... وز بنده دو افعال شر نیکیها بود

نیست او مکر با حکمة ... کان عوضها و بند عائد ها بود

حسب لطف هست بسوی ... بر صلاح بنده کان افعال او نا بود

حق نبنده را با قدرت و اختیار ... جبر و تفویض اعتقاد فرقه اعمی بود

هیچ ادعا در ... با دلیل از اگر چشم دلت بینا بود

راصول مذهب جعفری این اعتقاد ... خارج از این نابینا بود

چارم اصول خداوند مرسل ... کان ... نشر اصلح او بود

از اصول مذهب امد این معنی نغز — جاهل اعتقاد از زمره عصیان [illegible]

همچنین داده با انسان قدرت و هم اختیار — مذهب اجبار و با تفویض زایل [illegible]

وین عقیده نیز امد از اصول مذهب — منکر امد بود و جمله اعمال [illegible]

از اصول دین نبوت سیم امد ای عزیز — معنی [illegible]

بالاصالة داد رسالت بهر معصوم [illegible] — و خدا بر خلق کل [illegible]

از زبان میباید اقرار و از دل اعتقاد — که همی پیغمبر ما [illegible]

نام نامی محمد والد عبد الله است — بر تمام انس و جان پیغمبر [illegible]

معجز و کرامات [illegible] — [illegible]

بعض از آن معجز جسما و هم شق القمر — بعض از آن [illegible]

انبیا خاتم امد هست بیش تا قیام — هم شفیع [illegible]

هم در این صلب [illegible] از صحیح — هر یکی معجز [illegible]

اعتقاد اول تو انکه شاهنشاه دین — انکه نام احمد در همه طغرا [illegible]

هست بر انس و جان پیغمبر [illegible] — شاهد معجزات بحد احصا بود

حق معراج جسما [illegible] — همچنین معراج او معجز [illegible]

همچنین از معجزات او است قرآن مجید — [illegible] از اصول دین [illegible]

منکر [illegible] از دین اسلام خارج [illegible] — در حیات [illegible]

تا رساند بر او جمله احکام دین / بر خلایق هر که او از اعلی و ادنی بود

این بود جواز حکم عقل از اهل حق هست / هر که را انکار باشد او سفیه و اشقی بود

سیمین معصوم و نبی جمله پیغمبران / نور عصمت جمله را نیز در سیما بود

در تمام عمر شان باشند معصوم از گناه / سهو و نسیان نیز معاذ الله که در ایشان بود

نیز این معنی ز اصل مذهب امامیه / اهل انکارش ز اذناب بنی مروان بود

چارمین سید محمد بود ختم انبیا / دین او باقی بود تا که این دنیا بود

از اصول دین بود این اعتقاد ای مرد دین / منکر او کافر و بی بهره از عقبی بود

پنجمین باید بود کان جناب مستطاب / افضل کل انام از اضعف و اقوی بود

هست بهتر از ملایک و از همه پیغمبران / بهر او اذن شفاعت صف در اخری بود

از اصول مذهب جعفر بود این اعتقاد / هر که باشد معتقد در سایه طوبی بود

از اصول دین ششم دان امامت کان بود / پیشوای اعلی را کان نوع ما بود

هم بود معصوم هم منصوب و منصوص از خدا / نص و نصب از جانب یکتای بی همتا بود

بعد چنین شخصی امام و حجت است / جانشین مصطفی و خلق را مولا بود

از او بر مکلف واجب است در اصول / هر اطاعت در امور دین و هم دنیا بود

باید او را اعتقاد ای بس صحیح / که علی بعد از پیمبر پیشوای ما بود

از علی بن ابیطالب که ابن عم نبی است / صهر خیر الانبیا و شوهر زهرا بود

بعد ختم الرسل ولی ما شده … بهر سکان و حجت کبری بود

او امام اول و بعد از حسن … آنکه مسموم ستم از کینهٔ اعدا بود

پس حسین بن علی ابیطالب شناس … کو امام سیم و کشتهٔ اعدا بود

از امام چارم باشد علی بن الحسین … آنکه سر خیل اسیران و اسرها بود

بعد فرزندش محمد باقرش باشد لقب … وارث علم نبیین جمیع مولا بود

بعد از آن فرزند باقر جعفر صادق شناس … او امام ششمین و بهرهٔ طه بود

بعد از آن موسی بن جعفر آن امام هفتمین … کاظم الغیظ که زندان عمر او را بود

بعد فرزندش رضا باشد امام هشتمین … آنکه از زهر ستم مقطوع الاعضا بود

پس محمد کش جواد هم باشد لقب … از امامان نهم مسمع تقوی بود

پس علی بن محمد آنکه خوانندش نقی … از امام دهم و قبلهٔ دنیا بود

بعد فرزندش حسن باشد هادی … عسکری آن در العنبسا والا بود

بعد از او فرزند او مهدی بود ثانی … کو امام این زمان و رهنمای ما بود

از نظرها غایب است و بود الاتیان … همچو خواند زین سبب و جهان را بود

زانکه ظاهر شود سازد جهان از کفر پاک … لشکرش خیل ملائک با خضر عیسی بود

پر کند از نور ایمان دشت … کی بود یارب که این راز از افق پیدا بود

اعتقاد آنکه در اصل ما شد … در عقد هر آنکه محتمرا بود

او درین جمله پیشوای دین بود | کامر و نهیش مکلف جاری و ممضا بود
خاصه نایب بود از جانب خیر البشر | وین عقیده از اصول دین ما بود
اعتقاد ما به عصمت او به از آن | هر یکی معصوم از جرم و خیانتها بود
از اصول مذهب این اعتقادی دگر | معتقد هر کس نباشد سفاهت را بود
ششمین از عاهی باید معصوم | نیز منصوص از خدا و نبی ما و حی بود
نص و ضبط از رسول کرد را ورسول | وین بود از مذهب چو لولوی لالا بود
اعتقاد چارمین باید بد اعلمش | اعلمیت که احکام نیز او را بود
آنکه اعلم نباشد مطلب بدون | منکرش بیرون مذهب دو زما بود
پنجمین معتقد کان اثنی عشر | برهمان ترتیب کاند ما سبق گویا بود
آنکه منکر باشد از این مذهب بود | خارج از آیین و اندر لعن بی احصا بود
از اصول دین پنجم که معاد | عود روح و اجسام اجزای ما بود
هر یکی از او کرداند جمیع بندگان | در قبور برزخ روز کری غوغا بود
عالم برزخ همی نوعی جدا | لیک در قبر و قیامت این ان پا بود
عرصه شور محشر از ثواب اعتقاد | بند و انزوی اعمال حسن امضا بود
حشر و صراط و نشر و دیوان حساب | جنت و دوزخ نشرای اخفا بود
حق آدن عشتیات زعم افشای حق | نیز پنج اذعان قدر من اصل مذهب نکو بود

در اصول دین

اعتقاد اول آنکه جسم عنصری	بهر لحوق آلات روح را ماوا بود
این از اصل مذهب جاهل دان سفیه بود	بلکه باشد دوزخی و از شقی اشقا بود
اعتقاد ثانی آنست کاین روح تو نیز	حین خروج در برزخ این بدن مثل ما وا بود
لیک حکم او دگر آید بغیر یا وحی	هم ز اصل مذهب این روح معنی افزا بود
عود روح الله همین پیکر بروز رستخیز	اعتقاد سیم اهل غیر از این پیدا بود
قالب اصلی بحکم حق شود ماوای روح	تا جزای هر عمل با کم مستوفی بود
حشر و میزان و حساب و نامهء اعمال نیز	جنت و نار و صراط از جمله حق بود
جز اصول دین مدان این اعتقاد نغز را	منکرش دان تا بدان صخرهء صما بود
چار میدان تو جسمانی جهنم را یقین	اهل کفر و ظلم و عصیان را در آن ماوا بود
کافران اندر نار دوزخ دان مخلد ای عزیز	غیر کافر ز اهل اصل و شافع فردا بود
این مطالب باشد از اصول دین بود	منکرش دین نبی اگر بوعلی بینا بود
پنجمین زانها بدان آنکه مهیا شد بهشت	بر حق و جسمانی و در دیده ها پیدا بود
حله و قصور و حور و نعمت و انواع نعیم	بهر اهل آن مهیا جمله جا بر جا بود
هر که بود دوزخی و نیز اهل خلد بهشت	زاهل اعراف و در اعراف او جا بود
گفته شد هر پنج اصل ای اعتقادات	اصل مذهب نیز سالک همین کلها بود
هر کمراد این مراتب اعتقاد کامل	سوء بسیار در دین باز دار سود بود

از ظرافت عقل صیاد جمله کی	گر بدی یکسر موذ عویب بجا بود
نسخهٔ آنچه این است اگر جوئی بکام	رشحهٔ از قلزم تالیف مولانا بود
آنکه از فیض علمش عرصهٔ روی زمین	خلد السا غیرت قبهٔ خضرا بود
از جلال علم و فضل و هدایت نکوی	چاکر فانمد کریم و عین فلد ابو
ناظم این نظم را آن امید رحمت است	و زخادم مکرم استدعا بود
تا مگر چون زین ابتهاج شکر نکوی	جای دعا در ریاض جنة المأوی بود

حدیث شریف بسم الله الرحمن الرحیم کساء

رُوِيَ عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللهِ ص
فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي لَأَجِدُ فِي بَدَنِي ضُعْفًا
ضُعْفًا فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ أُعِيذُكَ بِاللهِ يَا أَبَتَاهُ مِنَ الضُّعْفِ
فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ ائْتِينِي بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِي فَغَطِّينِي بِهِ قَالَتْ
فَاطِمَةُ فَغَطَّيْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجْهُهُ يَتَلَأْلَأُ
نُورًا كَأَنَّهُ الْبَدْرُ فِي لَيْلَةِ تَمَامِهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَمَا كَانَتْ إِلَّا
سَاعَةً وَإِذَا بِوَلَدِيَ الْحَسَنِ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكِ
يَا أُمَّاهُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَثَمَرَةَ فُؤَادِي
فَقَالَ لِي يَا أُمَّاهُ إِنِّي أَشُمُّ عِنْدَكِ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا

جدی رسول الله فقلت له ان جدک نائم تحت الکساء
فاقبل الحسن نحو الکساء وقال السلام علیک یا جداه
السلام علیک یا رسول الله اتأذن لی ان ادخل
معک تحت هذا الکساء فقال قد اذنت لک فدخل
معه فما کان الا ساعة واذا بالحسین الشهید قد اقبل
وقال السلام علیک یا اماه فقلت وعلیک السلام
یا قرة عینی وثمرة فؤادی فقال یا اماه انی اشم
عندک رائحة طیبة کانها رائحة جدی رسول الله
قلت نعم یا بنی ان جدک واخاک تحت الکساء فدنی
الحسین وقال السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول
الله السلام علیک یا من اختاره الله اتأذن لی ان
اکون معک تحت هذا الکساء فقال له قد اذنت
لک یا حسین فدخل معه فقالت فاطمة فاقبل عند
ذلک ابو الحسن علی بن ابی طالب فقال السلام علیک
یا بنت رسول الله فقلت وعلیک السلام فقال کانی
اشم رائحة طیبة کانها رائحة اخی وابن عمی رسول

اللهِ فقلت نعم ها هو مع ولديك تحت الكساء فاقبل
نحو الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي
أن أدخل معكم تحت هذا الكساء فقال نعم قد أذنت
لك فدخل علي تحت الكساء ثم أقبلت فاطمة وقالت
السلام عليك يا أبتاه السلام يا رسول الله أتأذن
أتأذن لي أن أدخل معكم تحت الكساء قال نعم قد أذنت
لك فدخلت فاطمة معهم فلما اكتملوا تحت الكساء
قال الله تعالى اعلموا يا ملائكتي وسكان سمواتي إني
ما خلقت سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا قمرا
منيرا ولا شمسا مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري
ولا فلكا يسري إلا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم
تحت الكساء فقال الأمين جبرئيل يا رب ومن تحت
الكساء فقال الله تعالى أهل بيت النبوة ومعدن
الرسالة وهم فاطمة وأبوها وبعلها وبنوها فقال
جبرئيل يا رب أتأذن لي أن أهبط إلى الأرض لأكون
معهم سادسا فقال الله عز وجل قد أذنت لك فهبط

الأمين جبرائيل وقال السلام عليك يا رسول الله
العلي الأعلى يقرئك السلام ويخصك بالتحية
والإكرام ويقول لك وعزتي وجلالي إني ما خلقت
سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمسا
مضيئة ولا بحرا يجري ولا فلكا يدور ولا فلكا
يسري إلا لأجلكم وقد أذن لي أن أدخل معكم تحت
الكساء فهل تأذن لي أن أدخل معكم فقال قد
أذنت لك فدخل جبرئيل معهم تحت الكساء وقال لهم
إن الله عز وجل قد أوحى إليكم يقول إنما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا فقال علي ابن
أبي طالب يا رسول الله أخبرني ما لجلوسنا تحت هذا
الكساء من الفضل عند الله تعالى فقال النبي والذي
بعثني بالحق نبيا واصطفاني بالرسالة نجيا ما ذكر
خبرنا هذا في محفل من محافل الأرض وفيه جمع من شيعتنا
ومحبينا إلا ونزلت عليهم الرحمة وحفت بهم الملائكة
واستغفرت لهم إلى أن يتفرقوا فقال علي إذا والله

فزنا و فاز شیعتنا و رب الکعبة فقال رسول الله و الذی بعثنی بالحق نبیا و اصطفانی بالرسالة نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل اهل الارض و فیه جمع من شیعتنا و فیهم مهموم الا و فرج الله همه و لا مغموم الا و کشف الله غمه و لا طالب حاجة الا قضی الله حاجته فقال علی اذا و الله فزنا و سعدنا و کذلک شیعتنا فازوا و سعدوا فی الدنیا و الآخرة

چونکه اکثر مفسرین ذکر کرده اند که آیهٔ تطهیر در شان پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین نازل شده و این حدیث شریف کما دلالت تام بر این مطلب دارد و در هر مجلسی که خوانده بشود این حدیث و جمعی از شیعیان باشند و بشنوند رحمت خدا بر ایشان نازل میشود و ملائکه بر ایشان احاطه مینمایند و مهموم و مغمومی اگر دران مجلس باشد هم و غم او برطرف میشود لهذا در این مختصر چهاپ شد تا اینکه مؤمنین اقلا هفته یکمرتبه بخوانند تا ان شاء الله تعالی برحمتهای الهی فایز گردند

مسئلهٔ دیات بجهت مناسبت حال مردم بفرمودهٔ علماء و مروجین شریعت غرا ذکر کردم تا بندگان خدا رستگار شوند مسئلة هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمهای نسبی خود العیاذ بالله چون مادر و خواهر یا دختر یا دخترهای خواهر و برادر یا عمه و یا خاله قتلش واجبست مسئلة هرگاه کافری با زن مسلمان زنا کند یا مسلمان سه دفعه حد زنا خورده باشد و دفعهٔ چهارم زنا کند و اگر عبد باشد تا دفعهٔ هشتم که زنا کند حد شان قتل است و بعضی از علما ادعای اجماع کرده اند مسئلة هرگاه کسی شخصی را به بیند که با زنش زنا میکند و ایمن باشد از ضرر میتواند هر دو را کشت و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آن زن براو حرام نمی شود مسئلة مرد پیر و زن پیر هرگاه زنا کنند ایشان را باید اول صد تازیانه زد و بعد سنگسار کرد مسئلة مردی که زن عقدی دائم حاضر دارد و زنا کند اول باید صد تازیانه براو زد

وبعد او را سنگسار کرده مسئله هرگاه مملوک بالغ
یا بالغ زنا کنند حد شان پنجاه تازیانه است حد رجم
نیست بقول علماء مسئله در کتاب نجم الهدایه از جناب
رسول خدا صلعم مروی است که هرکه با پسری لواطه کند
خداوند عالم او را جنب محشور میگرداند در قیامت
و آب دنیا او را پاک نمیکند وقتی که کسی با کسی لواطه
میکند عرش خدا بلرزه میاید خدا او را بر جسر جهنم
حبس میکند تا از حساب خلایق فارغ شود و بعد ازان حکم
میکند که او را در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر
میشود که او را از جهنم بیرون نمیاورند و از حضرت
امیر المؤمنین مرویست که جماع کردن بدبر پسر کفر
است و مرویست که هرگاه کسی ببوسد پسری را
بشهوة خداوند عالم لجام میکند او را بلجام آتشی و
لعنت میکند بر او ملائکه آسمان و زمین و ملائکه
رحمت و غضب و مهیا میشود از برای او جهنم
اگر توبه کند توبه اش قبول میشود مسئله هرگاه

لواط کنند ولواط دهنده هردو بالغ وعاقل باشند
هردو را باید کشت بقول علما مسئلة فاعل را بشمشیر
کشتن یا سنگسار کردن یا زنده باتش سوزاندن یا
از بالای بلندی مثل دیوار یا کوه با دست وپای بسته
انداختن یا دیوار برو ریختن واختیار با حاکم
جامع الشرائط است مسئلة اما اگر شخص عورت
خود را ببدن پسری بمالد حدش بعضی کشتن قائلند
مسئلة اما اگر دو نفر در یک رختخواب مجتمع شوند
غیر محرم با شرایط حاکم شرع باید از سی تا نود ونه
تازیانه هر قدر که صلاح بداند بر ایشان بزند مسئلة
هرگاه شخص پسری را بشهوت ببوسد همچنین است
اگرچه پدر وبرادرهم باشد مسئلة اما مساحقه
در کتاب نجم الهدایة مرویست از رسول خدا که مساحقه
بمنزلهٔ لواط کردن است مسئلة هرگاه زنی فرج خود
بفرج زنی دیگر بمالد باید صد تازیانه بایشان زد
اگر محصنه نباشند واگر محصنه باشند باید سنگسار شان

مال ایشان را ببرد یا خود شان را ببرد اما حد محارب کشتن
یا زدن او بحق تا بمیرد یا انکه دست راست او را با پای چپ او
قطع کنند یا او را از بلد بیرون کنند از ان بلد به بلد دیگر تا توبه
کند یا بمیرد بقول علما و اختیار با حاکم شرعست در جاری ساختن
هر یک مگر محارب کسی را بکشد و مال ورا بگیرد باید عین
مال را با بعد از ان او را گرفت و دست راست و پای چپ
او را ببرید و بعد او را کشت و او بحیثر باید کرد بقول علما امکر
بفریاد کردن و زدن دفع محارب بتواند کرد جایز است کشتن
او بقول علما اگر کسی خواسته باشد با زنی یا غیر زن
عمل نا مشروع کند و بغیر کشتن دفع او بتوان کرد جایز است
کشتن او بقول علماء هرگاه شخص اکراه کند یکی را بغیر حق
بکشد فلانی را و هر سه بالغ و عاقل باشند قاتل را باید کشت
و امر کننده را باید حبس ابد تا بمیرد بقول علما پسر عمدا فرزند
خود را بکشد پدر را نمیکشند تعزیر میکنند کفاره و دیه
باید بدهد اما اگر اولاد عمدا پدر را یا مادر را بکشد
قصاص میکنند و دیه قتل عمدی که بعین بهم برساند

بیکی از شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو که اسم
گاو براو صادق باشد یا دویست حله که هر حله دو پارچه
یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلای خالص یا هزار د
گوسفند که اسم گوسفند براو صادق باشد یا ده هزا
درهم که هر درهمی دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود نقره
است مـ دیهٔ یهود و مجوسی که جزیه میدهند هشتصد
درهم است مـ اما کسی هرگاه شخصی را بمهمانی بطلبد و
بعد او را از خانه بیرون کند با شرایطش تا آن شخص بمنزل
خود نرسیده تلف شود ضامن است میزبان بقول علما مـ
هرگاه افسار مالی میکشد و میرود هرگاه آن مال از دست
اذیت کسی کند دیه با آنکس است بقول علما مـ هرگاه
شخص سوار باشد و مال را بیازارد و آن مال غیر را
اذیت کند سوار ضامن است و اگر غیری مال را بیازارد
که غیر را ضرر کند یا سوار را بیندازد غیر ضامن است
مـ هرگاه شخص کاری کند که موی سر یا ریش مرد بریزد
و دیگر نروید دیهٔ کامل باید بدهد مـ هرگاه موی سر

پیش از انکه تا ثلث دیه برسد با دیهٔ مرد مساوی است
بعد از این بقدر نصف دیهٔ مرد است امّا دیهٔ بنده
وکنیز نسبت بقیمت ایشان است مسئله جراحتیکه بر
سر یا رو برسد از پوست کذشته قدری از کوشت را
هم قطع نماید دیه اش دو شتر است واکر بسیاری از
کوشت را پاره نماید سه شتر است واکر بپردهٔ نازك
که متصل با استخوان است برسد چهار شتر است
واکر استخوان نمایان شود پنج شتر است واکر استخوان
را بشکند ده شتر است واکر استخوانرا از جائی بجائی
برد پانزده شتر است یا بیست شتر واکر بپردهٔ مغز
سر برسد سی و سه شتر است یا ثلث دیه است
وجائفه که بجوف برسد مثل همین است مسئله هرکاه
شخصی بخنجر یا تیر و مانندان زخم بپای یکی زند که
فرو رود و بکذرد صد مثقال شرعی طلا بدهد
واکر بکف برسد و فاسد نکند همچنین واکر بورود
بازو برسد پنجاه مثقال شرعی طلا بدهد واکر

عضو شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد هشتاد
مثقال است و اگر روح دمیده باشد هزار مثقال
است اگر پسر باشد و اگر دختر باشد پانصد مثقال است
مسئله هرگاه کسی زن حامله را بکشد دیهٔ زن و طفلش
هرچه هست باید بدهد و امّا اگر زن خود باعث
سقط طفلش شود باید دیه بورثه دهد بخودش
چیزی نمیرسد و اگر غیری باعث شود بترسیدن
یا قسمی دیگر غیر بدهد مسئله هرگاه شخص در حال
مجامعت با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن
زن ده مثقال شرعی طلا بدهد مسئله هرگاه کسی سر
میّت را جدا کند صد مثقال شرعی طلا بدهد مسئله
هرگاه شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف
کند باید قیمت زندهٔ او را در حال تلف بدهد مسئله هرگاه کسی اجزاء
حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا جراحتی برساند تفاوت
صحیح و معیب را باید بدهد و اگر حرام گوشت قابل
تذکیه باشد و ذبح کند بی اذن باید ارش بدهد

واخر شصت مسکین طعام دادن است بدهد

اما هرگاه کسی مؤمنی را بکشد بگمان کافر حربی دیه لازم نیست

اما کفاره لازم است این چند مسئله اخر بارفتوی جناب

شیخ مرتضی ره است م هرگاه شخصی حشرات زمین مثل

مورچه یا مگس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرر

ندارد م هرگاه کو بضرری برساند جایز نیست

کشتن ان بترساند او را یا بیرونش برند م زدن حیوانات

یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب اخرت است

و بار زیاده از قوه حیوانات را بار کردن و حیوان را

در زیر بار بازداشتن و حیوانات گرسنه و تشنه

داشتن یا از سرما و گرما با قدرت حفظ نکردن ظلم

است بنا بر روایتی که انها حشر دارند مکافاتش عذاب

است تا تشفی قلب انها شود م طفل که تقصیر کند و

مرتکب بعضی انگاهان کبیره شود ولی یا معلم بجهة

تادیب و تربیت بقدری که ترک بدی کند و

اطاعت کنند بزنند ایشان را ضربتی که لازم دیه شود

بحمد الله و منته که مسئله دیات و حدود باتمام رسید

۱۲۹۶

هذه رسالة شريفة

و وجيزة لطيفة جناب المستطاب

علامة العلماء العاملين قدوة الفقهاء الراشدين و اعلم المجتهدين

ملجأ الأنام مروّج الأحكام حجة الاسلام آقا ميرزا محمد حسن دام ظله العالی

در بیان تقلید

در بیان مقدمات نماز	در بیان مطهرات	در بیان نجاسات	در واجبات غسل
در واجبات وضو	در واجبات تیمم	در نواقض وضو	در نواقض غسل
در شرائط صحت صلوة	در لباس مصلی	در نماز های واجب	در واجبات نماز
در منافیات نماز	در شکیات نماز	در مفطرات صوم	در نماز آیات
در نماز میت	در بیان خمس	در بیان زکوة	در بیان حج
در بیان بیع و شرا	در بیان عدالت	در بیان نماز جماعت	در بیان نکاح
	در کسب های حرام	در مسائل متفرقه	

که جناب فخر العلماء و السادات منبع السعادات المتقی الزکی المرضی

المرتضی جناب حاجی سید علی خراسانی بنظر [illegible] جناب میرزا زید علمه و فضله [illegible]

در آخر کتاب معه غلط نامه نیز چهاپ شده بود

ثانیاً بحمد الله و منته بحسن توفیقه چهاپ شد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الصلوة عمادا للدین وصیرها معراجا للمؤمنین والصلوة والسلام علی افضل القائمین والراکعین والساجدین محمد وعترته الطیبین الطاهرین واللعنة علی اعدائهم ما دامت السموات والارضین وبعد آنچه معلوم میشود از فتوای حجة الاسلام وقدوة الانام جناب حاجی میرزا محمد حسن الشیرازی دام ظله العالی النجفی که مکلف قبل از شروع در نماز مسائل ضروریه مهمه عام البلوی را بداند تا در وقت عمل دچار تزلزل نبود

[illegible]

باشد

باشد ودانستن مسائل مهمهٔ ضروریه از کتب مفصله بر بعضی
مشکل بود لهذا این اقل السادات والطلبه حاجی سید
مهدی الیزدی النجفی این مسائل را از کتاب نخبه و مسئله
انتخاب نموده در خلال این اوراق جمع نموده از برای
آسان بودن ضبط آنها بر مؤمنین امید که انتفاع ایشان
باعث عفو معاصی این عاصی شود والله الموفق والمعین
مسئلهٔ شخص مکلف باید احکام خدا را یا باجتهاد
یا بتقلید یا باحتیاط عمل کند در صورتی که احتیاط
مستلزم تکرار نباشد والا معین است از برای و تقلید
و در مسائل ضروری و اتفاقی علماء و اجماعی اصحاب
و علماء تقلید ضرور نیست و مجتهدینی که باید مردم
تقلید ایشان کنند اگر جمیعا مساوی باشند در جمیع جهات
شخص مکلف مخیر است که تقلید هر یک که خواسته باشد
بکند و اگر چنانچه یکی از ایشان اعلم و افقه و اورع و
اتقی و اوثق در فتوی باشد معین است تقلید او و
طریقهٔ اخذ مسائل باید که شخص یا از خود مجتهد بشنود

یا از دو عادل بشنود یا از یک عادلیکه راوی باشد یعنی
مسئله را خود از مجتهد شنیده باشد و نقل کند یا کتابی
که خواطر جمع باشد که این کتاب غلط نیست وصحیح است
مسئلهٔ مقدمات نماز شش است اول طهارت و آن
عبارت است از وضوء وغسل یا تیمم بدل از ان دو
دوم ازالهٔ نجاست از بدن ولباس سیم ستر عورت
چهارم وقت شناختن پنجم قبله شناختن ششم جای سجده
پاک باشد و پست وبلند نباشد مگر بکلفتی یک خشت
چونکه دانستن مقدمات موقوف است بر شناختن
نجاسات ومطهرات پس بدان مطهرات چند چیز است
اول اب مطلق چه کر باشد چه جاری وچه قلیل پاک
میکند هر متنجسی را کر قابل تطهیر باشد بطریقیکه مذکور
است در محل خودش دوم افتاب است وان پاک
میکند زمین را وهرچه غیر منقول باشد مثل درخت
وگیاه وامثال ان مثل دیوار وسقف ودر وپنجره
بتابیدن بران در حالتیکه تر باشد وبافتاب خشک

شود سیّم زمین وان پاك میکند ته قدم وته چکمه
ونعلین را براه رفتن یا بمالیدن بر زمین بحیثیتی که
عین نجاست برطرف شود هرچند احوط راه رفتن بقدر
پانزده ذراع است اگر بکمتر برطرف شود چهارم استحاله
بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت چیزدیگر
مثل سگ که در نمك زار افتد و نمك شود وهر چیز
نجسی که بسوزد وخاکستر شود ودر زغال الاحوط اجتنابست
پنجم اسلام وان پاك میکند رطوبات کافر را از اب دماغ
ودهن وامثال ان وهمچنین انچه متصل ببدن او باشد
از موی وناخن ودندان وهرگاه اسلام بیاورد پدر و
مادر فرزند صغیر پاك میشود بتبعیّت ششم کم شدن
وان در اب انگور جوشیده است که نجاستان بسبب
جوشیدن باشد پاك میشود برطرف شدن دو ثلث
ان بعد از غلیان شدن باتش ودر افتاب وغیره احوط
اجتنابست هفتم انتقال است مثل خون ادمی وغیراو که
بجسم پشه وکیك وشپش وکنه که منتقل بشود وعرفا از جزء انها

محسوب شود وانقلاب نیز مطهر است مثل سرکه شدن
شراب وامثال ان هشتم زوال عین از باطن مسلمان مثل
باطن دماغ وچشم وگوش ودهن وکافی است در پاك
شدن بدن حیوانات چرنده وپرنده زوال عین با احتمال
تطهیر علی الاحوط نهم استبراء حیوان جلال وتابع اوست
استبراء انسان وبان حکم بطهارت ورطوبت مشتبه
ببول ومنی میشود واگر استبراء نکرده باشد نجس است
واستبراء در منی ببول است ودر بول بمسحاتست بنحو
مذکور در محل خود دهم بیرون امدن خون از محل ذبح
کردن حیوان یا محل نحر شتر بقدریکه متعارفست از ان
خون رفته باشد بان حکم بطهارت خون باقی مانده
میشود ودر سیر زاحوط اجتنابست یازدهم سنك
وکهنه استنجا باشرایط ان که در محلش ذکر شده وجدا
شدن غسالهٔ اوان پاك کننده است رطوبتی راکه باقی
میماند بعد از فشردن در چیزهائیکه فشاردادنها شرط
است دوازدهم غایب شدن مسلمان با علمش بنجاست

واحتمال تطهیر از ان و استعمالش بچیزیکه طهارت در
ان شرطست شرعا یا عرفا بحسب حال غالبهٔ مسلم در اینکه
استعمال بعد از تطهیر است مسئلة در نجاسات اول
ودویم بول وغایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد
وصاحب نفس سائله باشد یعنی خون جهنده داشته
باشد وفرق نیست در غیر ماکول اللحم انکه انسان باشد
یا حیوان حرمت ان اصلی باشد یا عارضی مثل حیوان
جلال سیم وچهارم خون ومنی است از هر حیوانی که
صاحب نفس سائله باشد خواه حلال گوشت باشد یا
حرام گوشت باشد وخون کمتر از درهم بغلی معفواست نه طاهر
پنجم وششم سگ وخوک صحرائی نه دریائی وهمچنین اجزاء
ورطوبات ولعابات هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة
در انها حلول نکرده باشد مانند مو وناخن انها هم نجس است
هفتم میته است از هر حیوانی که صاحب نفس سائله باشد
مگر میتهٔ ادمی که نجاستان بعد از سرد شدن و
پیش از غسل دادنست بلکه پیش از سرد شدن وبعد

از مردن نیز بنابر احوط هشتم کافر است حتی مرتد و یهود
و نصاری و مجوس و همچنین است حکم در اجزاء انها چه
در انها حلول کرده یا نکرده باشد و طریق معرفت کافر
انست که انکار الهیت الهی یا رسالت یا ضروری از
ضروریات دین نماید و احوط بلکه اقوی اجتناب از اولاد
کفار است پیش از بلوغ نهم شراب و هر مسکری که در
اصل روانست هرچند بخشکد و مشهور الحاق ابانکور
است بان هرگاه غلیان بهم رساند و بعضی علاوه نموده
اند اعتبار اشتداد را نیز و اظهر و احوط اجتناب است
مطلقا دهم فقاع است وان از جو بعمل می اید چنانچه
بعضی ذکر نموده اند و معتبر در ان صدق اسم است در
عرف عرب و همچنین عرق شتر جلال بلکه مطلق حیوانات
جلال است بنابر احتیاط یازدهم عرق جنب است
از حرام خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد
از ان خواه در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا
از لواط وطی بهیمه باشد یا غیر انها بلکه در وطی حایض

و روزهٔ ماه رمضان و ظهار قبل از کفاره احوط اجتنابست
مسئلهٔ در آنچه معتبر است در غسل و آن چند چیز است
اوّل نیت باینکه بداند چه میکند و غسل بر دو قسم است
ارتماسی و آن یکدفعه فرو رفتن باب است بنحویکه جمیع بدن
را آب فراگیرد و موضعی از بدن نماند که آب باو نرسد
حتی زیر موها و ترتیبی بنحویست که در اینجا ذکر میشود
دوّم شستن سر و گردنست و قدری از شانه‌ها و سینه
و پشت سر داخل کند در شستن سر و گردن تا یقین بغسل
واجب بهم رساند و آب را زیر موی سر و ریش برساند و
همچنین گوش و چشم و دماغ و دهن هرچه از ظاهر باشد
سیّم شستن جانب راستست و چیزی از دوش و چیزی
از گردن و چیزی از طرف چپ از پیش رو و پشت سر داخل
کند تا سر انگشتان و احوط شستن تمام عورتست بجهة
یقین چهارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور
که در شستن جانب راست مذکور شد و در اینجا هم
نیز احوط شستن تمام عورتست بجهة حصول یقین پنجم

ترتیب یعنی اوّل سر و گردن بشوید دوّم شستن جانب راست سیّم شستن جانب چپ است بنحو مذکور و ترتیب در غسل ارتماسی نیست چونکه یکدفعه فرو رفتن در آب است ششم تخلیل آنچه در دست و پا بوده باشد از انگشتر و سوار و غیر هما هرگاه مانع وصول آب باشد مثل چرک زیاد و چربی زیاد در بدن هفتم طاهر بودن جمیع اعضاء بدنست قبل از غسل ارتماسی و طاهر کردن بدن بعد از ازالهٔ عین بدو مرتبه از آب قلیل و فرو بردن در آب کثیر نیز دو مرتبه بنابر احتیاط و بول در آب جاری یک مرتبه کافی است هشتم مطلق بودن و طاهر بودن آبست یعنی مضاف نباشد مثل گلاب وغیره و نجس و مشتبه بنجس هم نباشد که غسل بهیچ یک از اینها صحیح نیست و بر جنابت باقی است نهم مباح بودن آب و مکانست یعنی آن دو غصبی و مشتبه بغصبی نباشند که غسل در آن مکان و در آن آب صحیح نیست و اعادهٔ آن نماید که غسل او باطل است دهم باقی ماندن بر نیّت غسل تا آخر و اگر تا

سینه در آب باشد و به نیّت غسل زیر آب رود کافیست
در غسل ارتماسی و بیرون آمدن از آب واجب نیست
مسئلة اگر کسی یکدفعه بزیر آب رود بنیّت سر و گردن
و دفعهٔ دیگر بنیّت طرف راست و دفعهٔ دیگر بنیّت
طرف چپ کفایت میکند در غسل ترتیبی و امّا ارتماسی
مذکور شد مسئلة اگر کسی غسل کند و قصد دادن
اجرت حمّامی بطریق متعارف ندارد که بدهد غسلش
باطل است اگرچه بعد هم او را راضی کند باید غسل را
اعاده نماید و اگر قصد دادن دارد و رفت و غسل کرد
و بیرون آمد و وجه با او نداد غسلش صحیحست و مشغول
ذمّه است مسئلة واجبات وضو اوّل نیّت باین معنی
که بداند چه میکند و نیّت همان داعی بفعل است و بر
انگیزانندهٔ شخص است بجهة عمل قربة الی الله و نیّت شرط است
در هر عملی و بدون آن صحیح نیست دوّیم شستن رو از رستنگاه
موی سر تا آخر زنخ بحسب طول و بحسب عرض فرو گرفتن
انگشت ابهام و وسطی از طرفین رو و قدری از اطراف

بشوید بجهة حصول یقین سیم شستن دست راست
از مرفق تا سر انگشتان از اعلی فالاعلی و قدری بالاتر
از مرفق بشوید بجهة حصول یقین چهارم شستن دست
چپ است بنحوی که در دست راست مذکور شد
و آبی که از دست چپ زیاده آمده است بان آب مسح سر
و مسح پای راست و پای چپ را بکند پنجم مسح سر است
از پیش روی سر بقدر مسمی کافیست بمقدار سه
انگشت افضل و بهتر می باشد و مسح هر دو پا از سر
انگشتان تا بکعبین علی الاشهر و الی المفصل علی الاحوط
ششم ترتیب و موالات باین نحو که اول رو را بشوید
از اعلی فالاعلی بعد از ان دست راست بعد از ان دست
چپ و مسح سر و پاها و موالات از بین نرود یعنی پی
در پی شسته باشد بتفصیلی که هست هفتم تخلیل
و طاهر بودن اعضا است یعنی مانع نبودن آنچه در
دست نیست از انگشتر و زهگیر و هرچه مانع وصول آب
باشد و اعضای وضو طاهر باشد یعنی نجس یا متنجس نبوده

باشد قبل از وضوء و بدون ان وضوء صحیح نیست هشتم
غصبی نبودن اب و مکان و مشتبه بغصبی هم نباشد و
ظرف اب هم اگر منحصر است غصبی نباشد و محل ریختن اب
مطلقا غصبی نباشد و همچنین مضاف نبودن اب مثل
اب انار و گلاب و غیر هما نهم از جمله شرایط وضوء
بدا[illegible] ست یعنی خود وضوی خود ساختن پس اگر
[illegible] بدون عجز و مرضی و ضرورتی وضوء او
[illegible] ولازمست مسئلة وضوء ارتماسی در
رو و دست راست و دست چپ میشود لکن در وقتی
که این دو تای اخر در زیر اب کرده و بنیت وضوء بیرون
اورد از برای درست شدن نه در وقت فرو بردن
زیر اب مسئلة واجبات تیمم اول نیت باینمعنی که بدا[illegible]
چه میکند و بداند که این تیمم بدل از غسل است یا وضوء
است از رستنگاه موی سر تا سر اعلای بینی و احوط
مسح حاجبین است و نیز باید ماسح بر ممسوح کشیده
شود نه عکس ان سیم مسح پشت دست راستست بکف

۲ بقصد نقض اصحابها که موجب مباح بودن نماز [illegible] الاقل [illegible] مسح [illegible]

دست چپ از بند دست راست تا سر انگشتان چهارم
مسح نمودن پشت دست چپ است بکف دست راست
از بند دست چپ تا سر انگشتان پنجم طاهر بودن اعضا
است قبل از تیمم و با عدم طهارت اعضاء تیمم در حال
اختیار تیمم صحیح نیست ششم ترتیب است یعنی اول مسح
پیشانی کند و دویم مسح دستها و موالات باینکه فیما
بین دو ضربه فاصله نشود عرفا و همچنین در مسحات و
چیزی مانع نباشد فیما بین ماسح و ممسوح هفتم طاهر
بودن انچه بران تیمم میکند یعنی نجس و مشتبه بنجس
نباشد و خالص باشد یعنی مضاف نباشد مثل ارد
وغیره و فیما بین دست وانچه بران تیمم میکند مانع
نباشد هشتم مباح بودن مکان تیمم یعنی غصبی نباشد
ومشتبه بغصبی نباشد واما انکسانیکه در حبس یا
در مکان غصبی مانده اند تفصیل دارد مسئلة بر
شش چیز تیمم میتوان کرد خاک و زمین و رمل و سنگ
وغبار و گل اما باید گل را خشک کند واگر ممکن نشود

خشکانیدن ان برهان کل تیمم کند امّا تا خاک ممکن
شود بر خاک و بعد بر زمین و بعد ریگ و بعد سنگ
و بعد غبار و آخر همه کل است مسئلة در نواقض وضوء
یعنی چیزها ئیکه شکننده وضوء است اوّل بول چه باختیار
چه بغیر اختیار چه کم باشد چه بسیار دوّم غایط چه
از راه متعارف باشد یا غیر متعارف سیّم جماع چه
با انزال باشد و چه بی انزال چهارم استمنا با خروج
منی و بدون خروج مطلق نیست پنجم باد که از موضع معتاد
خارج شود چه با صدا باشد و چه بی صدا چه باختیار
باشد و چه بی اختیار ششم خواب که غالب شود بر چشم و
گوش بنوعی که بچشم نبیند و بگوش نشنود و بچشیدن
مزهٔ خواب نیز علی الاحوط هفتم مستی و بیهوشی بحدّیکه
احوال خود را نفهمد هشتم جنون یعنی دیوانگی بهردو
قسمش نهم حیض و نفاس و استحاضه مطلقا دهم مسّ
میّت پیش از غسل دادن او بنابر احتیاط فصل در شرائط
صحّت صلوة است مسئلة اوّل غسل جنابت و غسل

حیض و نفاس و استحاضه مطلقا دوّم وضوء برای
محدث غیر جنب بشرط صحّة و شرعی بودن سیّم تیمم برای
فاقد اب یا مریضی که وضوء و غسل ممکنش نیست چهارم
سجده بر ما یصحّ السجود علیه یعنی ماکول و ملبوس و معدنی
نباشد در حال الاختیار پنجم ستر عورت از برای مردان
از ناف تا زانو علی الاحوط و از برای زنان همهٔ بدنست
الّا وجه و کفّین و قدمین و احوط ستر باطن قدمین
است ششم مباح بودن لباس و فرش و مکان یعنی
غصبی و مشتبه بغصبی نباشد هفتم طاهر بودن بدن
و لباس و موضع سجده نیز باید پاک باشد هشتم دخول
وقت اگر نماز پیش از دخول وقت واقع شود باطل
نهم استقبال قبله اگر انحراف بقسم مذکور در تحفه
عمدا حاصل شود یا استدبار باطلست دهم نیّت و
بدون نیّت هیچ عملی صحیح نیست بلکه شرط صحّة است
مسئلة در لباس مصلّی که نماز در انها باطلست اوّل
حریر محض از برای مردان و لباس طلا باف نیز برای ایشان

ولباس زری طلائی از برای مردان واز برای زنان
همه اینها جایز است دویم ستر عورت بنحویکه مذکور
شد در شرط صحة صلوة سیم لباس حاکی بدن وعورت
از برای زنان وحاکی عورت از برای مردان نیز چهارم
پوست حیوان غیر ماکول اللحم بغیر از خز وسنجاب
که مستثنی است پنجم جلد ماکول اللحم غیر مزکی بنزد اهل
شریعة غرا ششم شعر وو بر وسایر اجزاء غیر ماکول اللحم
مطلقا الا خز وسنجاب هفتم لباس غصبی ومشتبه بغصبی
بنحو مذکور در سابق هشتم لباس خون الوده که زیاده
از درهم بغلی بجز دماء ثلاثه وخون نجس العین اگرچه کمتر
باشد نهم محمول نجس غیر کلاه وبند زیر جامه وهرچه نماز
بان تمام نشود احوط اجتنابست در غیر محل خود مسئلة
نمازهای واجب اوّل نماز یومیهٔ پنجگانه که صبح وظهر
وعصر ومغرب وعشا دویم نماز جمعه مع شرایط ان سیّم نماز
عیدین با شرایط ان چهارم نماز طواف کروا جب شود پنجم نماز
ایات که ماه گرفتن وافتاب گرفتن وغیره ششم نماز میت

وان واجب کفائیست هفتم نماز نذر وعهد وقسم هشتم
نماز استیجار که اجیر میشود نهم نماز والدین بر ولد اکبر
مسئلة واجبات نماز اوّل قیام وان رکنست در تکبیرة الاحرام
ومتصل برکوع دوّیم نیت وان شرطست سیّم تکبیرة
الاحرام وان رکن است چهارم قرائت حمد وسوره وان غیر
رکن است پنجم رکوع است وان رکن است ششم دو
سجود باهم رکنست هفتم تشهّد وان غیر رکن است
هشتم سلام وان غیر رکنست نهم ذکر رکوع وسجود و
تسبیحات اربع غیر رکن اند دهم ترتیب وان غیر رکن است
یازدهم موالات وان غیر رکن است دوازدهم طمانینه
مسئلة در منافیات نماز اوّل در اثنای نماز چیزی
خوردن واشامیدن اگرچه اندك باشد مثل غذای
پای دندان اگر قصد خوردن براو بشود امّا خوردن
اب در نماز شب ومکیدن نبات تفصیلی دارد دوّیم
عمدا بدو حرف تکلّم کردن که غیر قران ودعا وذکر خدا بوده
باشد وهمچنین بیك حرف که فهماننده معنی باشد مثل ق

که بمعنی نگاه داشتن است و دیگر بمعنی وعده کردن و امثال
ان سیم عمدا خندیدن یعنی خندهٔ باصدا و بی صدا هم اگر
حبس کند در دل که تغییر نماید احوال آن احوط اتمام نماز
و اعادهٔ انست و اما تبسم که ماحی صورت صلوة نبوده باشد
عیبی ندارد چهارم عمدا برای امور دنیا گریه کردن مثلا
برای ضرر کلی یا فوت کسی و از خوف و خشیة الهی و
شوق بهشت جاودانی یا از خوف نار ضرر ندارد و گریه
بر سیّد الشهدآء ع بی اختیار ضرر ندارد پنجم دست بر وی
دست انداختن و همچنین امین گفتن بدون تقیه و در
مقام تقیه ضرر ندارد و اگر بتواند در جائی پنهان نماز
کند و تقیه نکند احوط است ششم عمدا ترک واجبی از
واجبات نماز کردن و همچنین زیاد کردن یا کم کردن از
واجبات رکنی عمدا یا سهوا و جهلا مبطل است و در
واجب غیر رکنی عمدا و جهلا اما سهوا مبطل نیست هفتم
عمدا انحراف از قبله که صدق استقبال نکند و اشد باد
ان اگرچه سهوا بوده باشد و همچنین تمام رو را بطرف

یمین ویسار گردانیدن امّا بگوشهٔ چشم نظر کردن
عیب ندارد هشتم فعل کثیر وسکوت طویل که او را
در عرف شرع از نماز گذار بیرون برد چه عمداً و
چه سهواً وچه جهلاً مثل اینکه باریش وعمامهٔ خود باز
کند مثلاً که بگویند شخص نماز نمیکند نهم در مکان
وجای وفرش غصبی نماز بجای آوردن وهمچنین اگر
مشتبه بغصبی بوده باشد که نماز در اینها هیچیک
صحیح نیست فصل بدانکه شکیات بیست ویک قسمست
پنج قسم از آن اعتبار ندارد وهشت قسم دیگر بعد از
فکر زیاد باطلست وهشت قسم دیگر بعد از فکر کمی
صحیح است بتفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله امّا آن پنج قسمی
که اعتبار ندارد اوّل شك بعد از سلام باین معنی که
سلام نماز ظهر داده وشك میکند که آیا سه رکعت
کرده ام یا چهار رکعت اعتنا بچنین شکی نکند ونمازش
صحیح است وهمچنین در سایر نمازهای دیگر دوّم شك
بعد از وقت باین معنی که آفتاب در آمده یا مغرب شرعی

شده شک میکند که آیا نماز صبح وظهر وعصر را کرده ام یانه این شک اعتبار ندارد سیم شک بعد از محل است باینمعنی که حمد را میخواند شک میکند که تکبیرة الاحرام را گفته ام یا نه و همچنین در اثنای سوره خواندن شک میکند که حمد را خوانده ام یانه و همچنین است در هر فعلی که داخل در فعل دیگر شده اعتبار ندارد چهارم شک کثیر الشک است اعتباری بشک او نیست و مدار در کثیر الشک نظر باهل عرف است پنجم شک امام و مأموم با ضبط و حفظ نمودن دیگری اعتبار ندارد باینمعنی که امام سر از سجده برداشت و مشغول تشهد شده مأموم شک میکند آیا دو رکعت است یا سه اعتباری بشک مأموم نیست باید متابعت امام بکند و همچنین شک امام با علم مأموم اعتبار ندارد اما آن هشت قسمی که باطل است احوط آنست که اینقدر فکر کند که از صورت نماز کسی را بیرون رود هنوز بیرون نرفته اگر علم یا مظنه اش بجائی برسد عمل کند والا باطل است اول شک در رکعات نماز دو رکعتی واجبی مثل نماز صبح یا ظهر و عصر و عشاء مسافر غیر از نماز مستحبی و نماز احتیاط

مرخص است بنا بر یك بکذارد یا دوم شك در عدد
رکعات نماز سه رکعتی یعنی مثل نماز مغرب مثل انکه شك
کند در حال تسبیح اربع کرایا دو رکعت است یا سه رکعت
احتیاط این است که فکر کند تا از صورت نماز کذا ربیرون
رود و اکر هنوز بیرون نرفته علم یا مظنه اش بدو رفت بر
کردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش صحیح است
و اکر علم یا مظنه بسه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام
نماز را بدهد و اکر در شك بماند در هر صورة که باشد خواه
پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از اکمال سجدتین نمازش
باطلست سیم شك در نمازهای چهار رکعتی که پای یك
درمیان باشد در هر جا که شك اتفاق افتد و در شك
باقی ماند نمازش باطل است چهارم شك در نمازهای چهار
رکعتی که پای دو درمیان باشد پیش از اکمال سجدتین
مثل اینکه قنوت میخواند شك میکند که ایا این دو رکعت است
یا چهار رکعتی است بعد از فکر اکر علم یا مظنه اش بجائی
نرفت و بحال شك باقی ماند نمازش باطل است خواه در

رکوع باشد خواه در قیام بعد از رکوع خواه در سجدهٔ اول
باشد خواه در سجدهٔ دویم تا حدیکه ذکر واجب را تمام نکرده
واگر ذکر واجب را تمام کرده ولی هنوز سر را بلند نکرده احوط
اجراء حکم بعد از رفع رأس است و اعادهٔ نماز پنجم شک
میان دو و پنج خواه بعد از اکمال سجدتین و خواه پیش
از آن خواه در قیام یا در هر جا که باقی ماند بشک نمازش
باطلست ششم در میان سه و شش است در هر حالتکه
در شک باقی ماند نمازش باطلست هفتم شک در میان
چهار و شش است در هر صورت حکمش بطلان نماز است
هشتم یقین در شک و شک در عدد آن مثل آنکه یقین
در شک دارد ولکن عدد رکعات را کم کرده نمیداند که
یکی است یا دو یا سه یا چهار احوط اینست که فکر کند اگر
علم یا مظنه اش بجائی قرار گرفته بآن عمل کند و اگر در حال
شک باقی ماند نمازش باطل است قسم سیوم از شکهائی
که باطل کنندهٔ نماز نیست و نماز در آنها صحیح است بر
هشت صورت است اول شک در میان دو و سه بعد

از اکمال سجدتین بقدر مسمی تروی بکند هر گاه علم یا
مظنّه بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر
در شک باقی ماند بنا را بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر
بخواند که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بدهد
بدون منافی برخیزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجا آورد نمازش صحیح است دوّم شکّ در میان دو و
سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد
و سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد سیّم شک
میانهٔ دو و چهار است بعد از کمال سجدتین بنا را
بر چهار میگذارد و سلام نماز را میدهد و بعد
از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد چهارم
شک میانهٔ سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر
چهار بگذارد و نماز را تمام کند بعد یک رکعت
نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا میاورد و دو رکعت

نشسته

نشسته افضل است پنجم شك میانه چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام
میکند بعد و سجدهٔ سهو واجب بجا می آورد اما
شك در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام
شك او بر میگردد بمیان سه و چهار بنا را بر چهار
گذارد و نماز را تمام کند و یکرکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا آورد و بعد و سجدهٔ سهو احتیاطا از
برای قیام بیجا بعمل آورد ششم شك در میان سه و پنج
است در حال قیام فرو مینشینی و بنا را بر چهار میگذاری
و نماز را تمام میکنی بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجا می آوری و احتیاطا در این جا دو سجده سهو بجا آوردن
است از برای قیام بیجا هفتم شك در میان سه و چهار
و پنجست در حال قیام باید بنشیند بنا را بر چهار گذارد
و تمام کند و بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت
نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو رکعت ایستاده
مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو

احتیاطا برای قیام بجا آورد هشتم شك درمیان پنج و
شش است در حال قیام در شك مانند باید بنشیند
ونماز را تمام کند و بعد دو سجدۂ سهو واجب از برای
شك بجا آورد وهمچنین دو سجدۂ سهو احتیاطا از برای
قیام بیجا بجا آورد وهمچنین از برای بحول الله و ذکر
هریك دو سجدۂ سهو اگر گفته باشند ومثل اینست
شکهای سابق که در حال قیام صحیح بود ند فصل بدانکه
مفطرات صوم نه چیز است اوّل خوردن هر چیزی که خورده
شود معتاد باشد مثل نان وغیره یا معتاد نباشد مثل سنگریزه
و گل و برگ درختان از روی عمد که موجب قضا و کفاره
است مطلقا دوّم آشامیدن هر چیزی که آشامیده شود
معتاد باشد مثل آب وغیره یا معتاد نباشد مثل آب گیاه و
درختها که از روی عمد موجب قضا و کفاره است مطلقا
سیّم جماع مطلقا چه در دبر و چه در قبل چه فاعل و چه
مفعول هر چند مفعول مرده باشد چه انزال شود و چه
نشود که موجب قضا و کفّاره است مطلقا چهارم

استمنا است یعنی طلب منی کردن خواه بتقبیل و ملامسه و ملاعبه بوده باشد یا بنوع دیگر هرچند بخیال و نظر باشد با انزال موجب قضا و کفاره است پنجم کذب بر خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام است و احوط الحاق فاطمه زهرا است و هم چنین انبیا و اوصیاء ایشان از روی علم و عمد که موجب قضا و کفاره است ششم ارتماس در آب یعنی فرو بردن سر در زیر آب خواه تمام بدن بیرون باشد یا نه چه آب مضاف باشد و منفذ سر گرفته باشد یا نه موجب قضا و کفاره است هفتم غبار بحلق رسانیدن مطلقا چه حلال باشد و چه حرام مثل آرد و خاک حتی دود تنباکو و غیره در غلیظ آن بلا اشکال و در رقیق آن بنابر احتیاط موجب قضا و کفاره است هشتم قی کردن از روی عمد و اختیار که عرفا صدق قی کند و این موجب قضا است و اما اگر بی اختیار بوده باشد ضرر ندارد و بر او چیزی نیست نهم حقنه کردن بمایع است اگرچه بجهت مرض یا ضرورتی باشد احوط بر آن قضا است ولی

شیاف ضرر ندارد و احوط ترک نمودن است اما اگر هم
باقی ماندن بر جنابت عمدا تا طلوع فجر روزه منعقد نمیشود
و باقی ماندن بر حیض و نفاس و استحاضه بعد از پاک
شدن تا صبح نیز روزه منعقد نمیشود و موجب قضا و کفاره
است مسئله در سجدهٔ سهو است پنج موضع واجب است
اول سلام بیجا و کلام بیجا و تشهد فراموش شده و سجده
فراموش شده و شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
اما در نماز هر چه زیاد میشود یا کم میشود خصوصا
قیام موضع قعود و قعود موضع قیام بنا بر احتیاط
و اما طریقهٔ سجدهٔ سهو بسجده دو مثل سجدهٔ نماز که هفت
موضع خود را بر زمین قرار بدهد و بدین طریق بگوید
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و در
سجدهٔ دوم همین را بگوید و تشهدش مثل تشهد نماز
است بنا بر احوط و سلام بگوید مسئلهٔ نماز آیات
که از نمازهای واجبه است و آن دو رکعت است بده رکوع
اول نیت میکند و حمد و سوره میخواند و میرود برکوع

و ذکر رکوع را میخواند و سر بر میدارد و ثانیاً حمد و سوره
میخواند و قنوت میکند و میرود برکوع باز سر بر میدارد
و حمد و سوره میخواند و میرود برکوع باز سر بر میدارد و
حمد و سوره و قنوت میخواند و میرود برکوع باز سر بر
میدارد و حمد و سوره میخواند و میرود برکوع و سجود
میکند بعد میخیزد و حمد و سوره و قنوت میکند و
پنج رکوع دیگر مثل سابق تمام میکند و بسجده میرود
و نماز را تمام میکند و یاد گرفتن نماز آیات نیز بر هر
مکلف واجبست و وقت هر یک از آیات باید حکما بکند با شرایط
مسئله نماز میت یعنی نماز جنازهٔ میت پنج تکبیر است
بنیت میکند و تکبیر اول میگوید و بعد از آن میگوید
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ و
تکبیر دویم میگوید پس بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن تکبیر سیم میگوید پس بگوید
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و تکبیر چهارم بگوید
پس بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و اگر زن باشد بعد از

تکبیر چهارم بگوید اللّٰهمّ اغفر لهذه المیّتة پس تکبیر پنجم را
بگوید و تمام کند و این نماز میت واجب کفائیست و
بر همه کس واجبست که این را بدانند که شاید در بیابانی
شخصی مرده باشد بر او نماز کنند و اگر چنانچه یکنفر بر او نماز کرد از
دیگران ساقطست و همچنین تغسیل و تکفین و دفن
اموات هم واجب کفائیست مسئلهٔ بدانکه آن چیزهائی
که خمس بر آنها واجب می‌شود هفت چیز است اوّل
مالیستکه از کفّار حربی در جهاد بدست بیاید وقتی که جنگ
باذن امام علیه السّلام باشد دوّم معادنست مثل
معدن طلا و نقره و فیروزه و امثال آن حتی نمک و گوگرد
واحوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشوی و سنگ
آسیا و آهک و گچ و امثال آن از چیزهائیکه معدنی باشد سیّم
گنج یعنی مالیکه در زیر زمین کرده باشند بجهة ذخیره خواه
نقدین باشد یا غیر نقدین بجهة مجرد محافظت خواه در
بلاد کفار حربی باشد یا نه اثر اسلام بر آن باشد یا نه
چه در زمین معموره باشد یا غیر معموره چهارم چیزهائی

کہ از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان
ومروارید واما انچہ بدون فرو رفتن حاصل شود
داخل در منافع مکاسبست ودر عنبر دو حالت دارد
بفرو رفتن در آب وغیر فرو رفتن پنجم منافع تجارة
وزراعة وصناعت وجمیع انواع اکتساب وزیادتی منافع
زراعت وکسب ہر چند کہ باشد مثل صید کردن و
ہیمہ کندن یا آوردن وفروختن وسقائی کردن واجیر
شدن حتی بعبادت وتعلیم اطفال وعملگی وقاصدی
کردن وامثال انہا جمیعا باید سال از برای خود قرار
بدہند بعد از مؤنہ خمس انہا را بدہند ششم زمین
زراعتی است کہ انرا کافر ذمی از مسلمان بخرد واگر ہبہ
یا مثل ان نمایند خمس ندارد وخمس تعلق بہمین میگیرد
وتمام اخذ قیمتا از ذمی وتفصیل این مسئلہ در محل
خود ذکر شدہ است ہفتم مال حلالی ستکہ مخلوط
بمال حرامی شدہ باشد مثل انکہ مالی از حرام از دزدی و
قمار بازی وامثال انہا داخل مال حلال خود کند ومعلوم

نباشد که چه قدر است و صاحبش را نشناسد جمیع ان
مال حلال نمی شود مگر انکه خمس انرا بدهد مسئله شرط
در قسم اول که مال غصبی نباشد و در دوم بیرون کردن
انچه خرج شده از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن
و گداختن و امثال ان و در سیم بیرون کردن انچه خرج
کرده باشند در بیرون اوردن ان و رسیدن بمقدار
نصاب و ان نصاب نقدین است و در چهارم نیز نصاب
و وضع مؤنه شرطست و نصاب ان سه ربع مثقال
صیرفیست و در پنجم انکه از خرج خود و عیال خود زیاد
امده باشد و در خرج معتبر است میانه روی بحسب
حال شخص و در هفتم معتبر است مجهول بودن قدر
حرام و مالک ان و اما اگر مالک و قدر ان هر دو
معلوم باشد باید که رد شود بمالک ان مسئله خمس
عبارتست از پنج یک مال که باید داد نصف انرا بمجتهد
جامع الشرایط یا وکیل او و باید برسد یا باذن او
باید داد و نصف دیگر انرا بفقرا و ایتام و ابن السبیل

سادات که از طرف پدری و مادری سید باشند یا
از پدری نه از طرف مادری تنها مسئلهٔ اگر سید غنی
باشد و خمس باو بدهند کفایة نمیکند و بری الذمه
نخواهند بود مسئلهٔ سزاوار است هر مؤمنی سال از
برای خود قرار بدهد همین که سر سال او رسید حساب
کند و خمس مال خود را بدهد اگر چه پنج حقه نمک باشد
یا پنجدرهم پنجیك نرا بدهد که باعث نمو مال او و
تزکیهٔ او میشود و هم صلهٔ آل محمد ص کرده است بجهة ادای
حق ایشان بنص اخبار و آیات و از جملهٔ گناهان کبیره
منع خمس است چنانچه شیخ کلینی از حضرت باقر یا
صادق صلوات الله علیهما روایة نموده که شدید
ترچیزی که در روز قیامت مردم بان گرفتار رند آن
است که مطالبه کند صاحب خمس حق خود را و شیخ
صدوق از ابی بصیر روایة نموده که از حضرت باقر
سؤال نمود که اسان ترچیزی که بنده بسبب آن داخل
جهنم می شود چیست آنحضرت فرمود کسی که یکدرهم

از مال یتیم بخورد و ما یتیمان یتیم و باز شیخ صدوق در
کتاب کمال الدین از امام عصر صلوات الله علیه و عجل الله فرجه
روایت نموده که فرموده اند لعنت خدا و ملائکه و مردمان
بر کسی که یکدرهم از مال ما را بحرام بخورد پس همانا که آتش خورده
و بزودی میچشد حرارت آتش افروخته جهنم را والله
ولی التوفیق مسئله در آنچه زکوة بان تعلق میگیرد و
واجبست نه چیز است طلا و نقره مسکوک بسکه
معامله و گاو و گوسفند و شتر که در تمام سال چریده
باشند در علف صحرا عرفا و کار نکنند و بارکش نباشند
و گندم و جو و مویز و خرما باید که پیش از صدق اسم
مالک باشند و بحد نصاب هم باشند که صد و چهل
و چهار من جزء که است بسنگ شاه شانزده عباسی اما
پیش از خروج مؤنه انها یعنی بیرون کردن اخراجات
ان تعلق میگیرد زکوة بنا بر احتیاط اما نصاب اول
طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دویم سه
مثقال است اما نصاب اول نقره صد و پنج مثقال است

ونصاب دویم بیست و یک مثقالست و اینها مثقال
صیرفی میباشند امّا نصاب کوسفند پنج است اوّل
چهل است در ان یک کوسفند بدهند دوّم صد و
بیست و یکست در ان دو کوسفند بدهند سیّم
دویست و یکست در ان سه کوسفند بدهند چهارم
سیصد و یکست در ان چهار کوسفند بدهند پنجم
چهارصد است در ان و بعد هر چه زیادتر شود هر صد
عدد یکی بدهند و در ما بین چیزی نیست یعنی زکوة ندارد
امّا طلا و نقره و کاو و کوسفند و شتر در اینها سال
معتبر است تا عین هر یا قیست هر سال باید بدهند
با بقاء نصاب و امّا زکوة اینها انچه میدهند اکر بز باشد
در سال سه باشند و اکر میش باشد یکساله باشد
احتیاطا امّا مستحقین زکوة هشت صنفند اوّل
و دوّم فقرا و مساکین سیّم کسانی که تعیین شده اند
جانب امام یا مجتهد از برای کرفتن زکوة و جمع و ضبط
انچهارم کفاری که تالیف شده است که قلوبشان

از برای جهاد امّا در زمان غیبت خلافست پنجم
ازاد کردن عبدی که در تحت شده است نزد اقا یش
بلکه مطلقا با شرایط ششم اداء دین کسی که عاجز
باشد از اداء انها با شرایطش هفتم مطلق خیرات مثل
مسجد و مدرسه و غیر اینها هشتم کسانیکه در راه
مانده اند بچیزی اگر چه در ولایت چیز دار باشند با
شرایطش امّا قدر یقینی زکوة طلا و نقره چهل یك
میشود امّا گندم و جو و مویز و خرما اگر اب جاری یا
اب بارش خورده اند زکوة انها ده یکست و اگر اب
چاه و مثل ان خورده باشند بیست یك است و
اگر تبعیض خورده باشند بالنسبة باید ادا ما نصاب
شتر دوازده است پنج نصابِ اولش هر یك پنج
شتر است و هر یك پنج یك گوسفند باید داد تا بیست
و پنج شتر و نصاب ششم بیست و شش شتر است زکوتش
یك شتری که داخل در سال دو شده باشد نصاب هفتم
سی و شش شتر است زکوتش یك شتری است که داخل در سال

سه شده باشد نصاب هشتم چهل و شش است زکوتش
یك شتری که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب نهم
شصت و یکست زکوتش یکشتریکه داخل در سال پنج
شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زکوتش دو شتری
که داخل در سال سه شده باشد نصاب یازدهم نود و یکست
زکوتش دو شتری که داخل در سال چهار شده باشد
نصاب دوازدهم صد و بیست و یکشتر است زکوتش هر پنجاه شتر یك
شتری که داخل در سال چهار شده باشد و با هر چهل شتر
یکشتر بدهد که داخل در سال سه شده باشد و در ما بین
چیزی بر آن نیست و امّا این شترها که میدهند باید همه
ماده باشند امّا نصاب گاو و گوسفند دو نصابست
اوّلش سی گاو و دوّمش چهل گاو و زکوة سی گاو یك
گاو یك ساله بدهند چه نر باشد و چه ماده و هر چهل گاو
یك گاو ماده بدهند که داخل در سال سه شده باشد و
دیگر تفصیل تمام را در کتاب نخبة رجوع کند مسئلة
در حج است شخصی که استطاعة بهم رساند که خرجی رفتن و

برکشتن خود وعیال واجب لنفقهٔ خود را دارد بزی
حال خود و برکشتن هم بنفسی باشد که امر معاشش بدان
نباشد باید برود و دیگر از فروع امر بمعروف ونهی از منکر
یعنی امر کردن مردم را بواجب ونهی کردن مردم را از حرام
واجبست باشرایطش وامر بمستحبات کردن ونهی از
مکروهات کردن مستحب است مسئله کیفیت حلیت
زنان از برای مردان بیکی از چهار چیز است اول عقد
دائم دوم عقد انقطاع سیم ملک یمین چهارم
تحلیل طریقهٔ عقد اگر زن ومرد هر دو عاقد باشند
در عقد انقطاع زن میگوید اَنْکَحْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ
الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فورا در جواب میگوید
قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِنَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
یا اینکه زن بگوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فورا بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِنَفْسِی
فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید
اَنْکَحْتُکَ وَزَوَّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ

المَعْلُوْمِ مرد فورا بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ وَالتَّزْوِیْجَ لِنَفْسِیْ فِی
الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ واگرچنانچه هر سه طریق
مذکوره را جاری کنند خوبست اینها در وقتیست که
زن و مرد خود عاقد باشند اما اگر هر دو وکیل داشته باشند
پس وکیل زن بگوید بوکیل مرد اَنْکَحْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِیْ مُوَکِّلَكَ
فِی الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ پس وکیل مرد فورا
بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِیْ فِی الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ عَلَی الْمَبْلَغِ
الْمَعْلُوْمِ و یا انکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِیْ
لِمُوَکِّلِكَ فِی الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ وکیل مرد
فورا بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ لِمُوَکِّلِیْ فِی الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ
عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ و یا انکه وکیل زن بگوید اَنْکَحْتُ وَ
زَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِیْ لِمُوَکِّلِكَ فِی الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ عَلَی
الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ وکیل مرد فورا بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ وَ
التَّزْوِیْجَ لِمُوَکِّلِیْ فِی الْمُدَّۃِ الْمَعْلُوْمَۃِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ در
اینجا هم اگر هر سه لفظ گفته شود نیکوست و اگر مختلف شد
یا بمعنی که زن خود عاقد باشد یا وکیل مرد یا بعکس پس اگر

زن با وکیل مرد عاقد باشد پس زن بگوید اَنْکَحْتُ نَفْسِی
بِمُوَکِّلِكَ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ پس وکیل
مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِی فِی الْمُدَّةِ
الْمَعْلُوْمَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ واگر زن وکیل داشته
باشد پس وکیل زن میگوید با مرد اَنْکَحْتُكَ نَفْسَ
مُوَکِّلَتِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ عَلَی الْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ پس مرد
فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِنَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ
بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ ودراین مقام هم اگر هرسه لفظ
را ایضا جاری نماید نیکوست یعنی بگوید اَنْکَحْتُ
بتنهائی وثانیا زَوَّجْتُ بتنهائی وثالثا اَنْکَحْتُ
وَزَوَّجْتُ باهم آماد رعقد دائم بعینه همین طریق
مذکوراست مگرانکه لفظ مدة را از وبرمیدارند
مثلا انکه زن میگوید اَنْکَحْتُكَ نَفْسِی عَلَی الصِّدَاقِ
الْمَعْلُوْمِ ومردا فورا میگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِنَفْسِی
عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوْمِ وهم چنین وکیل زن میگوید
اَنْکَحْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی بِمُوَکِّلِكَ عَلَی الصِّدَاقِ الْمَعْلُوْمِ

ووکیل مرد فورا میکوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِی عَلَی
الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ وهم چنین است قسمهای دیکر واما
ملك یمین عقد نمیخواهد وعقدا وهمین عقد بیع
است واما تحلیل پس عبارتست ازینکه مالك بکوید
اَحْلَلْتُ لَكَ وَطْیَهَا یَوْمًا اَوْ اُسْبُوعًا اَوْ شَهْرًا اِلَی سَنَةٍ
وَهٰکَذَا ومعنی وبفارسی چنین است که حلال کردم
از برای تو مقاربة یا او را یك روز یا یك هفته یا
یکماه یا یکسال وطرف مقابل میکوید قَبِلْتُ کفایت
می کند مسئلة اکر مرد خواسته باشد پیش از تمام
شدن مدت مدت زن را ببخشد بکوید در غیاب او
وَهَبْتُ مُدَّتَهَا وَاَبْرَئْتُ مَا فِی ذِمَّتِهَا واکر در حضور
او باشد بکوید وَهَبْتُ مُدَّتَكِ وَاَبْرَئْتُ مَا فِی ذِمَّتِكِ
وقبول زن در این مرحله شرط نیست وهمین لفظ
از زنیت او خارج میشود واکر پشیمان شد ثانیا
حاجت بعقد جدید است ومثل طلاق در عقد
دائم نیست که ثانیا اکر رجوع نماید وحاجت بعقد

جدید نباشد وامّا در طلاق عقد دائمی پس احتیاج
دارد بحضور دو عدلین غیر از زوج که اگر یکی از آن دو
عدلین زوج باشد کفایت نمیکند وامّا در تحلیل
طلاق وهبه نیست ودر اعراض کردن کفایت میکند
مسئلة بعد از طلاق زن بایست سه ماه وده
روز عدّه نگاه دارد یا سه مرتبه بعد از طلاق حیض
به بیند و پاک شود اگر یائسه نباشد وعدّهٔ وفات
چهار ماه وده روز است واگرچه یائسه باشد خواه عقد دائم
باشد یا انقطاع وزن یائسه از غیر قرشی پنجاه سال است
وکذا قرشی و نبطی شصت سال بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن
مدت در عقد انقطاع عدّه ندارد و بلا فاصله اگر شخصی او را
بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت عقد کند جایز است وبی
اشکال **مسئلة** اگر شخص از طرفین ایجاب وقبول متحد باشد یعنی
که خود از طرفین عقد کند مثل اینکه بگوید انکحت نفس موکلتی
لنفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم فوراً خود بگوید
قبلت النکاح لنفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ

المَعْلُومِ واگر ممکن است تعدد لحرفین احوط تعدد آ سبب
والابیك نفر اکتفا میشود واحوط آنست که بزن هم
لفظ را یاد دهند که بگوید ومعنیش را بان بفهمانند
مسئلة این الفاظ را مهما امکن باید بعربی جاری
سازد وقصد انشاء هم داشته باشد ومعنی الفاظ
را هم بداند ومعنی قصد انشاء انست که الان عقد
میکنم یعنی بهمان لفظ عقد میشود نه اینکه خبر میدهم
که این عقد پیشتر واقع شده است مسئلة زن
صغیره یعنی کمتر از نه سال عدّه ندارد ولو مدخوله
باشد چه بعقد دائم وچه بعقد انقطاع وزن غیر
مدخوله هم عدّه ندارد وزن زانیه هم عدّه ندارد
مسئلة چیزهائیکه بیع وشراء میشود یا بکیل است
یا بوزن است یا بذرع است یا بعدد یا بچیزهای
دیگر که انرا معین می نماید مثل دیدن یا رهیمه و
دید نحیوانات وباغات ومزارع وخرمن که انها را اهل خبره
تخمین می نمایند پس بایدچیزهائیکه بکیل است بکیل

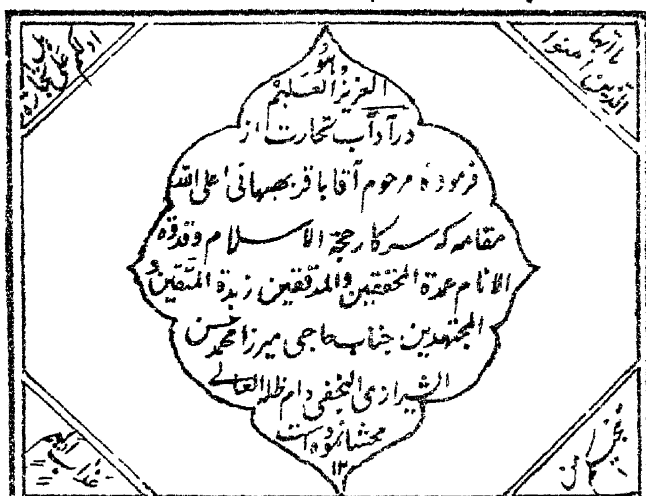
وچیزهائی که بوزنست بوزن وچیزهائی که بذرع است بذرع وچیزهائیکه بعدد است بعدد یا ان چیزهای دیکرکه از اسباب تعیین است واکر بخلاف اینها فروخته شود از تعیین خارج میشود ومعامله فاسد میشود مکر انکه مصالحه کنند واکر کسانی باشند که معنی مصالحه را نفهمند پس فروشنده بکوید من این جنس را بتو حلال کردم وخریدار بکوید من این پول را بتو حلال کردم کفایت میکند اکر بعنوان معامله نباشد وباید که طرفین عاقل وبالغ ومالک باشند پس معامله دیوانه صحیح نیست ومعامله طفل وبنده اکر الت نباشند محل اشکال است مسئله در شخص عادل خلافست میان علماء بعضی فرموده اند که حسن ظاهر کفایت میکند در عدالت شخص باین معنی که جمیع افعال وبحسب ظاهر شرع بر وفق شرع باشد مثل انکه نمازهای خود را در اول وقت بجا اورد وکسی او را در نزد معصیت نه بیند وخلاف

مروّت هم بجا نیاورد مثل چیزی خوردن در بازار که
قبیح است وامثال ان وبعضی گفته اند که حسن ظاهر که
کاشف ملکه نیست که کاشف از چیزی باشد ربا طن
او وقوّه که او را نگاه دارد از معصیت کبیره واصرار
بر صغیره اعتبار بان احوطست وشخص عادل که صاحب
ملکهٔ عدالت بوده باشد شناخته میشود بسفر کردن
با او یا معامله کردن با او یا دو نفر عادل شهادة
بدهند در عدالت او یا یکنفر که باعث اطمینان
قلب شود بعدالت او یا مشهور ومعروف باشد بعدالت
در نزد عدول واهل بلدش باین شخص میتوان عبادت
وحج وهر عملیکه شرطش عدالتست مثل وصیّت
امانت وامثال ان وهمچنین اقتدا باید بشخص عادل
باشد از برای نماز جماعت مسئلهٔ نماز جماعت را افعالی
هست واقوال امّا در جمیع افعال باید ماموم متابعت
امام کند باینمعنی که اول امام برکوع برود وبعد ماموم اوّل
امام سر بردارد وبعد ماموم اوّل امام بسجده برود و

بعد مأموم و اگر عمداً متابعت نکند نمازش باطل است و
اگر سهواً پیش از امام برکوع و سجود برود یا سر بردارد
واجبست متابعت بکند اگر یک رکن زیاد بشود بجهة
متابعت احوط اعادهٔ نماز است و امّا در اقوال در دو جا
واجب است متابعت امام یکی در تکبیرة الاحرام و یکی در
سلام پس اگر عمداً پیش از امام تکبیرة الاحرام بگوید
یا سلام بگوید نمازش باطلست و اگر سهواً سلام
پیش از امام بگوید برگردد متابعت کند و بعد از
نماز دو سجدهٔ سهو از برای سلام بیجا بیاورد و اگر
تکبیرة الاحرام پیش از امام سهواً یا جهلاً یا عمداً بگوید

جماعت منعقد نمی‌شود

بحمد الله و المنّة باتمام رسید این رسالهٔ شریفه بتاریخ
پانزدهم شهر ربیع الثانی فی سنة ۱۲۹۶ هزار و دویست و نود و
شش باهتمام فخر الحجیج و الاخیار و الابرار سلالة الاطیاب
جناب حاج سید محمد الیزدی النجفی زید علمه و فضله و توفیقه
و عزّه و شرفه و کان ابتدا نقل السادات سید محمد علی الرضوی الحائری عفی الله عنهما مضی



بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ایدک الله که کسب معیشت هرگاه مدار و معاشی نداشته باشد از اوجب واجبات واقرب قربات و بهترین طاعات و عباداتست چه هیچ طاعت و عبادتی میسر نمیشود بدون ان و همه موقوف برانند هرچند روزی دهنده خدا ست چنانچه فرموده و قسم بران یاد کرده ولیکن امر نموده ما را بتحصیل ان بعنوان اجمال نه بعنوان حرص و جد و جهد بلکه حرص و جد و جهد را در تحصیل اخرت و عبادات که محبت با خدا ست و رضوان او

اهتمام تمام فرموده است و تحصیل اجمال در معیشت را
که امر فرموده است بجهة مصالح چند است اول نظام امر
دنیا و اعانت نمودن همدیگر را دوم شکسته نفسی کردن
و بایزاء خدا را عبادت کردن و غیر ذلك و عمده دران
حلال را از حرام شناختن و از حرام گریختن است هرچند
که حرام بسیار هست که باسهل وجه بهم میرسد و بیشتر حاصل
میشود و حلال را بسیار بمشقت بهم میرسانند و کمتر بهم میرسد
و شبهه بین بین است پس عمدهٔ امتحان الهی در تحصیل
معاش است و غالب مهالك که مردم را هلاك کرده از زمان
حضرت آدم الی الان ازین جهة است که برای معیشت
اختیار سلطنت یا حکومت یا ریاست دیگر با انحاء فجور و
اقسام معاصی کردند حتی آنکه بسیاری از ایشان بکفر و الحاد
و خلل در دین و شرع و فتنه و فساد و ازین جهة شده و
الحال نیز چنین خواهد بود چنانکه مخفی نیست بر هوشمند
بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیزی است
و وارد شده است که کسب حرام ظاهر میشود در ذریت

ونسل یعنی لقمه‌های حرام خورده میشود و فرزندها از لقمه‌های
حرام بهم میرسد که این یک قسم از حرامزاده‌گی است دیگر آنکه گوشت
بدن بلکه کل جثه که از حرام و لقمهٔ حرام بهم رسیده غیر جهنم جای
دیگر جای او نمیتواند بود و بهشت طیّب است و داخل نمیشود
او را مگر طیّب و غالب فتنه‌ها و فسادها که از زمین بهم میرسد از
قتل نفس و نهب و غارت شدن اموال و بی‌سیرت شدن
عرضها و ناموسها و اسیر شدن عیال و اطفال و خراب شدن
شهرها همه از حقوق ناس و تحصیل اموال ایشان بغیر وجه
حلال است چنانکه وارد شده در روایات و اخبار بلکه مجرّب شده
و مشاهده کردیم و ظاهر است که حقوق ناس میکند آنچه
میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و امّا حقوق خدای
تعالی مثل نماز و روزه پس بار تشدید نیست زیرا که خداوند
کریم است و ارحم من کل رحیم است امّا حق الناس پس عدالت
و حکومت الهی مانع از عفو و بخشیدن است غالبا پس باید
اهتمام تمام بشود در شناختن حلال و حرام و سایر شرایط و
احکام و مراعات نمودن مکر بحتن از حرام بالتمام و در حدیث

از ائمه علیهم السلام وارد شده است که بنشینند در بازار
البته کسی که نداند خرید و فروش را و تاجر فاجر است و
فاجر در آتش جهنم است مگر آن تاجری که حق بگیرد و حق بدهد
و فرموده اند که اول باید فقه تجارت را یاد بگیرند و بعد از
آن تجارت کنند و البته اول باید فقه تجارت را تحصیل کنید
و بعد از آن تجارت کنید بخدا قسم که ربا در این امت حرکتی است
خفی تر از حرکت مورچه بر سنگ سخت صاف و فرموده اند
که یکدرهم ربا بدتر است از هفتاد مرتبه زنا کردن بما در
و خواهر و عمه و خاله در اندرون کعبه و تهدید و تخویف
از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده بحدیکه حد ندارد
و در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن و حق الناس را
مشغول ذمه شدن و نامقید ی نمودن و مراعات نکردن
و امثال اینها فصل در کسبهای خوب و کسبهای بد است بدانکه
تجارت کسب بسیار خوبیست در احادیث وارد شده که
نه عشر رزق در تجارتست یعنی خرید و فروش کردن هرچه
باشد بشرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد و یک عشر دیگر

در کسبهای خوب و بد

در سایر کسبها است و وارد شده که تجارت عقل را زیاد میکند
و ترك تجارت عقل را برطرف میکند و احیاء زمین نمودن و
درخت کاشتن نیز کسب خوبیست چه وارد شده که در آن
اجر و ثوابست و هرچه از ثمرات انها را که میخورند ثواب
صدقه دادن دارد و زراعت کردن نیز کسب خوبیست
بسیار خوب و امر بان وارد شده است و در خصوص فلاحان
وارد شده که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده خواهد
بود در روز قیامت و مواشی کرفتن و نکاهداشتن نیز
خوبست و همچنین عقار یعنی املاك و مستغلات نکاه داشتن
نیز خوبست چه وارد شده که در اینها برکت است و فروختن
عقار مذموم است چه وارد شده است که ثمن انها تلف و
برطرف میشود البته و برکتش میرود و برطرف میشود مکر
انکه همان ثمن را بدهد و عقار دیکر بخرد و اینها همه را که
کفتیم خوب هستند و واجب کفائی نیز هستند زیرا که
نظام معاش و معاد باینها است خصوصا تجارت و زراعت
و غرس و همچنین سایر صنعتها و پیشهها که نظم دنیا و اخرت

بانها میشود واجب کفائی میباشد مثل بنائی ونجاری و
خیاطی وکلهپزانی وکازرانی ونویسندگی وغیر اینها با انکه
اکثر اینها کسب وپیشهٔ پیغمبرانست واغلب پیها از پیغمبران
سابق بوده است وبالجمله هر چیزیکه زندگانی بدون
ان دست بهم ندهد یا انکه مشکل باشد یا انکه شرع و
امر اخرت توقف بران داشته باشد یا انکه بدون ان
حرج باشد واجب کفائیست هر چند مثل جولائی باشد
از چیزهائیکه مکروه است شرعا وظاهر انستکه کراهت
ان رفع میشود در صورت اضطرار باینها وتعین در عمل
نمودن با انکه اگر نکند البته فساد عباد میشود یا عسر و
حرج با انکه عسر وحرج در دین نیست واما کسبهای حرام
یکی گروبندی وقمار بازیست مگر در تیراندازی وشمشیر
ونیزه بازی یا شتر دوانی واسب دوانی وملحق باینها شده
فیل واستر والاغ که گروبندی در همهٔ اینها که گفتهام
حرام نیست ودر غیر امور مذکوره هر چه باشد گروبندی
حرام است وهر چه بر دو باخت باشد قمار بازیست مثل جناق

کسبهای حرام

بستن

بستن و تخم بازی کردن و امثال انها و حرام است البته هرگاه
عوض بگیرد یعنی انکه ببرد و از جهة بردن چیزی بگیرد و اما
اکر عوض نباشد بلکه همین کرو بستن و بازی کردن باشد
بدون انکه عوضی و چیزی ستانده شود علما در حرمت
ان خلاف نموده اند احوط اجتناب است و از جملهٔ کسبهای
حرام یکی ربا است که شنیدی حال حرمت او در تهدیدهای
شدیده و تخویفات بالغه در ان بسیار وارد شده است
و از انجمله وارد شده که در بلدیکه ربا در ان خورند و گیرند
ان بلد خراب و ویران خواهد شد و لهذا میبینیم شهرها و
بلدها که خراب و ویران شده و میشود بسبب شیوع غلبهٔ
ربا که بعض از علمای ان را تجویز نموده اند و راه خوردن ربا را
برای مردم مفتوح نموده اند و سد نموده اند باب قرض
الحسنه را که حرمت باب ربا برای فتح باب ان بود چنانکه
در اخبار است و تصریح بان نموده اند شوان حیلهٔ صحت حیله
نیست بلکه عین ربا است توهم غلطی نموده اند چه هر
نفعی را که شرط نمایند در قرض دادن همان رباء قرضی است

بنص اخبار صحاح بسیار علاوه بر اخبار دیگر و شواهد ظاهره
و مؤیدات متکاثره و از انجمله اتفاق همه فقها است بر
انکه نفع را هرگاه شرط نمودند در قرض دادن حرام میشود
و فاسد نیز و افادهٔ نقل ملک نمیکند بالصحیح بلی جماعت
نقل اجماع کل مسلمین نموده اند و مشاهد از حال ایشان
در اعصار و امصار همین بوده و بعضی از ایشان تصریح
نموده اند که نقل حرام شامل معامله محاباتی نیز هست و
دعوی اجماع بر اینمعنی نموده اند و از انجمله علامه ره در
مختلف و غیران و عبارهٔ فقهاء تماما دال بر انکه اجماع بر این
معنی که دعوی نموده اند هست و اخبار صحاح نیز واضح
الدلاله اند بر اینکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریه یا
بیع سلف یا غیر اینها باشد مثل مطلق نفع حرام است هرگاه
شرط شود در قرض و اگر شرط نشود باکی نیست و همان شخص
متوهم توهم نمود مگر هرگاه نفع معامله محاباتی باشد بانکه
چیزی که قیمت کمی داشته باشد قرض ده بفروشد بمقرض
گیر بقیمت بسیار یا قیمت بسیار داشته باشد که قرض گیر

ـــــ
بیع با نقل شرط ... (حاشیه)

ـــــ
یعنی باقل از قیمت در طرف ثمن یا مثمن (حاشیه)

بدهد بقیمت نازل و همچنین اگر هبه نماید نفع را بقرض دهد یا عاریه
دهند بآن هیچ ضرر ندارد هر چند قرض را بشرط همان نفع داده
باشد و آنرا اسمش را حیله گذاشته و ندانسته که حیله آن
استکه تغییر و تبدیلی بشود و اینجا هیچ تغییر و تبدیلی نشده چه
نفع جزما نفع است لغة و عرفا و شرعا و شرط در ضمن قرض
دادن شده پس نه در نفع حیله شده و نه در شرط در ضمن
القرض و نه در قرض همه تماما بحال خود هستند و عوض
بدلی نشده اند و کاری هیچ نموده الا آنکه نفع را دو قسم
کرده یک قسم آن نه هبه نه عاریه و نه بیع محابات باشد و
قسم دیگر آنکه یکی از اینها باشد و توهم نموده که نفع حرام
هم آن قسم اول است و بس و نفهمیده که هر گاه چنین باشد
حیله نشده اصلا چه حرام هر گاه مخصوص باشد بقسم اول
و قسم ثانی را حیله گفتن و حیله کردن چه معنی دارد و مع ذلک
دانستی که اخبار و کلام فقهاء شامل هر دو قسم هستند بعضی
بعنوان اطلاق و عموم و بعضی بعنوان تصریح و نص با آنکه
هبه لغة و عرفا و شرعا نیست مگر دادن چیزی بکسی خواه

بعبارت وهبت وخواه بعبارت اعطیت وخواه بعبارت هذا
لك وخواه بعبارت دیگر که ادای همین معنی نماید وعلماء تصریح
نموده اند که چون هبة از عقود جایزه است لزوم لفظ وعبارت
معینی نیست وهمچنین است کلام در عاریه الا آنکه عاریه در
منفعت میباشد پس لازم متوهم می افتد که ربای قرضی تماما
حلال باشد وحرام نداشته باشد ومع ذلك لازم متوهم
می افتد نیز که رباخوردن یعنی زیاد خوردن بر اصل قرض
بعنوان شرط حرام نباشد بلکه حرام همین لفظ بتنهائی باشد
که اگر بگوید قرض میدهم بشرط آنکه بمن زیاد تر بدهی هم
حرام باشد واگر لفظ بدهی را آخر نماید به بخشی آنوقت
حلال میشود با آنکه فرق میانه لفظ اعطنی ومیانه لفظ هب
لی ومیانه لفظ یکون لی بحسب لغت وعرف نیست وبر فرض
که فرق جزئی باشد فرق نیست میانه آنها در باب دادن
منفعت زاید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد وبس نه
معنی وشکی در فساد این نیست ومع ذلك لازم متوهم
می افتد نیز که جماعت مخاطبین بآیات قرآنیه واخبار

معصومه

معصومین همراه حق و چیز نفهم بوده اند که نفهمیده اند که ربا
همین قسم اول است نه قسم ثانی پس بجهة و قتیکه ربا بر
ایشان حرام شد بر ایشان شاق بود بسیار که دست از
ربا بردارند تا انکه نازل شد بر ایشان ایات متعدده
در تحریم و تخویف و مع ذلک دست بر نداشته تا
انکه نازل شد آیه فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله الآیة
دیوانه بوده اند که عاشق لفظ اعطی و امثال ان بوده
اند و بسیار بدشان می امده از لفظ هب لی و امثال ان
تا بمرتبهٔ که حرب با خدا و رسول را بر خود قرار داده و قبول
نموده اند و لفظ هبه و امثال انرا راضی نشده اند با انکه
صریح کلام شارع است که ربا کمال الخفا دارد اخفی از دبیب
نمله بر صفا است پس باید احتراز نموده احتمالات خفیهٔ
ربا را غایت خفا و لهذا مجرد احتمال زیاده معامله صحیح نیست
و ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال الخفا لغة و در
نزد متوهم ربا منحصر است در چیزیکه مثل افتاب روشن
باشد که ربا است و هر طفل دانند و بر هیچکس مخفی نباشد

که ربا است وغیر ان ربا نیست وحلال است هرچند
ان غیر ربا با هیچ تفاوت نداشته باشد باینکه منفعت
باشد جزما وشرط شده باشد در ضمن قرض دادن جزما
غیر انکه ان منفعت اسم دیگر دارد که هبه یا عاریه یا معامله
محاباتی میگویند نیز با انکه ان منفعت شرط قرض دادن
شده بعبارت وهبت بشرط القرض او اعرت بذلک الشرط
او بعت محاباة ونافعا بشرط القرض باشد چه در این وقت
البته ربا نخواهد بود و هیچ خفا در انکه ربا نیست نزد ان
ودر پی ان باشد که یکی از مذمت های ان ان بود که
درهم ان بدتر است از هفتاد زنا بمادر و دختر و خواهر
خود در اندرون کعبه حلال نماید بچنین خیال واهی
وعذر فاسد این کجا وان کجا که از احتمالات بعیده و
خفیه غایت خفاء ان احتراز نمایند البته تا انکه در پی ان
باشند که انرا حلال نمایند هرچند بدعوی نزد خود
بوجهی باشد ودر خطبه نهج البلاغه که جزما کلام پیغمبر
است که حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام در احیا

هو عبارت صاف نیست میرزا ابو القاسم

بنوعی

بتقریبی نقل نموده مذمت شدیدی بغایت شدید نموده جماعتی را که حیله نمایند در حلال نمودن حرام هائی با انواع حیله نمایند چون ربا و حلال نمایند بخرید و فروختن و قریب بان در تهذیب نیز وارد شده است با انکه شارع با وجود اینها تغلیب جانب حرمت نموده تا حدیکه جو چون اصل ان یکی و نیز گندم بوده الحال در معامله ربا یک جنس گفته است که نباید کذا رند که کم و زیادان باعث حرمت میشود و بسیار جاها که ربا نیست جز ما بمجرد شباهتی بربا منع فرموده اند منع حرام یا کراهت و بالجمله رساله طولانی در فساد توهم این متوهم نوشتم و بغایت وضوح بیان نمودم پس چاره در خلاص شدن از حرام بودن منحصر است در همانچه فقهاء فرموده اند که اگر تبرع نماید قرض گیر حلال میشود یعنی شرط نباشد در قرض دادن چه مستحب است شرعا که قرض گیر نفع بدهد بقرض ده وجزای احسان او را احسان نماید و شبهه در ان نیست در نزد شیعه هر چند که مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد واگر گرفته باشد مستحب است که پای قرض خود حساب نماید

و معامله را با خدای خود بکنند که فرموده من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة الی غیر ذلک پس
باید قرض دهندگان طمع را از شرط نمودن بکنند قرض دهنده تا از برای
او حلال شود نفع گرفتن و قرض گیرندگان بشکر بگذارد
نفع بقرض دهنده بدهند هرگاه شرط ننموده چه پیغمبر قرض
میگرفتند و بعد از آن بقرض دهنده حساب میفرمودند و نفع میدادند
و گاهی بعضی از ائمه ع حیله مبایعها باقی بر خود لازم مینمودند
نفع طلبی را که بهر صورت شهند و چنین نیز تعلیم اصحابشان
میکردند و اگر دست از شرط نمودن بر ندارد قرض دهنده و
اکتفا بتبرع نمودن قرض گیرنده نکند باید پای قرض را بالمرة
از میان بردارد و بنا را بر خرید و فروخت بجنس یا مثل آن
گذارد با آنکه جنس را بقیمت زیاد بفروشد تا مدت معینه
یا آنکه نسیه بفروشد و آنکه خرید هرجا که خواهد
بفروشد اگرچه بخود بایع باز پس بفروشد بقیمت
نازل و مانعی ندارد هرگاه واقعا فروخت و شرط ننمود
در فروختن که بخودش باز پس بفروشد بلکه بنای ایشان

بر بیع واقعی باشد که مال جزما منتقل شد بمشتری و مشتری
اختیار دفروختن و فروختن بهمان بایع باید یکی داشته
باشد همچنانکه بایع نیز اختیار داشته باشد که پس بخرد که
اگر با و بفروشد خلاصه انکه شرط بازپس خریدن نه از
بایع و نه از مشتری هیچکدام نشود و مثل سایر بیع ها باشد
در اینصورت صحیحست بازپس گرفتن بهر قیمتی که خواهند و
همچنین است اگر سلف نماید از قرض خواه و هیچ قرض ندهد
چه اگر قرض دهد بشرط سلف فروختن بقیمت نازلتر از
قیمت سلفی دیگران بجهة قرض و بشرط ان حرام خواهد
بود و اگر بقیمت دیگران باشد ضرر ندارد و بعضی اشرفی
مید هند و زر سفید میخرند بعنوان سلف یا نسیه یا
عکس میکنند همه از جهة انکه نفع بخورند غلط است و
فاسد بلکه حرام نیز چه قبض در مجلس در مبایعهٔ طلا و نقره
شرط است و اگر خواهند صحیح شود از سیاه دهند بعوض
سفید یا سرخ یا عکس کنند که سفید یا سرخ دهند بعوض
سیاه چه در اینصورت تها قبض مجلس شرط نیست و مثل

پول سیاه است اجناس دیگر غیر طلا و نقره و بعضی از
ناقهمها اعتقاد دارند که منفعت رهن مال قرض‌ده است
بلکه مال صاحب رهن است اگر تبرع نماید حلال والا
حرام است و بعضی شرط اجاره دادن باجره بسیار کم را صحیح
میدانند مثل آنکه پنج تومان اجرت رهن است صد دینار
اجاره دهند و باقی را دست بردارند بعوض دادن
این را حلال میدانند و اگر بگوید همه را دست بردار بعوض
قرض حرام میدانند و مخفی نیست که هر دو حرام است
و هیچ فرق نیست بحسب قواعد شرعیه و گاه است که
میگوید همه را دست بردار یک محمدی بیش نیست و
چگونه شرط یک محمدی دست برداشتن حرام است
و شرط پنج تومان الا یک محمدی حلال است خدا هدایت
کند و هرگاه معلوم شد اینها پس بدان ایدک الله
تعالی که ربای قرضی آنست که قرض دهد بشرط نفع و
نفع هرچه که باشد حرام است هرچند صحیح بعوض شکسته
یا بهتر بعوض عین بهتر یا عمل یا صنعت هرچند مثل قرائت

در ربا و قرض

قرار باشد از چیزها ئیکه مالی هستند و بازای انها مال میباشند
وبعضی گفته اند که هر منفعت شرطی حرام است حتی مثل
انکه قرض میدهم بشرط انکه قرضم بدهی یا چیزی را بمن
بفروشی بقیمت خودش و امثال انها و احوط ترك است
هر چند حرمت چنین چیزها معلوم نیست و حرام انست
که نفع عاید بقرض دهنده شود و اگر عاید بقرض گیرنده تنها شود
بعضی انرا نیز حرام میدانند و ترك این هم نیز مثل سابق
احوط است نه معلوم الحرمة و اما قرض بشرط رهن از
برای ان قرض یا ضامن یا کفیل برای همان قرض پس
حلال است اتفاقا و اما برای قرض دیگر احوط اجتناب است
و اما ربا در معامله ان معامله و معاوضه نمودن جنس
بجنس خود است با زیادتی و زیادتی هر چیز که باشد
از همان جنس یا جنس دیگر یا عمل یا غیر ان چنانکه گفتیم
لکن شرطش انست که مکیل یا موزون باشد یعنی معامله
بکیل باشد متعارفا یا بوزن باشد و اگر بکیل تخمینی
تخمینی باشد احوط اجتناب است مثل خرمای چیده با

رفع شبهه

خرمای بر درخت و گوشت با حیوانیکه همان گوشت ... باشد و امّا اگر جنسها مختلف باشند مثل گوشت گوسفند با گوشت گاو و یا روغنهای ایشان و سرکه های انگور با سرکهٔ خرما و امثال اینها پس هرگاه جنس مختلف شد حرام نیست زیاده و کم در عوضین هم نقدا و هم نسیة هرچند در نسیه احتیاط هست لکن ضرر ندارد و اگر جنس متحد باشد معامله کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض دیگر نسیه یا سلف باشد حرام است مطلقا هم برابر و هم تفاوت زیرا که اجل را قسط از ثمن هست در معاملات ... و اهل خبره پس مساوات بعمل نمیتواند آمد بهر صورت چه معین نیست قسط از ثمن و دانستی که جهل در ربا مضر است و از این است که هرگاه معاوضهٔ زر و نقره بزر و نقره نمایند و در احد العوضین یا در هردو غش باشد که ندانند چه قدر است باید ضمیمه ضم نمایند از فلوس یا غیره بهر دو طرف مگر آنکه دانند یقینا که یک طرف بیشتر است البته پس اکتفا میتوان نمود بضمیمه در طرف ناقص و بیع نمایند

پدر و پسر و زن و شوهر و آقا و غلام یا کنیز یا بین و غلامش
یا کنیزش ربا نیست یعنی حرام نیست زیادتی خوردن
میانهٔ اینها که گفتیم نه اینها با دیگران و اگر شکسته و درست
باهم معاوضه شوند باید برابر باشند و زیادتی در طرف
شکسته نباشد و همچنین است معاوضهٔ خوب و بد بخلاف ربای
قرضی که قرض دهد شرط صحیح عوض شکسته اش و همچنین
خوب عوض بدش نماید حرام و ربا است و بعضی مطلقا منع
کرده اند چه زیادتی برای قرض گیرنده را نیز حرام میدانند
چنانکه گفتیم و میانهٔ این ربا و ربای قرضی تفاوت بسیار است
و اگر تامل نمائی میابی والله یعلم و طول دادم این باب را
بجهة کثرت حاجت و عموم بلوی بآن و از جملهٔ کسبهای
حرام احتکار است و آن این است که حبس کنند از گندم یا
جو یا خرما یا مویز یا روغن و نفروشند تا گران شود و کار
تنگ شود بر مردم بجهة آنکه غیر آن شخص دیگری نباشد
که بفروشد یا آنکه اگر باشد وفا نکند فروختهٔ او و مردم
محتاج باشند بفروخت همچنین کسی ملعون است بلکه مجرد اراده

داشتن گرانی یا دوست داشتن او اثم بلکه ملعون خواهد
بود بحسب ظاهر واما اگر حبس نمودن نه بسبب گران شدن
باشد و مردم حاجت بفروخت او نداشته باشند چه دیگران
باشند که بفروشند بقدر یکه کفایت مردم شود بلکه
سببان باشد که حبس او را نمیخرند یا اگر میخرند بتنزل
میخرند و نقصان مینماید و متضرر میشود در خرید و
فروخت در اینصورت مانعی ندارد که رفع ضرر خرید
و فروخت را از خود نماید هرچند ضرر آن بسرا سر خریدن
باشد مانع ندارد که رفع این ضرر نیز نماید بخواهش زیادتی
که دفع ضرر و حصول انتفاع او باشد در صورتیکه گفته
شد که مردم محتاج بفروخت او نباشند و از روی محبت
غلاء و گرانی نداشته باشد مع ذلک اصل گندم فروشی
و جو فروشی و کذا باقی آنچه گفته شد دور نیست که مکروه
باشد بجهت آنکه درست کار کردن در آنها صعوبتی
دارد و اینها که گفتیم همه در صورتیست که مردم مضطر
نشده باشند چه هرگاه مضطر شده باشند به چیز مطلوب

در حنکار است

بان بهم رسانیده باشند واجب است که البته بفروشد بهمان
کسی که اضطرار بهم رسانیده واورا از اضطرارش بیرون اورد
واین معنی اختصاص بمویز وگندم وجو وخرما وروغن ندارد
بلکه جمیع ماکولات وملبوسات وادویه وعقاقیر وغیر
اینها هرچه باشند ومضطر باینها هرکه باشد از کسانی
که حرمت دارند بحسب شرع هرنحو اضطراری که باشد
باید رفع شود البته واین دخل باحتکار ندارد و از
کسبهای حرام رشوه گرفتن است برای حکم کردن هرچند
حکم را موافق شرع نماید وهرچند حکم را بروشوه ده
نماید چه رضای صاحب رشوه در این بود که بگوید
که حق با اوست وحکم برای او کند وحال راضی نیست
بخوردن این مال با انکه رشوه گرفتن مطلقا حرام است
وهمچنین رشوه ده نیز حرام میکند وهمچنین کسانیکه
اعانت مینمایند وواسطه میشوند درداد وستد رشوه
وچیز بظالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود از او
یا از غیر او مانع ندارد هرچند بر ظالم حرام است واز

کسبهای حرام عمال ظالمین شد نسبت که در قیامت در سراپرده های از آتش میباشند تا مردم از حساب فارغ شوند پس با ظالمین ایشان را در جهنم اندازند و اکر تواند نامشروع بعمل نیاورد و متمکن از امر بمعروف و نهی از منکر باشد مانع ندارد قبول عمالی ایشان نمودن با اینکه خدمت ایشان را بکند چه کفارهٔ خدمت سلطان قضاء حوایج اخوانست باید قضاء حوائج اخوان مهما امکن نماید و همچنین امر بمعروف و نهی از منکر مهما امکن نماید و اکر نتواند بقضاء حوائج اکتفا نماید و همچنین اکر نتواند که قضای حوائج نماید بامر بمعروف و نهی از منکر مهما تیسر اکتفا نماید و اکر هیچ از اینها میسر نباشد اکر سبب میتواند شد که ظالم ظلم تنماید باین خدمت که مینماید ان ظالم را یا انکه باین خدمت سبب تخفیف ظلم کردن آن ظالم شود مانع ندارد خدمت او کردن بلکه در اینصور تها که کفته شد که مانع ندارد ظاهرا واجبست که خدمت اورا بکند بجهة تحصیل این امور واجبه و اکر عمالی ایشانرا

در حرمت اعانت ظالم

نمود بخدمت ایشان نباشد بلکه امور دیوان باشد اگر
داند که خود هرگاه قبول نماید مهما امکن امور را موافق
شرع و عدالت انجام میدهد و اگر دیگران بجای او متوجه
شوند ظلم زیاد میشود و مؤمنان متضرر میشوند زیاده در
این صورت مانع نیز ندارد که متوجه شود بلکه بسا باشد که
واجب شود برا و چه تواند ضرر بسیار از مردم دفع کند و
بامر بمعروف و نهی از منکر نیز بسا باشد که قادر باشد و
همچنین ظالم را مهما امکن از ظلمش مانع شود و بجا آوردن امور
چه هر یک از اینها که باشد باعث وجوب میشود بجای آنکه
همه جمع شوند و در اینصورت چیزها که از مردم برای ظالم
گرفته میشود بخت بد خود بیاورد احتیاطا که مبادا مشغول
ذمه شود بدادن بصاحبش و اگر ظالم بجبر رجوع نماید عملی
را باو هرگاه خوف ضرر بعرضی یا جانی یا مالی یا اذیت که
نتواند متحمل شد داشته باشد نسبت بخود یا دیگری از
شیعیان در اینصورت کار ظالم را انجام دادن میتواند
سوای آنکه پای خون در میان آید مثل کشتن جرما و

زدن احتیاطا که اینها را نکند بلکه در صورتهای سابقه نیز
البته نیز مباشر خون نشود بلکه مباشر عرض نیز نشود بلکه
مباشر ضرب و اهانتها نیز نشود والله اعلم چه امر بسیار
مشکل است وخصوص صورتها از فقیه باید پرسیده
شود تا چه نحو بر او ظاهر شود و احتیاط انست که انچه
بدست او اید از جهة کار دیوان کردن و حرام نباشد
با برادران دینی بالسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام
نقش نمودن صورت انسان وحیوان یا ساختن انست
وغش در معاملات بچیزیکه نسبا باشد خفی شود بر جاهل
الحال ان یا غافل از ان مثل اب در شیر کردن یا پنبهٔ کهنه
در پنبه داردو حتی و موی غیر در میان موی زن یا
کنیز با فتن حتی در مثل خاک در میان کندم کردن که اگر شود
غافل غافلانه بخرد یا جاهلی بلکه از غش ظاهر نیز احتراز
کردن احوط است چه مؤمن غش نمیکند و از جمله محرمات
سحر نمودن است و ان ظاهر است و بعضی فقهاء طلسمات
و نیرنجات و استخدام ملائکه وجن و شیاطین و استنزال

از ناپسند

ایشان در کشف غیبها و امثال اینها را از جملهٔ سحر شمرده‌اند
و بالجمله سحر جایز است بقران و ذکر و امثال آن نه تسخیر
و از جملهٔ محرمات غنا کردن است هرچند در هدی شتران
وغیره و در قران خواندن و مرثیهٔ سید الشهداء عم باشد
نعم مرثیه را بعنوان نوحه ع خواندن مانع ندارد و همچنین قران
را بصوت حسن و طریق حزن بلکه هم ممدوح است و ثواب
دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان را یا هجو کردن
ایشان را و استثنا شده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم
بر او وارد شود و تظلم کند نزد کسی که امید دفع کردن
ظلم از او باشد و همچنین هرگاه کسی مشورت نماید در باب
مناکحه و وصلت نمودن یا معامله با او کردن یا قرض دادن
و امثال اینها پس مانع ندارد که هرگاه عیبی باشد که
مطلع باشد و مشورت کن مطلع نباشد و اگر اظهار ننماید
برای او بیم ضرر او باشد پس اظهار نماید مانع ندارد و
همچنین هرگاه کسی متجاهر بفسق باشد که آشکارا فسق
بکند غیبت آن حلال است و همچنین هرگاه کسی از اهل بدعت

ع یعنی بقسم نوحه گری میرزا دام ظله العالی

باشد یا اعتقاد فاسدی داشته باشد و مخفی دارد که بیم
گمراه نمودن مردم از او باشد با اینکه مطلع از حال او نباشند
که آن بدعت یا آن اعتقاد بد است پس هرگاه کسی اطلاع
بر حال او داشته باشد و معلومش نباشد بدی آن بدعت
و اعتقاد باید البته اظهار نماید تا کسی فریب او را نخورد
و از آن جمله است آنکه هرگاه کسی اهلیت اجتهاد و قابلیت
فتوی دادن را نداشته باشد و بمردم نماید که اهل آن
هستم آنکه مطلع بعدم اهلیّة او باشد باید اظهار نماید
و استثناء غیر اینها نیز نموده اند که چندان فائده در ذکر
اینها نیست و مع ذلک بعضی از اینها که گفتیم خطری دارد
و چه بسیار است که شیطان یا نفس امّاره در نظر انسان
جلوه میدهد که غیبت حلال است و حال آنکه نه چنین است
مثل آنکه شخصی مجتهد و قابل فتوی است لکن حسد خود
او وا میدارد بر اینکه قابلیة ندارد پس جهاد نفس
میخواهد فرق گذاردن میان حلال و حرام اینجا و حرام است
نیز اجرة گرفتن بازاء هر واجبی که ما مور و مخاطب شده ایم

کہ انرا بجا اوریم و امّا واجبانی که وجوبشان محض از برای نظم

معاش مردم است چنانکه اشاره بان شد در صدر رساله

پس مانع ندارد اجرت گرفتن بران بلکه نظم معاش بجز از اجرت

گرفتن است و بعضی منع نموده اند اجرت گرفتن بازای

نماز و روزه برای میت نمودن بجهة آنکه قصد قربت و

اخلاص شرط است و کردن نماز و روزه بجهة اجرة منافی

قصد اخلاص است و این باطل است بجهة انکه اجرة بازاء

حج نمودن صحیح است و همچنین بازاء زیارت و سایر مستحبات

با انکه مشروط هستند بقصد اخلاص بلا شبهة و علماء

اتفاق نموده اند صحت آن را و از اخبار بسیار ثابت میشود

صحت انها چه بدون اجرت گرفتن صحیح است انها را برای

میت بعمل آوردن بلکه مثل حج و زیارت را برای ادم زنده

نیز میتوان بعمل آورد پس هرگاه صحیح باشد بعمل آوردن این

فعل چنانکه اخبار بسیار دلالت بران میکنند و تمام

علماء اتفاق بر صحت ان نموده اند مگر همین بعض علماء

که منع اجرت گرفتن نموده اند انها هم قایل بصحت هستند

صحیح خواهد بود اجاره دادن برای کردن امثال مذکوره
بلا شبهه هر چند اجاره دادن بازاء اجرت الست چه
قصد غیر خدا در وقت اجاره دادن بازاء اجاره ضرر
ندارد چنانکه قصد غیر خدا در لازم کردن عبادت بنذر
یا عهد یا قسم ضرر ندارد یا اینکه نذر میکنند که هرگاه
خداوند فرزند او را صحیح نمود یا آنکه فلان مال کذا او
کذا باو داد یا امثال اینها برای خدای تعالی کذا و کذا
نماز یا روزه یا امثال اینها بعمل آورد بعد از آنکه نذر نمود
و متعلق نذر بعمل آمد بر او واجب خواهد شد آنچه را
نذر نموده پس آنوقت از خوف خدا و امتثال او امر او نماز
و روزه را بعمل میاورد و صحیح است البته و حال اجاره
دادن بعینه حال نذر و عهد و قسم است چنانکه
فقها تصریح نموده اند و هذا اخذ الملتزم بالنذر و شبهه
نموده اند پس حال اجاره دادن ضرر ندارد و بازاء
اجرة اجاره بدهند و اما حال بعمل آوردن عبادت
پس بقصد امتثال امر و اخلاص بعمل میاورد و حرام

نیز[2] خرید و فروخت و تکسب کردن بنحو یا هر مسکری
باشد بلکه بخشیدن و امثال ان هم نیز و همچنین میته و
مردار نجس و سگ بغیر از سگ شکاری و اما سگ
گله و زرع و بوستان و خانه یعنی سگی که برای محافظت
و حراست اینها نگاه میدارند پس اقوی عدم حرمت
مبایعه انها است هرچند نگاهداشتن انها صحیح است
و ملک هستند و کشتن انها دیه دارد که باید بصاحبانش
بدهند و حرامست نیز تکسب نمودن ببول و غایط ادمی
و غیر ادمی هم از حیوانی که گوشت ان حرام باشد هرچند
انتفاع معتدبه از انها ببرند مثل اهل اصفهان و امثال
ایشان که انتفاع عظیم میبرند برای زرع که احتیاط
ترک است بلکه احدی از فقها تجویز نکرده اند این
صورت را هم و اما بول و غایط حیوان حلال گوشت
پاکست و مانعی ندارد باین سبب از خرید و فروخت
ان بشرط انکه منفعت معتدبه که عقلا پسند باشد
برای خرید و فروخت داشته باشد و اگر نداشته باشد

[2] حفظ کتب ضلال مگر در صورت تقیه یا خواستن در صورت رد و نقض نمودن بر اهلشان و امثال اینها از انچه در شرع [illegible]

جایز و صحیح نیست چه سفاهت و معامله سفیهانه باطل است
کار سفها نباید نمود و حرام است نیز تکسب نمودن
بچیزهایی که نجس شده باشد و قابل تطهیر نباشد مثل
گلاب و دوشاب و مانند اینها که نجس شده باشد
چه پاک شدن اینها ممکن نیست شرعا الا آنکه مستهلک
شوند در آب غیر قلیل یا خود بخود یا آنکه خاک یا هوا یا کرم
شوند مثلا و استثنا شده از اینها روغنهای نجس
گاو و گوسفند و گاومیش و زیتون و روغن چراغ و
امثال اینها که جایز است خرید و فروختن آنها برای
سوزانیدن در چراغ بشرط آنکه مشتری اینها را خبر
نماید که اینها نجس هستند و در سوزانیدن زیر آسمان
بودن شرط نیست بلکه زیر سقف سوزانیدن هم مانعی
ندارد و اگر بخرند برای صابون نمودن که منفعت عقلائیه
دارد احتمال دارد که صحیح باشد لکن احوط اقتصار بر سوزانیدن است
و اگر اینها مایع و روان نباشند و نجس شوند بانکه سفت
باشند هر قدر نجس را باید دور انداخت و باقی را

بمصرف رسانند و در کندن احتیاط نماید که معاودت ننماید بعد
انچه که باقی میماند باینکه از زیر بعضی قدری بکنند بنحوی
که معاودت ننماید باقی را و اگر نجس روغن باشد ضرور
نیست که ان نجس را دور اندازند بلکه اگر خواهند بسوزانند
چنانکه گفتیم و دنبه و پیه چیزی که نمرده این حکم را ندارد بلکه
ممنوع است شرعا انتفاع از ان مطلقا چه برای چراغ
سوزانیدن و چه برای صابون و چه برای تیر انیها پس صحیح
نیست خریدن و فروختن انها اصلا و بعضی فقها تجویز
نموده اند پاک نمودن روغن نجس را باینکه داغ نمایند
و در کر اب یا اب جاری بریزند و بعد از ان از روی
اب بردارند یا انکه در اب قدر کری بجوشانند و مشهور
فقها تجویز نمی نمایند پاک شدن او را مطلقا و همین
مشهور است چه یقین حاصل نمیشود که اب بجمیع
اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بر فرض انکه یقین
حاصل شود یقین حاصل نمیشود که در حین نفوذ
در اجزاء و اعماق ان اب مطلق باشد و اب مضاف نشود

باشد بلکه اب مضاف میشود ظاهر بلکه اینه و حرام است
نیز تکسب بچیزی که تحریم ان بجهة تحریم انچه مقصود است
بان مثل شکلهائی که میپرستند کافران مثل بتها و خوچها
که ارامنه دارند و امثال اینها با ینکه خرید و فروخت
شوند یا اجرت گیرند برای ساختن بلکه ساختن حرام است
اگرچه اجرت نگیرند و مثل ساختن است حافظه نمودن
و حرمت نمودن و مثل فروختن است بخشیدن و امثال
اینها و از این قبیل است الات لهو و لعب مثل نقاره
و سورنا و سنج و کمانچه و امثال اینها از چیزهائی که
انتفاع از انها بوجه حرام میباشد و شکسته انها قیمت
نداشته باشد و اگر شکسته انها قیمت داشته
باشد خرید و فروخت شود برای شکستن بخواطر
جمع باشد که شکسته میشود ظاهرا مانع نداشته
باشد هرچند احتیاط انست که شکسته شود و بعد
از ان فروخته شود بلکه دست از این احتیاط
برندارند و مثل الات لهو است الات قمار و نرد و

شطرنج و امثال آن و مثل اینها است ساختن ظروف طلا
و نقره خصوص در صورتیکه خواهند استعمال نمایند
و حرام است معامله چیزهائیکه میکشانند بمساعدت
بر حرامی مثل فروختن یا بخشیدن یا اجاره دادن اسلحه
بدشمنان دین و مثل دشمنان دین است قطاع الطریق
و امثال اینها و فرقی نیست در اسلحه میان انکه شمشیر و
نیزه و تیر باشد از چیزهائیکه میکشند و زخم میزنند
یا انکه از قبیل زره و کلاه خود و سپر که محافظت میکنند
نعم اگر جنگ میانه دو گروه از مسلمین اتفاق افتاد
مانعی ندارد که باین دو گروه زره و سپر و امثال اینها
از چیزهائیکه محافظت مینمایند بدهند بفروختن
وغیره فاما شمشیر و نیزه و امثال اینها را ندهند نه
بفروختن و نه بغیر فروختن و اگر بدشمنان دین یا غیر
بفروشند مثلا برای انکه انها با کفار دیگر حرب دارند
و دفع شر انها از مسلمانان میکنند و اصلا با مسلمانان
جنگ ندارند و ضرر ایشان بمسلمانان نمیرسد مانع

کشتیها حرام

نهاده و حرام است نیز آنکه توطیه نماید بایع با ثالثی
که مشتری نیست اینکه در حضور بیاید و بگوید که
من بکذا میخرم تا آنکه مشتری بآن قیمت که بایع خواهد
بخرد و همچنانکه بر بایع حرام است بر آن ثالث نیز حرام
و همچنین است حال اگر مشتری توطیه نماید با ثالثی
که بگوید آن ثالث بمشتری که من بکذا نمیفروشم
تا بایع گول خورد و حرام است نیز اجاره دادن مسکنها
و کشتیها و چهارپایان برای امر حرام مثل آنکه قمارخانه
یا خمرخانه یا خمر بجای دیگری ببرند و امثال آن و
حرام است نیز فروختن انگور و یا مویز یا خرما و امثال آنها
بکسانیکه خمر و شراب مسکر نمایند اعم از آنکه فروختن
و امثال آن برای این باشد که شراب نمایند یا آنکه
برای آن نفروشند اما میدانند که آنها را شراب
میسازند و اما اگر ندانند ضرر ندارد و مثل است
آنکه جمعی لباس ابریشمی را بفروشند از نامقیدی
میایند و میخرند اگر بفروشند و دانند که میخرند که خود

ز کسبهای حرام

بیع تسمند نفروشند بایشان تا ممکن باشد و اگر
نمیدانند بلکه احتمال میدهد که از برای زنان خود
میخرند مانعی ندارد و همچنین است حال چیزهائیکه
برای زینت کردن فواحش و زناکاران باشد و
همچنین هرگاه برای آلت کار ایشان یا غیر ایشان از
فاسقان و ظالمان باشد و خلاصه هر چیزیکه معامله
آن اعانت بر گناه باشد حرام است معامله کردن یا
بخشیدن آن و امثال آن هرگاه دانند که گناه هست
و اعانت بر گناه است و امّا اگر ندانند باکی نیست امّا
در مقام شبهه کم بلکه بشود و مظنه باشد احوط و
اولی اجتناب است بلکه بمجرد احتمال نیز اگر ترک
نماید شاید اولویتی داشته باشد چه مراتب تقوی
متفاوت است و حرج در دین نیست و تا گناه بودن
و اعانت بر گناه بودن ثابت نباشد مؤاخذه و عقاب
نیست و حرام است نیز معامله حشرات الارض مانند
مثل هزار پا و مار و عقرب و موش و امثال اینها

از انچیزهائیکه انتفاع چندانی ندارد که نزد عقلا
صحیح باشد معامله کردن انها وثمن وعوض مالی گرفتن
یا حقی گرفتن بازاء انها بلکه در انها سفاهت می شمارند
واما اگر نفع معتد به داشته باشد بحیثیتی که معامله
در انها سفاهت نباشد هیچ مانع ندارد مثل خرید
فیل یا حیوان دیگر که برای پوست میخرند که قابل
ذبح وتذکیه هستند وامثال انها از منافع از قبیل
انکه استخوان انرا منتفع شوند یا روغن انرا مثل
ماهیهای حرام گوشت که روغن انرا برای کشتیها
یا چراغ یا غیر انها میخواهند وخرید ن مثل دب یا شادی
وامثال ان برای لهو ولعب جایز نیست وممنوع است
شرعا وفروختن سباع ودرندگان وگربه مانع ندارد
شرعا چه برای پوست وموش گرفتن وامثال انها از
منافع مانعی ندارد واما در پوست هر حیوانکه گوشت
او حلال نیست نماز نمیتوان کرد شرعا الا خز عسل
اما میتوان پوشید چه پاک هستند هرگاه ذبح ایشان

بطریق ذبح گوسفند. و بلا و نما یند فصل در بیان مناهی
در معامله بعضی بر سبیل حرمت و بعضی بر سبیل
کراهت خوب نیست که فروشنده مدح نماید انچه را
که میفروشد و مشتری مذمت نماید او را و خوب نیست
قسم خوردن در معامله چه راست و چه دروغ با آنکه
دروغگو ملعونست و وارد شده است که شیعیان
گناهان میکنند امّا دروغ نمیگویند یعنی هرگاه به
بینید که کسی دروغ میگوید بدانید که ان شیعه
نیست چه شیعه دروغ نمیگوید اگرچه فسق و فجور
دیگر میکند و شاید مراد این باشد که کامل در تشیّع
چنین شیعه نیست و دیگر خوب نیست که کتمان
عیب نماید و این حرام است بلکه بد حرامی است غش
با مسلمانان کردن بلکه منع وارد شده از فروختن
پارچه و لباس در جای تاریک و اینکه این غش است
و خیانت با مسلمانان و از انجمله است نم کردن پارچه
یا چیزی دیگر که نم کردن او و اخوش قماش و خوبتر

بنظر می اورد مگر انکه نم کردن بجهة دفع ناخوشی ان چیز باشد که اگر نم ننماید بسیار بد بنظر می اید و حال انکه بد نیست یا انکه تا نم ننماید کسی اورا نمیخرد یا بسیار بد میخرند و اگر برای زیاد شدن باشد ان هم حرام است

و همچنین ظاهر نمودن متاع خوب و پنهان نمودن بد اگر خواهد بوسیلهٔ ان خوب نمودن بد را بدهد مثل انکه روی کار خوش قماش بنماید و ته کار بد را بعوض ان بدهد مگر انکه مشتری داند که ته کار چه بخواست و اینکه از ته کار خواهد داد و راضی باشد باین لیکن در چنین صورتی اولی ترک است یعنی ننماید خوب را و پنهان نماید بد را هرچند مشتری اطلاع داشته باشد و ناخوش است سفر کردنی که باعث نقصان دینی میشود مثل انکه اب برای وضو دست بهم نرسد یا انکه موجب نجاست بدن یا ثوب شود که تطهیر دست بهم نرسد یا انکه نماز بید دست بهم رسد یا انکه شرایط و اجزا صحیح مثل ایستادن

دست بهم ندهد یا آنکه بیم هلاک شدن نفس باشد یا
تضییع عرض و امثال اینها که اگر داند جزماً که اینها خواهد
شد حرام خواهد بود در اکثر صور اینها بلکه در کل است
در کل و اگر مظنه دارد شاید مکروه باشد و احوط
اجتناب است و از انجمله است کشتی سوار شدن بلکه بخصوص
وارد شده است کراهت ان برای تجارت یا تحصیل
معاش مگر آنکه منحصر شود تحصیل معاش و تجارت در
سوار شدن ان و ناخوش است که کارهای سهل و پست
را خود متوجه شود بلکه بدیگری گذارد مثل غلام و
نوکر و امثال ان مگر آنکه میسر نباشد بلی کارهای
عمده مثل خانه خریدن و یا ملک یا شتر یا اسب و امثال
اینها را خود متوجه شود ناخوش نیست بلکه شاید
بهتر باشد و ناخوش است بیکار گشتن با کار ظالم کردن
کاری که اعانت ظلم او نباشد بلکه احوط اجتناب است
مطلقا و ناخوش است که مرتکب شبهه شود یعنی چیزیکه
احتمال حرمت داشته باشد تحصیل نماید یا کار در ان

کند واگر احتمال وجوب داشته باشد ناخوش است ترک
کند پس از مال ظلمه و دزدان و امثال اینها اجتناب نکردن
ناخوش است و ناخوش است که مثل شرابخوار را امین
داند که مال خود را دست او بدهد بنسیه یا سلف یا
مضاربه و امثال اینها الحاصل امین دانستن اینجماعت
ناخوش است و همچنین ناخوش است معامله نمودن
ما بین طلوع صبح تا طلوع افتاب و خوب نیست مخالطه
با سفله کردن و اینها جماعتی هستند که پروا ندارند
هرچه بگویند و پروا ندارند هرچه با یشان بگویند و
همچنین مخالطه با پست فطرتان نمودن و همچنین معامله
ننمایند الا با کسیکه در خیر نشو و نما کرده باشد و
معامله ننماید با نوکیسه چه پست فطرت میباشند خصوصاً که
مجرّبست و نیز خوب نیست معامله نمودن با ذوی
العاهات و اینها کسانی هستند که افتی با یشان رسیده
مثل انکه کور یا پیس یا خوره دار یا شل و شیست یعنی
زمین گیر و امثال اینها باشند و خوب نیست معامله با

محارف و آن کسی است که دائما نقصان میکند یا آنکه
هر کار که میکند نفع نمی بیند پشت و کمر راست نمیکند
و اد بار شی زده است و ناخوش است معامله کردن
با اکراد هر کردی که باشد و مناکحه با ایشان کردن یعنی
دختر از ایشان گرفتن و دختر بایشان دادن چه وارد
شده مذمت ایشان و اینکه طایفه از جن میباشند
که پرده از روی برداشته شده اند و ناخوش است
که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری از بایع که
چیزی از ثمن دست بردارد و خوب نیست که کسیکه
وقوف از وزن کردن خوب نداشته باشد اینکه متعرض
وزن کردن شود و همچنین است حال در کیل کردن
و خوب نیست زیاد کردن قیمت در وقت ندا کردن و
فریاد نمودن آنکه که میخرد باین قیمت در بیع من زاد که
بیع بازار حراج نیز گویند بلکه وقتی که ندا کن ساکت
شود آنوقت زیاد کردن مانعی ندارد و خوب نیست
داخل شدن در سوم مؤمن مگر آنکه مؤمن راضی

شود و برخصت او باشد و خوب نیست که شهری و
حاضر بلدی وکیل آن جماعتی شوند که از صحرا و کوهستانها
چیزی آورند که دران بلد بفروشند و همچنین دهاتی
اگر چیزی آورد که بشهری بفروشد و خوب نیست
که بیرون روند برای قافلۀ که سر راه از ایشان بخرند
همه پیاورده وحد ناخوش بودن این تلقی تا چهار
فرسخ است هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه
بغیر این قصد بود و اتفاقاً بیرون رفت یا برای کار
دیگر مانعی ندارد و بعد بدانکه اداب تجارت است
کما اولاً فقه تجارت و معرفت احکام انرا یاد بگیرد
و تحصیل نماید و بعد تجارت کند که ائمه علیهم السلام
بسیار تحذیر نموده اند از آنکه فقه آن را تحصیل نکرده
شروع بان نماید چه بسیار باشد که در ربا و محرمات
دیگر افتد و ربا را شنیدی که چه قدر بد است و
سزاوار است که تاجر تسویه نماید میان خرنده ها
و فروشنده ها نه آنکه کسی را که مماکسه نماید ارزان

دهد و کسی را که مماکسه ننماید که ازان ترد هد بلکه مستویست
میانه همه مستحب است مخصوص مماکسه نکن ربح از او
نخورد بهتر است چنانکه در خواطرم هست که بدین
مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت گذارد از جهة
علم و صلاح و تقوی باکی نیست و دیگر کسی که بمشتری
گفت بیا از من بخر که احسان بتو میکنم سخت شدید است
که ربح از او بخورد و هم چنین مؤمنی اگر چیزی از او
بخرد سعی کند که ربح از او نخورد الا در حال ضرورت
یا آنکه او نیز برای تجارت بخرد در اینصورت نفعی بگیرد
واما کمتر بهتر است و هرگاه شخصی بگوید بشخصی که
فلان چیز را برای من بخر از دیگران برای او بخرد و از
خود نخرد خصوصا هرگاه تاجر آنچیز باشد و نزد آن
گوینده معروف باشد بان که البته در این وقت از خود
ند هد مگر آنکه قرینه باشد بر آنکه مضایقه ندارد
که از خودش نیز برایش بخرد و مستحب است باستحباب
مؤکد اقاله نادم نمودن یعنی کسیکه چیزی خرید یا چیزی

فروخت بعد از آن پشیمان شد و التماس نمود که دست
بردارد از معامله دست برداشتن و پس دادن ثواب
عظیم دارد چه وارد شده است در حدیث که کسی که
چنین نمود دست برداشت خداوند عالم در قیامت
دست از گناهان و لغزشهای او برمیدارد و مکرر
تجربه نموده اند که بعد از دست برداشتن بهتر میفروشند
یا بهتر میخرند و مستحب است نیز در وقت دادن راجح و زیاد
ترك بدهند و در وقت گرفتن بعکس یعنی کم ترك بگیرد
و مسامحه کردن در خرید و فروخت و آنچنان تنگ
نگرفتن و مماکسه ننمودن نیز مستحب است چه خدای
تعالی چنین کسی را دوست میدارد و همچنین مسامحه
نمودن در گرفتن دین که از کسی طلب دارد و در پس
گرفتن قرض نیز مستحب است و خدا دوست میدارد
چنین کسی را و همچنین کسی را که مساهله نماید در
قرض پس دادن و در دین مردم را دادن که زودتر
و آسانتر بدهد و اما مماکسه در بعضی اوقات مستحب است

مثل انکه معامله اش با برادر دینی نباشد چه وارد شده
که مغبون شدن نه محمود است ونه ماجور یعنی نه مردم
اورا ستایش میکنند ونه ثواب دارد ودر چیزهائی
که برای حج میخرند یا برای کفن مساهلة کردن درانها
ثوابش واستحبابش شدیدتر است وناخوش است
تاجر اکه اول کسی باشد که داخل بازار شود ومستحب
است که هرگاه داخل بازار شود دعائی که وارد شده
بخواند ومستحب است نیز که هرگاه چیزی خرید سه مرتبه
تکبیر بگوید وشهادتین نیز بگوید ومستحب است نیز
که هرگاه نوعی از تجارتی براو تعسر نماید که ربح باو
بدهد اینکه منتقل شود بدیگری وانکه هرگاه
از تجارتی ربح برای او حاصل شود بران بایستد و
مستحب است که در اول وقت نماز کند وبعد مشغول
تجارت شود ومستحب است پنهان داشتن مال و
خریدن املاک والله العالم فصل در عقد بیع مشهور
میان علما انست که صیغه در بیع شرط است پس اگر

بدون صیغه معامله را بعمل اورند بانکه بایع بدهد
مبیع را بمشتری و مشتری ثمن را ببایع مبایعه بعمل
نیامده حقیقة اکرچه این داد وستد از قرینه واماره
ظاهر باشد که مراد طرفین مبایعه است حقیقة و بعضی
از فقها چنین داد وستد را باطل میدانند لکن مشهور
انست که صحیح است باینمعنی که نقل میشود مال هر یک
بدیکری بطریق مبایعه حقیقة لکن لازم نیست یعنی
متزلزل است ان نقل و میتوانند هر یک بعین مال خود
برکردند مادامیکه عوضشان رد و بعینه باقی باشد
پس اکر ان مال را انکه کرفته بود عوض داد بمال شخص
دیکری یا انکه تصرف دران نموده که بعینه باقی نماند
مثل انکه رنک کرده پارچه را تسلط ندارد که پس بکیرد
چه رنک ملک از دیکری است که دران پارچه
بعنوان غصب نشده بلکه برخصت شرع شده پس
چکونه ملک دیکری را غصبا میتواند کرفت و همچنین
نمیتواند انکه رنک کرده قهرا پس بدهد که ساده کرفته

یعنی لازم نمیشود صحیح
فرات بعد
شهادت بر
این مسئله
میرزا داود
ظله العالی

بود چکونه قهرا رنك كرده پس میدهد وشاید مثل رنك
كردن باشد انكه ارد نمود كندم را و نان نمود ارد
را و امثال اینها واكر تصرّفی نماید در واحد عوضین
كه موجب نقص شود و صاحب اوّلی همان را قبول
كند بی خواستن عوض ان نقص مثل انكه چیزی از
ان خورد یا پوشید و صاحبش دست از اینها برداشت
و بخشید تسلّط دارد كه پس كیرد و اكر عوض بو طرف شد
یا تصرّف و تغییر شد بنحویكه كذشت لزوم بهم میرسد
مكر انصورت كه كفتیم كه هیچ مالی در ان خرج نكرده
باشد و هیچ عمل و كاری نكرده باشد و قد یوا تصرّف
كرده باشد یا تصرف مثل پوشیدن باشد و صاحبش
اسقاط حق كرده باشد وانچه كفتیم میتواند قهرا مال
خود را پس بكیرد هركاه عوضی كه كرفته بعینه پس دهد
و امّا انكه تصرف نموده قهرا نمیتواند پس داد هرچند
تصرف بسیار كم نموده مثل انكه یك ساعت پوشید
یا یك دقیقه یا انكه یك انكشت از ان خورده باشد

ومشهور درست تر است بلکه از ظاهر بعضی نقل
شده است که این مبایعه است حقیقة و احوط انست
که بروش مشهور بنا گذاشته شود و اظهر نزد حقیر
انست که اگر صیغهٔ غیر عربی خوانده شود بفارسی یا
ترکی یا غیرهما مبایعه میشود حقیقة یعنی لزوم هم
میرسد و از جملهٔ شرطهای مبایعه اینست که بایع و
مشتری هر دو باید بالغ و رشید و عاقل باشند بنابر
مشهور و اگر ظاهر شود که پدر یا مادر یا شخص دیگر
چیزی داده اند بنا بالغ که برای ایشان بفروشد یا
معاملهٔ دیگر نماید ظاهرا مانعی نداشته باشد چه
معامله را حقیقة ایشان میکنند و طفل بمنزلهٔ الت
کار ایشان است و غلام و کنیز هرگاه خواهند چیزی
نمایند و یا فروخت نمایند باید باذن مالکشان باشد
و شرط دیگر انکه مال خود را بفروشد بایع و بمال خود بخرد
مشتری و اگر مال خود شان نباشد باید یا وکیل صاحب
مال یا ولی او باشند یا ینکه پدر یا جد پدری یا

یعنی لازم نمیشود چنانچه گذشت

روش مشهور بلکه نهایت احتیاط است

رضا یا اذن مرافعات مسطور سلمه الله

خالی از اشکال نیست اگرچه اباحه تصرف در صورت علم برضای صاحب مال میشود والله

وصی پدری یا وصی جد پدری او باشند یا حاکم شرع
یا امین حاکم شرع باشند یا مؤمنان حسبة اگر حاکم
شرع نباشد اما وکیل پس باید که وکیل صاحب مال
بالغ و عاقل و رشید باشد و وکیل خود هم
عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد و اگر خرید و فروخت
را ان وکیل خود ش بکند تصرفش صحیحست مادام که موکل
او زنده باشد و عاقل و رشید باشد و اما پدر و جد
تصرفشان شرعا ممضی است نسبت بفرزند چه پسر
باشد و چه دختر باشد ان فرزند ما دامی که ان فرزند
بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از ان که عاقل
و بالغ و رشید شد ولایتشان قطع میشود و اختیارشان
بر طرف میشود و تصرفشان در حال اختیارشان باید
خلاف مصلحت ان فرزند نباشد و هر گاه چنین باشد
برای خودشان نیز میتوانند بخرند و از خودشان
نیز شاید بتوانند برای طفل خرید و اما وکیل پس برای
خود نخرد و از خود بموکل نفروشد مگر انکه از

اشتراط عدالت در وکیل معلوم نیست بلکه ظاهر عدم اشتراط است

تر این خوب خواطر جمع شود که راضی است واحوط انست
که بزبان نگوید که از خودم برای تو میخرم یا برای تو
میفروشم که مبادا از روی درماند و راضی شود که
چه روی بدا است البته باید رضا ظاهر شود علاوه
انکه چنان چیزها بدگمانی و چرکینی دارد خوب نیست
خود را چرکین نماید و وصیها که گفتیم تصرفشان بعد
از موت پدر و جد ممضی است و صحیح است و تصرف
حاکم شرع و امین او وقتی صحیح است که بالغ نباشد
یا دیوانه باشند یا حاضر نباشند یا انکه حق واجبی
که باید بدهند نمیدهند و دادن او موقوف باشد
بر فروختن مال او و یا سفیه باشد یعنی رشدی
نداشته باشد که مال خود را تواند ضبط کند یا انکه
گول بخورد یا انکه حساب ندانند و امثال انها
و حاصل انکه اصلاح مال خود نتواند نمود بسا باشد
که صرف نماید در اغراض غیر صحیحه و چیزی که لایق بحال او نیست
این بود کسبهای حرام و بعضی از شرایط بیع اکتفا بهمین شد

فصل

بسم الله الرحمن الرحيم فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم

فصل در ذکر مسائل متفرقه مهمه که از جناب حجة الاسلام
سرکار میرزا دام ظله العالی جناب سلالة الاطیاب فخر
العلماء الانجاب حاجی سید علی خراسانی بجستانی سؤال
نموده اند سؤال چه میفرمایید در باب لباسهای ماهوت
و پشمینه و مرینه که از طرف لندن و فرنگستان و
هندستان میاورند که معلوم نیست که اجزای غیر
ماکول اللحم در آنها داخل هست یا نه مذکی هستند
یا غیر مذکی از برای پوشیدن و نماز در آنها چه صورت
دارد جواب بنای حقیر سابقا بر عدم جواز استعمال
آنها بود در نماز و الان بر جواز است در مطلق مشکوک
مثل ماهوت و حیوان و اما پوشیدن آنها در غیر نماز
و غیر آن عیب ندارد مطلقا و معلوم است که حکم فوق
اختصاص بماهوت ندارد بلکه حکم هر مشتبه است
تا رفع شبهه در وقت شود و این کیفیت که سرکار حجة الاسلام
[illegible] میرزا دام ظله العالی بیان فرموده اند [illegible]
[illegible]

او یا زیارت دیگر اگرچه زیارت ششم بهتر است یک
زیارتی مشتمل بر لعن و سلام بکند و دو رکعت نماز
واگر خود متن عاشورا باشد شاید بهتر باشد و
بعد از نماز توجه کرده صد مرتبه تکبیر بگوید و
زیارت عاشورا را بخواند و صد لعن و صد سلام
ودعای اَللّهُمَّ خُصَّ وسجده ودعای انرا بخواند بعد
ازان دو رکعت نماز بجای اورده دعا میکند ودعای
علقمه را بخواند انشاء الله تعالی امید هست که
موافق باشد بانچه ماثور است با رعایت احتیاط
مسئلة در طلاق حضور عدلین شرطست و عدالت
عبارت از پرهیزکاری وعدم ارتکاب کبیره است
وعدم اصرار بر صغیره و باید این صفة راسخ باشد
وکاشفش حسن ظاهر است که مورث ظن بملکه
مزبوره باشد مسئلة عقد کردن بدون فحص در
موردی که باید فحص کند بعد از کشف هرگاه
مطابق واقع باشد عیب ندارد مثل انکه ضعیفه

ادعای

که ابتلاء بجمیع اطراف ان بعید الاحتمال باشد مثل
اینکه یك ظرف نجس درمیان هزار ظرف نجس یا قطعه
زمین نجس دربیابان مسئلة طی کردن هشت فرسخ
فرق ندارد ازبرای پیاده وسواره وتند رووکند
رووا هل کشتی وکاری بجهة اینکه مدار حکم واعتبار
بر طی مکانست اگرچه باندك زمانی باشد مسئلة
شخص صائم درکار بیست وازحد مسافت گذشت
وافطاری بعمل نیاورده بزودی بمنزل خود برگشت
روزه اش باطلست مسئلة شرط است در ذابح
اسلام فقط وشرط نیست رجولیت وبلوغ وعقل
سؤال در بین بارش فرش نجس یا لباس نجس بگذارند
که بارش بخورد بحدیکه بخیسد وعین نجاست دران
نباشد تمام ان فرش ولباس زیرورو طاهر میشود
یا نه بر فرض که طاهر شود حاجت بعصر هست یا نه
جواب ظاهر اینست که بهیچ چیز حاجت نداشته
باشد هرجا از ان که باران رسیده طاهر است سؤال

وضوء شخص میکیرد بعد از انکه قطع و یقین کرد که دست
چپ تمام شسته شده دیکر میتواند که بی جهة دست
راست بر دست چپ بمالد اکر چنین کند ابی که بهم
میرسد بجهة مسح ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد
اکر قصد او استظهار بوده باشد یا بر وجهی باشد
که با کذشتن عرفا یکی باشد یعنی از همان غسله حساب
شود سؤال در اب خزانه حمام در وسط اب ببدن
شخص لنک نجس یا دست نجس بر میخورد چه باید
بکند جواب اکر چنان شد که بدن بملاقات نجس
شد مثل اینکه عین بول ببدن بر خورد یا اینکه ادرار
کرد و عین بول ببدن بر خورد حکم خارج اب دارد
و بعد از ازاله همان بودن در اب یک غسله محسوب
است و اکر لنک نجس بتوسط اب کر بر خورد ضرر
ندارد سؤال رسیدن اب کر بزمین نجس همین
قدر که یک دفعه متصل شود طاهر میشود یا تعدد
میخواهد مثل کف خزانه حمام که پای نجس در ان میکذارند

مسائل متفرقه

ادّعاء یأس یا فوت زوج خود کند و متّهم باشد یا صغیره
ادعاء بلوغ کند بدون ثبوت بلوغ او را عقد کند و
بعد معلوم شود که بالغه بوده در حین عقد بلکه هرگاه
در حین عقد معتقد باشد عدم بلوغ را و بعد معلوم
شود که بالغه بوده عیب ندارد بشرط تحقّق قصد انشاء
در حین عقد سؤال در بعض از اماکن مظنون نیست که
عادل یافت نمیشود و زن ها را هم طلاق میدهند و
معلوم نیست که طلاق صحیح داده شده یا نه میشود این ها
را بنکاح در آورد یا نه جواب بلی جایز است نکاح کردن
انها را مسئله عقد انقطاع کردن از برای صغیره و
صغیره باید زمان قابلیت استمتاع را داخل کند علی
الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ
بجهة انکه استمتاع اعم است از دخول مسئله والد
میتواند بذل مدت کند از جانب ولد در عقد انقطاع
بخلاف عقد دائم مسئله والد و جد ابی میتوانند
از برای ولد مجنون زن عقد کنند چه بعقد دائم و چه

بعقد انقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث شده
باشد بخلاف حدوث بعد از بلوغ مسئلة والد و
جدّ ابی میتوانند بذل مدّت کنند از جانب مجنون بشرط
صلاح بخلاف طلاق که نمیتوانند طلاق بدهند مسئله
کسیکه وارد شود بر بلدیکه وطنش نباشد و میداند که
ده روز یا زیاده تردد را انجا میماند لکن قصد خروج از
حد ترخّص را قبل از ده روز دارد باید نمازش را جمع
کند احتیاطا بمقدّم داشتن تمام را و قصر هم در
ضیق وقت تمام را بخواند و قضا کردن قصر را بعد از آن
لازم نیست مسئلة هرگاه شخص مشغول نماز است
و میداند که نماز عصر را نکرده است و نماز ظهر را هم
میداند که نکرده است و نمیداند که این نمازی که
مشغول است چه نیّت کرده است این را ظهر قرار میدهد
و تمام میکند و بعد عصر را میخواند و اگر میداند که
ظهر را خوانده است و این را عصر نیّت کرده است
عدول بظهر میکند و بعد عصر را میخواند مسئله

در حال سجده باید هر دو کف دست بر زمین باشد لکن
بطریقیکه در عرف صدق کند که کف دستش بر زمین
است پس لازم نیست خوابانیدن کف دست وایذ تمام
تمام بر زمین مسئله کسی که تکلیفش اخفات خواندن
است چه در قرائت وچه در تسبیحات پس هر گاه نسیاناً
جهر بخواند لازم نیست از سر گرفتن و هر گاه نتواند کلمه
را اخفاتا ادا کند جهرا بگوید عیب ندارد و لازم
نیست بر او از این جهت بهان جماعت حاضر شدن لکن
اگر بتواند بتکرار اخفاتا ادا کند تکرار کند و هر گاه میخواست
اخفاتا بگوید لکن جهرا گفته شد بهمان اکتفاء
کند تکرار لازم نیست مسئله پشت بام مسجد ما دام
که صدق کند وحدت مجلس اذان واقامه در ان
ساقط است مسئله اذان واقامه در حرم ورواق
ساقط نیست مسئله ادخال نجاست غیر مسریه در
مسجد ما دامیکه هتک حرمة نشود عیب ندارد اگر
چه احوط واظهر تجنب است مسئله ترتیب در

صلوة قضاء لازم نيست كه بداند كه اين نماز كدام وقت
است بلكه همين قدر كه بترتيب يوميه خوانده شود
كفايت ميكند مكر كسى كه بداند كه نماز فوت شده
بخلاف ترتيب يوميه است مسئلة مصلى ورحمة الله
وبركاته را كفت ومنافى هم عمل اورد وبعد شك كرد
كه اين رحمة الله وبركاته را كه كفتم ايا صيغه اول سلام
بوده يا صيغه اخر اعتناء باين شك نكند چون منافى
عمل اورده واكر منافى عمل نياورده باشد السلام
علينا را ميكويد يا السلام عليكم يا هر دو را واكر بعد
معلوم شود كه سلام واجب را كفته بوده هم عيب
ندارد مسئلة ماموم در بين ذكر واجب يا بعد از ذكر
واجب شك كرد كه درك امام كرد يانه اكر اول اعتقاد
كرده بود كه درك كرده وبعد شك كرد اعتناء بشك
نكند واكر اول غافل بوده درك جماعت نكرده و
اكر حال خود را نميداند از جهة غفلت والتفات
اعتناء بشك نكند مسئلة ساقط ميشود اذان و

مسائل متفرقة

اقامه در جائیکه نماز جماعت شده باشد هرگاه چند
نفر از اهل جماعت باقی باشند و هرچند امام جماعت
امام راتب نباشد و این حکم مختص بمسجد است نه مطلقا
مسئلة کسیکه غسلهای متعدد بر ذمهٔ او باشد
مثل جنابت و حیض و مس میت هرگاه در وقت غسل
کردن چنین نیت کند که غسل میکنم بجهة رفع جمیع
احداثی که بر ذمهٔ منست یک غسل کفایت از جمیع میکند
و همچنین یک غسل کفایت از اغسال مستحبه میکند اگر
حصول عناوین هر یک را در نظر بگیرد مثل اینکه قصد
کند که غسل زیارت و توبه و جمعه همین یک غسل که
میکنم حاصل شود چه قصد حصول واجب هم کرده باشد
یا نه سؤال امام تشهد میخواند و در رکعت اول ماموم
تکلیف ماموم چیست جواب مستحب است تجافی نمودن
و تجافی نشست کردن و سینهٔ پا را بر زمین بگذارد و رفع
کند دو پاشنهٔ پا را مع الیتین و در حال تجافی مستحب
تشهد خواندن و ذکر دیگر هم جایز است و ساکت بودن

مسائل متفرقه بیست ...

در بارهٔ تیمم که بدل از وضو است یا بدل از غسل یک ضربه ... نه در جواب ... کرد و تیمم ... یک ضربه ... یعنی که یک دفعه ... با دستهای خود زمین بزند و ... پیشانی ... دفعه دیگر ... برای پیشانی ... دستها ... آنکه ... از ... دیگر ... دستها هم ... اعم از آنکه تیمم بدل از وضو ...

هم جایز است سؤال مأموم در صلوة جهریه صوت
امام را نشنود یا شك در شنیدن داشته باشد آیا
میتواند ترك کند خواندن قرائت را یا نه جواب در
صورت اول بخواند احتیاطا و در ثانی ترك کند سؤال
مأموم شك دارد که اگر سوره را بخواند آیا درك خواهد
کرد امام را در رکوع یا نه آیا میتواند ترك کند خواندن
سوره را یا در بین سوره چنین شود میتواند قطع
کند جواب بلی میتواند ترك کند در اول و در ثانی
قطع کند مسئلة کفشهائیکه بریسمان دوخته اند هر
گاه نجس شود در وقت تطهیر چه در آب قلیل و چه کثیر
و چه جاری اگر ممکن است نخهای آنرا فی الجمله فشار
دهند تا آب آن قدری بیرون رود و اگر محکم و
سخت دوخته باشند که فشار بردار نباشد آب
بر او جاری نمایند و دست بکشند و یا داخل آب
جاری نموده دست بکشند بقدر امکان فی الجمله
کفایت میکند مسئلة مشتبه غیر محصور است

معلوم نیست که بعد از انکه باران باشند هما مجاهد و
کم و زیاد بکذارند جواب ظاهر اینست که کف خزینه
طاهر شود بوصول کر بان ومحتاج بتعدد نباشد سؤال این
حکم مختص خزینه حمام است یا در تمام حوضها جاری است
جواب ظاهر این است که فرق نیست سؤال اکر در میان
فرش کرد خاك باشد مانع از طاهر شدن ان بباران هست
یا نه جواب مانع نیست سؤال اکر کل یا خمیر بر فرش
باشد که بباران بخیسند هم کل وهم فرش ایا ان کل و
فرش طاهر میشود یا نه جواب در کل طاهر میشود
ودر غیر ان اشکالست سؤال ظروف واخشاب
واحجار بمجرد فرا کرفتن انها را باران ایا طاهر میشوند
اکرچه ظرف تر کود باشد یا نه جواب بلی هم طاهر
میشوند سؤال چرك کف پا بجهة غسل ضرر دارد یا
نه جواب هر کاه حایل نباشد ضرر ندارد سؤال چرك لای
ناخن دست و پا که لای ناخن باشد و کم باشد بجهة
وضو وغسل ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد سؤال

چربی که در بدن خصوصاً در سر از عرق بهم میرسد
بجهة غسل و وضوء ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد
مسئلة صوت اجنبیه هرگاه بطریق متعارف باشد
عورت نیست سؤال گوسفندی که از علف غصب
شود و نما کرده گوشت او چگونه است جواب گوشت
او حلال است و ذمه غاصب مشغول بما الغصب است
مسئلة در بین صلوة شخص مطلع شد که زن محاذی او
بوده در بین نماز عیب ندارد و همچنین هرگاه قبل از صلوة
یقین داشته باشد که در بین نماز زن محاذی او خواهد
شد میتواند مشغول نماز شود سؤال کلابتون زرد
که در خیمه عبا یا شال سر یا شال کمر یا در بند عبا بوده
باشد پوشیدن اینها از برای مرد چه صورت دارد و حال انکه
اگر اینها را بسوزانند نه و صد مثقال الی یک مثقال یا دو
مثقال طلا بیرون میاید جواب اگر طلا در اینها مستهلک
باشد یعنی نیست و نابود حساب شود ...
نیست که ... صد مثقال یک مثقال یا دو مثقال ...

فصل در حیض است بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه حیض

خون سیاه جهنده و گرم است در غالب اوقات و

عادت بان بهم میرساند زن در هر ماه علم داشته باشد

که ان خون حیض است اشکال دران نیست ولیکن

گاهی مشتبه میشود بسایر خونها پس اگر مشتبه

شود بخون بکارت طریق شناختن ان دانست که

قدری پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر

نماید و بهتر انست که در وقتی که میخواهد این عمل را

بکند به پشت بخوابد و پاها را بلند بکند و بعد

از انکه مدتی گذشت پنبه را اهسته بیرون

اورد پس اگر خون در دور ان واقع شده باشد

ان خون بکارة است و اگر خون تمام پنبه را فرو

گرفته باشد خون حیض است و شرطست در امتحان

مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل

احاطهٔ بکارة نداشته باشد و همچنین خون نسیان

نباشد که نتواند تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون

امتحان مذکور با ممکن بودن ان باطل است نماز
هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است
وکاهی مشتبه میشود بخون قرحه وطریق شناختن
ان انست که به پشت بخوابد پس پایها را بلند کند
پس انکشت میان را در فرج داخل کند پس اکر خون
از طرف چپ می اید خون حیض است واکر از طرف
راست میاید خون قرحه است واکر خون در دو
طرف ظاهر شود امتحان بی فایده و باطل خواهد
بود واکر امتحان نکرده نماز کند با ممکن بودن
ان باطل است نماز هرچند بعد معلوم شود
که حیض نبوده است واکر مشتبه شود بخون نفاس
مثل انکه احتمال ولادة بدهد و علم نداشته باشد
بانچنانچه از ان چیزی بیرون اید که شک کند
که انسان است یا مبدء انسان یا غیر ان خصوصا
هرکاه در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند
وهمچنین هرخونی که زن ببیند در میان سه روز

ودرو

و برده و کمتر منقطع شود حیض است مادامی که
نداند که از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه
بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند و او
حیض داران باشد دو حیض خواهد بود و همچنین
هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده روز باز
دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض
با حمل جمع میشود بنا بر اقوی و هر خونی که پیش
از نه سال دیده شود آن خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که در حال یأس به بیند و حدّ یأس در
قرشی تمام شدن شصت سال قمری شرعی است
و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شرعی
است نیز و بعضی ملحق نموده اند نبطی را بقرشی و
دران وجهی هست و قرشی کیست که نسبت آن
بنضر بن کنانه برسد و آن از طرف پدر و مادر یا از
طرف پدر بتنهائی کفایت میکند اما از طرف مادر
بتنهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبه باشد

بودن ان ملحق بغیر قرشی میشود واکثر زمان حیض ده روز
است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که ان نیز ده روز
است وانچه کمتر از ان حیض نمیتواند شد سه روز است
پس هرگاه یك روز یا دو روز خون به بیند حیض
نخواهد بود وهرگاه دو دفعه در دو ماه مساوی
خون به بیند صاحب عادة میشود ولیکن اگر
عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در
دو ماه از اول تا پنجم خون به بیند انرا صاحب عادة
وقتیه وعددیه گویند واگر در عدد مساوی
باشد نه در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز
خون دید از اول ماه ودر ماه دوم پنج روز خون
دید از اخر ماه انرا صاحب عادة عددیه گویند
واگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل
انکه در ماه اول خون دید پنج روز ودر ماه دوم
شش روز وهر دو را از اول ماه خون دیدان
راصاحب عادة وقتیه گویند ومتحقق میشود عادة

نیز مساوی دیدن خون در دو دفعه در یکماه هم
چنان که متحقق میشود عادة نیز بدیدن خون در
دو دفعهٔ مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت
عادة وقتی و عددی یا عادة وقتی بتنهائی بدیدن
خون ترک عبادة کند هر چند خون بصفت حیض
نباشد و صاحب عادة وقتی بتنها در عدد حکم ا
حکم مضطربه است و حکم ان می اید و در صاحب عادة
عددی بتنهائی خلافست و اقوی انست که بدیدن
خون نیز ترک عبادة کند و صاحب عادت هرگاه خون
او از عادت تجاوز نماید صبر کند و احتیاط نماید بترک
نمودن عبادت اگر عادت ان از ده کمتر باشد و لیکن
این احتیاط بر سم استحبابست و در عدد ایام احتیاط
خلافست و اقوی استحباب انست تا بده روز هر
چند احوط اکتفا نمودن بیک روز یا دو روز است و
بهر تقدیر هرگاه خون منقطع شد بده روز یا
کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده روز اگر

ووقت هر دو را فراموش کرده باشد یا عدد را
تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد
در آن تفصیلی هست که در این رساله ذکر آن مناسب
نیست باقی ماند احکام حایض و از جمله آن است
که صحیح نیست از آن نماز نه واجب و نه سنت و نه
اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در
بین نماز حایض شود نماز او باطل است حتی اگر یک
حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن
سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید
که حایض شد داخل کند دست خود را و بمالد
بموضعی که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون
آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را اتمام
نماید لیکن ظاهر این است که اگر چنین نکند
و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر
بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم
نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و

چنین

چنانچه مظنه مبطل نیست شك نیز مبطل نیست
و در حکم حیض است سایر احداث و همچنین صحیح نیست
از ان روزه ونه طواف وحرام است بران داخل
شدن مسجد الحرام ومسجد رسول خدا صلی الله
علیه واله و درنك نمودن درباقی مساجد و ...
وظاهر جایز بودن عبور است و در روضات
مقدسه مگر روضه جناب نبوی اگر مستلزم
عبور در مسجد انجناب باشد و حرام است
گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن یکی از
سور عزایم واجزاء انها بقصد جزئیة اگر مشترك باشد
واگر مشترك نباشد حرام است چه بقصد جزئیة و
چه بقصد غیر جزئیة وحرام است مس نمودن
کتابة قران و وطی کردن حایض در وقتی که مادامیکه
خون باقی است و هرگاه طاهر شد جایز است
بشرط شستن فرج و هرگاه وطی نمود در حیض
احوط وجوب کفاره است هرچند قول باستحباب

و اما اگر عادة ... و قت ... احوط ... در کتاب قضا ... ماده ... واحوط ... از ... ان ... ایام عادتش است ... هرگاه خون ... و ... ده روز ... قطع شد ... و ... غسل کرد ... احوط ترك ... دخول است ... بین ... ده روز ... باز خون دید ... معین است ... افطار خواه صاحب عادة باشد و ... قبل از انقضاء عادتش باشد ... احوط ترك وطی است قبل از غسل

خالی از رجحان نیست و کفاره دو عشر کنیز بسر ربع مثقال
صیرفی طلا است در اوّل حیض و در وسط
نصف ان و در اخر ربع واحوط انست که سکه
دار باشد و کفایة نمیکند قیمت و در کنیز بسر مدّ کندم
میدهد از برای هر فقیری یك مدّ و از جملهٔ احکام
استظهار است با منقطع شد ن خون پیش از ده روز
بانیکه پنبه بکذارد در فرج خود بعد از انکه پای
چپ را بر دیوار کذارد و شکمش را بران بچسباند
بقدریکه حقیقت امر ظاهر شود پس هرکاه پنبه
پاك بیرون امد طاهر است از حیض و اکر ملوّث
بیرون امد مبتدئه صبر کند تا پاك شود یا ده
روز بکذرد و صاحب عادة کذشت حکم ان و
شکم و پا بر دیوار کذاشتن مستحبّ است مطلب سیم
در نفاس وان خونیست که در وقت زائیدن
زنان می اید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از
ان خواه هر دو وقت بشرط انکه کمتر از ده روز باشد

که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد
از آن خون به بیند نفاس نخواهد بود و فرق
نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام
نشده سقط شود هرچند مضغه باشد بلکه علقه
بشرط آنکه علم بهم رساند بآنکه آن مبدء انسان است
یا چهار قابله شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه
مشتبه اعتبار ندارد و همچنین مجرد زائیدن هرگاه
خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند
بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس تحدیدی
نیست پس ممکن است که بقدر لحظه باشد و اکثر
آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره
است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب
عادت مستقره نفاس او بقدر عادت او است و اما
اگر بر کمتر از ده روز خون او قطع شود نفاس
او تمام آن مقدار است و همچنین اگر بر ده منقطع
شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس او است

وتتمه استحاضه ولیکن انچه ذکر شد از انکه عادة را
نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اول
واخر خون به بیند یا در تمام مدة مذکوره بخلاف
انکه اکر در یکی از اول یا اخر یا وسط خون دید
نفاس او مقدار دیدن خونست چنانچه اکر در
وسط واخر یا اول ووسط خون به بیند نفاس ان
مختص بطرفین وانچه زمان ما بین است خواهد
بود پس کسیکه عادة ان هشت روز باشد ودر
اول واخر خون به بیند تمام نفاس است واکر در
اول وچهارم یا پنجم وهشتم خون به بیند چهار روز
نفاس خواهد بود چنانچه اکر نه بیند مکر یکروز
از این روزها ان نفاس ان مختص بمقدار دیدن
خون خواهد بود واکر در چهارم مثلا دید وان
عادة کذشت وبرده منقطع شد از چهارم تا دهم
نفاس است ومثل انست که شنیدی حال مبتدئه
ومضطربه تا ده روز وهر چیزیکه میباشد بر حایض

از

از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین

است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه ان بر سه

قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله انست که

کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد خون باو برسد ولیکن

اثرا فرو نگیرد بتمام و متوسطه انست که خون در پنبه

فرو رود و ازان نگذرد و کثیره انست که خون از

پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه از کهنه بگذرد

یا نگذرد و قسم اول غسل واجب نیست و

وضو واجب است از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد

نافله کند هر نمازی را باید بیك وضو نیز بکند

و در قسم دویم یك غسل واجب میشود از برای

نماز صبح علاوه بر وضو از برای هر نماز ولیکن

واجب شدن غسل مشروط است بانکه پیش

از نماز صبح خون پنبه را فرو گیرد پس اگر بعد

از نماز خون پنبه را فرو بگیرد حکم ان حکم قلیله است

که غسل در ان روز واجب نمیشود بلکه واجب است

وضوا ز برای هر نماز واجب و شرطست در هر
نماز سنّت و در قسم سیّم سه غسل واجب میشود
یکی از برای نماز صبح اگر نماز شب را نکنند و اگر
بکنند جمع نماید میان نافلهٔ شب و نماز صبح بان
غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل
روز و شب غسل هر یک از فرایض ان و یکی از برای
نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای
مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد
هر نمازی را بیک غسل بکند جایز است و وضو
باید بگیرد با هر یک از اغسال همچنانکه گذشت
و در واجب بودن وضوا ز برای هر یک از نماز
عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترک است
بلکه وجوب خالی از رجحان نیست و واجب بودن
غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالیست
که خونی که باعث غسل یا وضو میشود پیش
از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت ان نماز باشد

بشرط انکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از
برای ان خون بعد از دیدن ان ولیکن انچه
ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون
بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد
مثل انکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرة برگردد
حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از
برای نماز صبح کثرت برگردد بقلت کفایت میکند
یک غسل واگر پیش از غسل ظهرین برگردد کثرت
بقلت کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد
از نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل خواهد
نمود دران روز واگر بعد از نماز ظهرین چنین
شد یک غسل میکند و همچنین اگر بعد از نماز
صبح قلت برگردد بتوسط دران روز غسل بر او
نیست واحوط انستکه از برای رفع ناخوشی
استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو و در
جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل انکه

هرگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست
از حال خود که دیگر خون نخواهد آمد و رفع ناخوشی
او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در او
از وضو یا غسل و واجب است بر مستحاضه استبراء
کردن باینکه پنبه بردارد و بقدریکه متعارفست
در معلوم شدن حال باآنقدر صبر نماید و بعد
بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا
قلیله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن
و همچنین واجب است عوض نماید پنبه را یا بشوید
آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر
فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض
نمودن کهنه یا شستن آنست هرگاه ملوث
بخون شده باشد چنانچه احوط آنست که بعد
از غسل بلکه وضو نماز را تأخیر نکند و اهتمام
در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون نماید
مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب

نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط انست که غسل مذکور را اتمام نماید و اعاده نماید و وضو بسازد هر چند قول بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست در باطل نبودن غسل میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع شود اگر همان حدثی که رفع ان را میکرد واقع شود اعاده غسل باید بشود و حیض و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر ان واقع شود غسل باطل نمیشود ۳ فصل در احکام حیض و استحاضه و نفاس است از کتاب مسئله ۱ علامت خون حیض

گرم و سیاه و جهنده و با سوزش خارج میشود در اغلب اوقات و گاهی خلاف انها هم میشود مثل هرگاه ضعیفه دو مرتبه در اول ماه تا پنج روز مثلا خون ببیند صاحب عادة عددیه و وقتیه میشود و اگر یک دفعه در اول ماه پنج روز و

یك دفعه هفت روز مثلا به بیند این صاحب
عادهٔ وقتیّه است وبس واگر یك دفعه در اوّل ماه
به بیند پنج روز مثلا ویك دفعه در اخر ماه نیز
پنج روز این صاحب عادهٔ عددیّه است وبس
م هرگاه عادهٔ قرار گرفت وبعد تغییر یافت
وغیر عادهٔ اول قرار گرفت عادهٔ بعد معتبر است
نه اوّل م هرگاه شك كند كه خون از او خارج شد
یانه حكم كند كه خارج نشده م هرگاه چیزی از او
خارج شد شك دارد كه خونست یانه چیزی بر
او نیست مادامیكه علم بهم نرساند كه بولست
یا منی یاكست م هرگاه خونی بجامهٔ خود به بیند
ونداند كه از رحم امده یاجای دیگر نجس است
لكن غسل براو نیست م اگر خون مشتبه بنفاس
شود مثل اینكه چیزی بیرون اید وشك كند كه
انسانست یا مبدء انسان یا غیر آن حكم بحیض میشود
در صورت تحقق شرایط حیض خصوصاً اگر در ایام

عادتش باشد مر خون قبل از نه سال حیض نیست
استحاضه است اگر موجب غسل باشد چون بتکلیف
رسد غسل بر او واجب میشود برای عبادتش مر
اگر شك در بلوغ داشته باشد و خون بصفت حیض
باشد و شرایط حیض در ان موجود باشد ان خون حیض
است و همین علامت سبق بلوغ است و اگر شك در
یاس داشته باشد محکوم بحیض است با شرایطش
مر اگر خون مشتبه بیرون بیاید امتحان کند بنحوی که
خواهد ذکر شد و اگر امتحان ممکن نباشد انچه حال
سابقش بوده عمل کند چه حیض و چه قروح و چه
استحاضه و اگر حال سابقش معلوم نباشد بهتر
مراعاة احتیاط است باین نحو که انچه بر حایض
واجبست ترك ان از ترك کند و عمل مستحاضه را
نیز بجا اورد و اگر با تمکن از اختبار تشخیص نکرده
نماز کرد نمازش باطلست اگر چه معلوم شود که خون
حیض بوده مگر انکه ترك اختبار بجهة نسیان و

عقلة وخوان باشد در این صورة بر فرضیکه معلوم
شود حیض نبوده نماز روزه اش صحیح است م
باید خون حیض سه روز متصل باشد باین معنی که
اگر هر وقت پنبه بردارد ولحظه صبر کند وبیرون
آورد خون آلوده باشد اگرچه بیرون نیاید خون
واگر پاک باشد پنبه حیض نیست م شب اول
وشب چهارم خارج از سه روز است وهمچنین
شب یازدهم م حیض کمتر از سه روز وزیاده از
ده روز نمیشود ونفاس یک لحظه میشود و
زیاده از ده روز نمیشود واستمرار اقل و
اکثر ندارد م هرگاه زن سه روز متفرق در
بین ده روز خون به بیند حیض نیست م
هرگاه زنی مثلا ظهر خون به بیند تا ظهر روز
چهارم کفایت میکند در حایض بودن او و
احوط عمل باحتیاط است مگر آنکه از روز تا شب خون
باقی باشد م هرگاه زن سه روز مستمر خون دید

وقطع شد پیش از ده روز و روز دهم باز ببیند و
قطع شود تماما حیض است با ایّام پاکیش مرهرم
سه روز متّصل خون دید وقطع شد دیگر روز
دهم و یازدهم باز خون دید این دوّمی استحاضه
است مگر عادتش ده روز باشد یا اوصاف
شهادة دهند بروز دهم و تکلیفش هم رجوع
باوصاف باشد پس روز دهم حیض است وبعد
از آن استحاضه است مهرگاه ما بین دو خون که
محکوم بحیض باشد ده روز فاصله شود دوّمی را
حیض دیگر قرار دهد مرصاحب عادة وقتیّه
بمجرّد دیدن خون در وقت عادة ترك عبادت
کند اگرچه بصفة حیض نباشد و اگرچه یك روز
یا دو روز پیش از عادة هم باشد مگر آنکه یقین
کند که حیض نیست مرذات عادة عددیّه
فقط در ترك عبادة بمجرّد دیدن خون خلافست
احوط جمع است میان افعال مستحاضه وتروك حایض

در بیان حیض

ونماز ... آن خون
در اثنای عادة ... است
...فقط منقطع شده
در ... قطع
بعد از نماز معلوم
شد که قطع شده
بوده اعاده طهارت
ونماز بایدکرد
یقین کند ... زمانی
خون را در زمانی
که نماز ... طهارت
ونماز ... وقت
انتظار ... زمانی
با امکان وعدم
مشقت زیاد
هرگاه استحاضه
متوسطه روی
دهد ... شب
پیش از ...

تا معلوم شود چنانچه سابقا اشاره شد خصوصا هرگاه
بصفت حیض نباشد مگر انکه یقین کند که حیض است
مهرگاه خون از عادة بگذرد تا ده روز صبر کند
تا معلوم شود باکی نیست واگر بعد از یک روز یا
دو روز که صبر کرد بعد عبادت کند مستحب است
مهرگاه بغیر متعارف مذکور پیش از عادة
خون ببیند وصفت حیض داشته باشد ترک عبادت
کند واگر بصفت حیض نباشد احوط جمع است
میان تروک حایض وافعال مستحاضه تا معلوم
شود وهمچنین است زنی که عادتش قرار نگرفته
یا مبتدئه است مهرگاه از سه روز کمتر خون
قطع شد وبعد در سه روز مستمر دید دوم
حیض است واول استحاضه اگرچه اول در
زمان عادتش هم بوده باشد وثانی در غیر زمان
عادت مهرگاه پیش از عادة خون دید وان
عادة گذشت وبعد هم دید وتمام از ده گذشته

طرفین عادة استحاضه است و عادة حیض و آن

مسئله صاحب عادة روزه هرگاه پیش از عادة خون

دید و از ده گذشت همان قدر پیش را استحاضه

قرار دهد و عادتش را حیض مسئله هرگاه در اوّل

و آخر عادة خون دید و تمام با طهرش از ده روز

متجاوز است هر یک که بصفت و شرایط حیض

بوده حیض قرار دهد و هرگاه هر دو مثل هم بوده

اول را حیض قرار دهد و آخرش را استحاضه مسئله

صاحب عادة عددی هرگاه خونش از ده بگذرد

و تمیزش موافق عدد باشد همان را حیض حساب

کند و اگر کمتر باشد عدد را تمام کند بغیر تمیز و

اگر زیادتر باشد از ید را استحاضه حساب کند

و احوط جمع است در زاید مسئله اگر اصلا تمیز ندارد

اول خون عددش را حیض قرار دهد در هر ماه

بنا بر احوط و احوط دیگر جمع است میان تروک

حایض و افعال مستحاضه مسئله هرگاه صاحب عادة

وقتیکه از ده بکذرد خونش رجوع بعادة زنان خویش کند واکر ممکن نباشد ده روز قرار دهد مکر آنکه یقین کند که حیضش بده روز نمیرسد و هر قدری را که یقین بخلافش ندارد آنقدر را حیض قرار دهد و تتمه را استحاضه مسئله هرکاه عادة وقتی از ده بکذرد اما در عادتش خون صفة حیض ندارد و بعد صفتان را دارد عادتش را حیض قرار دهد اکرچه بصفة حیض نباشد مسئله بر زن واجبست استبراء رحم از خون تا خاطر جمع شود باینطریق که پنبه بردارد و قدری صبر کند و بعد ببیند اکر الوده نیست پاکست اکرچه مظنه عود را داشته باشد و اکر عادت عود دارد پیش از ده روز نصب کند باکی نیست اکرچه احوط غسل و عبادتست مسئله هرکاه میان دو خون بصفة حیض ده روز تمام بصفة استحاضه بکذرد هر دو حیض است وان ده روز استحاضه خواهد بود

محفی نماند که بقیهٔ مسائل مسئله در حواشی ورق های پیش نوشته شده

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ بسم اللّٰه الرحمن الرحیم وَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ فَقَدْ عَلِمَ
الحمد للّٰه الذی جعلنا من حجاج بیت الحرام و رزقنا اداء مراسم
والمقام فی المقام والصلوة والسلام علی سید الانام و
آله وصحبه البررة الکرام واللعنة علی اعدائهم ما دامت
النور والظلام و بعد بخیر معلوم میشود از فرموده سرکار
شریعت مدار حجة الاسلام سرکار حاجی میرزا محمد حسن
النجفی شیرازی دام ظله انچه بر شخص مکلف بحج الاسلام
واجب میشود صورت ان اجمالا که مکلف قبل از شروع
دران باید اجزاء انرا اجمالا بداند چنانچه اجزاء ان را
قبل از شروع باید بداند انست که اولا احرام میبندد
از برای عمرهٔ تمتع بتفصیلی که خواهد امد بعد از انکه داخل
مکه شد طواف عمره میکند یعنی هفت بار میگردد دور
خانهٔ کعبه که هر دوری را شوط گویند و بعد از ان دو
رکعت نماز طواف میکند در خلف مقام ابراهیم علی
نبینا واله وعلیه السلام و بعد از ان سعی میکند یعنی
راه میرود میان صفا و مروه که دو مکانند هفت بار

رفتن از صفا بمروه یک بار است و مراجعت از مروه بسوی صفا بار دیگر محسوب نیست بعد از آن تقصیر میکند یعنی اندکی از ناخن یا موی خود میگیرد و چون از این فارغ شود هرچه براو بسبب احرام حرام شده بود از برای او حلال میشود مگر سر تراشیدن و صید کردن در حرم با بن جهت از اعمرهٔ تمتع مینامند و حج او را حج تمتع میگویند که شخص مکلف بعد از ادای عمره میتواند متمتع شود یعنی منتفع و متلذذ شود بچیزهائیکه بعد از احرام بر او حرام شده بود و چون نزدیک روز نهم شود باز ثانیا احرام میبندد از برای حج تمتع از مکه بتفصیلی که خواهد آمد و میرود بسوی عرفات که نام موضعی است در چهار فرسخی مکه و از ظهر روز نهم تا مغرب انجا میماند و شب از انجا کوچ میکند و بمشعر الحرام میاید که در دو فرسخی مکه است تخمینا و در انجا میماند از طلوع فجر روز عید قربان تا طلوع افتاب و از انجا میاید بسوی منی که نام موضعی است قریب بمکه و در انجا سه عمل بجا می آورد اول رمی جمره یعنی انداختن

سنگریزه بر جمرهٔ عقبه دوم ذبح یا نحر هدی سوم
تراشیدن سر یا گرفتن از مو یا ناخن و بعد از آن بمکه
مراجعت میکند و طواف زیارت میکند بدستور
سابق بعد از آن نماز طواف میکند بعد از آن سعی ما
بین صفا و مروه مینماید بطوریکه گذشت و بعد از
طواف نساء میکند چه زن باشد و چه مرد و چه طفل
و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند و بعد از آن
مراجعت میکند بمنی از برای ماندن در آنجا شب
یازدهم و شب دوازدهم و در روز یازدهم و دوازدهم
نیز رمی جمرات میکند و بعد از این اعمال در منی
فارغ میشود از تمام اعمال الحجة الاسلام که در ذمهٔ
او بود و اگر شخص مکلف بحج جاهل باین افعال باشد
در ابتدای احرام لکن قصد کند که حج واجب بر ذمهٔ
او را بجا بیاورد بهر نحو یکه بعد از اشتغال بعمل مراو
مشخص خواهد شد مثل اکثر عوام که قصد میکنند
امتثال عمل را بر طبق رساله که در دست است یا بر

طور قول یا عمل مجتهدی که بهما او هستند ظاهرًا
عمل او صحیح خواهد بود چنانچه از بعض روایات مستفاد
میشود و امّا صورت حج تمتع تفصیلاً پس اوّل افعال
او عمره است چنانکه دانستی و چون واجبات عمره پنج
بود و واجبات حج پانزده بود پس مجموع بیست واجب
میشود فصل در احرام عمره تمتع سه امر واجب است
اوّل از آن نیت است باین نحو که محرم میشوم باحرام عمره
تمتع از فرض حجة الاسلام بجهة اطاعت فرمان خداوند
عالم دوّم گفتن چهار تلبیه است سیّم پوشیدن دو
جامهٔ احرام است پیش از نیت و تلبیه و طریقهٔ تلبیه
بنابر احوط بلکه اصحّ آن اینست لبّیک اللهمّ لبّیک
لبّیک لا شریک لک لبّیک انّ الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک و اگر بگوید والملک لک لا شریک لک بد
نیست و تصحیح این فقرات واجبست مثل صحیح کردن تکبیرة
الاحرام و قرائت حمد و سوره و ذکر در نماز واجب و چونکه
حقیقت احرام باز داشتن نفس است بر ترک امور چند

پس ناچار است از معرفت این امور بلکه احوط مراجعت ...
است پیش از نیت احرام تا قصد کف از آنها نماید بلکه
التفات بآنها تفصیلا در وقت نیت احرام لازم نیست
وآنها بیست وچهار چیز است در اینجا ذکر شد ...
تا سهل باشد ضبط آنها اول شکار صحرائی نه دریائی و
اعانت کردن بآن اگرچه باشاره باشد وهمچنین ...
ونگاهداشتن دویم جماع با زنان بلکه مطلق التذاذ از
زنان هرچند بدست بازی ونگاه کردن بشهوت باشد
سیم عقد کردن زنان وشاهد برعقد شدن بلکه
مطلق شهادت دادن برعقد هرچند متحمل آن شده
باشد قبل از احرام چهارم استمنا است مطلقا یعنی
طلب منی کردن بدست وغیره هرچند بخیال یا ...
بازن یا کنیز خود باشد پنجم استعمال طیب است یعنی بوی
خوش مثل مشک وزعفران وغیره واحوط ترک استعمال
ریاحین است ششم پوشیدن لباس دوخته وشبیه
بدوخته مثل کلیجه وکلاه که از نمد میمالند هفتم سرمه

بیرون نیاید و بعضی گفته اند کفارۂ او یك گوسفند است بیست و سیم کندن درخت و گیاهی که در حرم رُوئیده شده است الّا اذخر و درخت میوها و خرما اگر در ملك خودش باشد بیست و چهارم صلاح بر داشتن مثل شمشیر و نیزه و هرچه یراق و آلت حرب گویند مگر بجهة ضرورت فصل واجبات طواف و بعضی از احکام انست بدانکه مکلف بعمرهٔ تمتع بعد از دخول بمکّهٔ معظمه واجب است که ابتدا کند بطواف خانهٔ کعبه و طواف از ارکان عمره است و کسی که عمداً او را ترك کند تا وقتیکه متمکن از او نشود پیش از وقوف بعرفات عمرهٔ او باطل است چه عالم بمسئله باشد و چه جاهل و ظاهر اَ حج او حج افراد میشود و وجوب قضای حج بر او در سال اینده قوی است امّا واجبات طواف که سزاوار است پیش از طواف انها را بداند که طواف او بروجه صحیح شرعی واقع شود و انشاء الله بریئ الذّمه بشود دوازده امر است

پنج از ان شرط خارج است بمنزلهٔ مقدمات وهفت
ازان واجب داخل در طوافست بمنزلهٔ مقارنات
شرط اول طهارت از حدث یعنی وضو وغسل یا
تیمم بدل ازان دو است بجهة اباحهٔ طواف وجنب
تیمم نایب میکیرد وهمچنین حائض شرط دویم طهارت
بدن ولباس است از نجاست هرچند نجاستی باشد
که در نماز معفو است مثل خون کمتر از درهم وخون
جروح وقروح بنا بر احوط شرط سیم ختنه کردن است
در بارهٔ مردان نه زنان هرچند طفل باشد بنا بر احوط
وبدون ختنه طواف نساء از ایشان باطل خواهد
بود شرط چهارم ستر عورت است بنا بر احوط بلکه
اقوی ومعتبر است دران اباحه بلکه احوط ملاحظهٔ
جمیع شرایط لباس مصلی است دران شرط پنجم نیت است
ونیت چنین کند که هفت دور طواف خانهٔ کعبه میکنم
طواف عمرهٔ تمتع از فرض حجة الاسلام قربة الی الله
واما هفت واجب داخل پس اول ازان ابتدای بحجر

الاسود است و قدری پیش از ان بایستد بجهة یقین

من باب المقدمه در وقت نیت کردن کافیست دویم

ختم نمودن هر دوره است بحجر الاسود و قدری پیشتر

برود من باب المقدمه در شوط هفتم بجهة یقین کافی است

سیم انکه در جمیع احوال طواف خانهٔ کعبه را بطرف دست

چپ قرار دهد پس اگر رو بخانه یا پشت بخانه بشود

از طواف محسوب نیست چهارم داخل کردن حجر

حضرت اسمعیل ع که مدفن مادران بزرگوار و بسیاری

از انبیاء است در طواف خود پنجم بودن طواف است

درمیان خانهٔ کعبه معظمه و مقام حضرت ابراهیم

در جمیع جوانب مطاف بحسب مسافت ششم خروج

طواف کننده است از خانه و انچه از خانه محسوبست

مثل شاذروان و از صفهٔ کوچکی است در اطراف خانه

کعبه هفتم انکه هفت شوط طواف کند یعنی هفت

دوره نه زیاد و نه کم پس اگر چیزی زیاد کند یا کم کند

تفصیل دارد اما واجبات بعد از طواف بدانکه واجبست

فرض اول بوده باشد استحقاق اجرة دارد و مخالفت نذر نکرده بخلاف انکه فرض دویم باشد

واجبات طواف

نماز طواف بعد از طواف بجا اورد وان دو رکعت
است مثل نماز صبح در واجبات و مقدمات و
مقارنات و سایر امور متعلقهٔ بنماز بدانکه شخص
مکلف بحج در همه اوقات باید سعی و اهتمام در صحة
نماز خود داشته باشد خصوصا وقتی که ارادهٔ حج داشته
باشد اگر کسی واجبات نماز از قرائت و غیره را نداند عمرهٔ
او باطلست و همچنین حج او پس بری الذمه نخواهد شد
و اگر ممکن شود نماز طواف را در مقام ابراهیمؑ بجماعت
کند از دغدغهٔ قرائت حمد و سوره فارغ خواهد بود
اما ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام باید درست
کند واجب است بر شخص مکلف که نماز طواف را در مقام
ابراهیمؑ بجا اورد و احوط مبادرت باتیان انها است
بعد از طواف و احوط انست که در پشت مقام بجا اورد
و با عدم تمکن در یکی از دو جانب مقام بجا اورد و
بعد از نماز انچه بر او واجبست سعی ما بین صفا و مروه
است هفت مرتبه بی زیاده و کم و ابتدا از صفا و ختم

نماز طواف را بجماعت کردن محل اشکال است و در این مسئله تقلید غیری میتوان کرد

بمروه است وان دو مکان معین است نزدیك بمسجد الحرام
وسعی مثل طواف رکنست وحکم ترك ان عمداً وسهواً مثل
طوافست وواجبست ابتداء از جزء اول صفا بانکه پاشنه
پارا بچسباند بجزء اول مسافت واکر چهار درجه در صفا
ومروه بالا رود احتیاج چسبانیدن پا وسر انکشت پا نیست
وبعد از ان تقصیر است در عمرهٔ تمتع وان قدری از شارب
یا ناخن کرفتن است واما واجبات حج احرام از مکهٔ معظمه
است وافضل اماکن مکه مسجد الحرام است وافضل
اماکن مسجد الحرام حجر است یا مقام ووقوف بعرفات است
وواجبست بنابر احوط بودن در انجا از بعد از زوال
روز نهم تا مغرب شرعی در حال اختیار واز انجا کوچ
میکند بسوی مشعر الحرام واحوط وجوب بیتوتهٔ شب
عید است در مشعر الحرام وواجب است وقوف
بمشعر الحرام از طلوع صبح روز عید واحوط وجوب
ماندنست تا طلوع افتاب واما واجبات منی سه چیز
است اول رمی جمرهٔ عقبه که نزدیك بمکهٔ معظمه است

فصل بدانکه مستحب است در وقت شروع در غسل احرام کردن که این دعا را بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُوْرًا وَطَهُوْرًا وَحِرْزًا وَاَمْنًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِي وَطَهِّرْ لِي قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَاَجْرِ عَلٰى لِسَانِي مَحَبَّتَكَ وَمِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَاِنَّهُ لَا قُوَّةَ لِي اِلَّا بِكَ قَدْ عَلِمْتُ اَنَّ قِوَامَ دِيْنِي التَّسْلِيْمُ لِاَمْرِكَ وَالْاِتِّبَاعُ بِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ و مستحب است در وقت پوشیدن لباس احرام این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَزَقَنِي مَا اُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَاُؤَدِّي فِيْهِ فَرْضِي وَاَعْبُدُ فِيْهِ رَبِّي وَاَنْتَهِي فِيْهِ اِلٰى مَا اَمَرَنِي رَبِّي اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِي وَاَرَدْتُهُ فَاَعَانَنِي وَقَبِلَنِي وَلَمْ يَقْطَعْ بِي وَوَجْهَهُ اَرَدْتُ فَسَلَّمَنِي فَهُوَ حِصْنِي وَكَهْفِي وَحِرْزِي وَظَهْرِي وَمَلَاذِي وَلَجَائِي وَمَنْجَايَ وَذُخْرِي وَعُدَّتِي فِي شِدَّتِي وَرَخَائِي و بعد از آن شش رکعت نماز احرام بعمل آورد و مستحب است که بعد از شش رکعت نماز احرام این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَكَ

وآمن بوعدك واتبع امرك فاني عبدك وفي قبضتك
لا اوقى الا ما وقيت ولا آخذ الا ما اعطيت وقد ذكرت
الحج فاسئلك ان تعزم لي عليه على كتابك وسنة نبيك
صلى الله عليه وآله وتقويني على ما ضعفت وتسلم مني
مناسكي في يسر منك وعافية واجعلني من وفدك الذين
رضيت وارتضيت وسميت وكتبت اللهم اني خرجت من
شقة بعيدة وانفقت مالي ابتغاء مرضاتك اللهم فتمم
لي حجتي وعمرتي و مستحب است كه در وقت نيت عمره تمتع
اين دعا را بخواند اللهم اني اريد التمتع بالعمرة الى
الحج على كتابك وسنة نبيك صلى الله عليه وآله فان
عرض لي شيء يحبسني فحلني حيث حبستني لقدرك الذي
قدرت علي بعد از آن نيت احرام كه اول اجزاء عمره است
نمايد و در بعضي حديث وارد شده است كه در مقام تلبيه
و اين چنين بگويد لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك
لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك
لبيك لبيك ذا المعارج لبيك لبيك تبدئ والمعاد اليك

دعای طوی

لبیک لبیک داعیاً الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب
لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و
الاکرام لبیک لبیک مرهوباً و مرغوباً الیک لبیک لبیک
تبدئ و المعاد الیک لبیک لبیک کشاف الکرب
العظام لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک لبیک
لبیک یا کریم لبیک و مستحب است که این فقرها نیز بخواند
لبیک اتقرب الیک بمحمد و آل محمد لبیک لبیک
بحجة او عمرة لبیک لبیک و هذه عمرة متعة الی الحج
لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک تلبیة تمامها و بلاغها
علیک و سنت است که در حین دخول در حرم این دعا
را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انک قلت فی کتابک
و قولک الحق و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالاً و
علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق اللهم انی ارجو ان
اکون ممن اجاب دعوتک و قد جئت من شقة بعیدة
و فج عمیق سامعاً لندائک و مستجیباً لک مطیعاً لامرک
و کل ذلک بفضلک علی و احسانک الی فلک الحمد علی

مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ اَبْتَغِي بِذٰلِكَ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ اِلَيْكَ
وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا
بِمَنِّكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِي عَلَى
النَّارِ وَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ مستحب است وقتیکه بدر مسجد الحرام رسید
توقف نماید واین دعا را بخواند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ
اللهِ وَاِلَى اللهِ وَمَا شَاءَ اللهُ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرُ الْاَسْمَاءِ لِلّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالسَّلَامُ
عَلَى رَسُولِ اللهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَى اَنْبِيَاءِ
اللهِ وَرُسُلِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمٰنِ اَلسَّلَامُ
عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا
وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ
وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

اللهم صل على محمد عبدك ورسولك وعلى ابراهيم خليلك
وعلى انبيائك ورسلك وسلم عليهم وسلام الله على
المرسلين والحمد لله رب العالمين اللهم افتح لي ابواب رحمتك
واستعملني في طاعتك ومرضاتك واحفظني بحفظ الايمان
ابدا ما ابقيتني جل ثناء وجهك والحمد لله الذي جعلني
من وفده وزواره وجعلني ممن يناجيه اللهم اني عبدك
وزائرك في بيتك وعلى كل ماتي حق لمن اتاه و
زاره وانت خير ماتي واكرم مزور فاسئلك يا الله يا
رحمن بانك انت الله الذي لا اله الا انت وحدك
لا شريك لك وبانك واحد احد صمد لم تلد ولم
تولد ولم يكن لك كفوا احد وان محمدا عبدك و
رسولك صلى الله عليه وعلى اهل بيته يا جواد يا
كريم يا ماجد يا جبار يا كريم اسئلك ان تجعل تحفتك
اياي بزيارتي اياك اول شيء تعطيني فكاك رقبتي
من النار بعد از ان سه مرتبه میگوئی اللهم فك رقبتي
من النار واوسع علي من رزقك الحلال الطيب وادرء

دخول مسجد

عنی شر شیاطین الانس والجن واگر وقت مساعده نماید
از این دعا که مذکور شد این دعا را بخواند درحالیکه
ایستاده باشد در در مسجد الحرام بگوید السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته بسم الله وبالله ومن الله
وما شاء الله والسلام علی انبیاء الله ورسله والسلام
علی رسول الله والسلام علی ابراهیم والحمد لله رب
العالمین ومستحب است که بعد از دخول در مسجد بایستد
رو بکعبه و دو دست را بلند نماید و این دعا را بخواند
اللهم انی اسئلک فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان
تقبل توبتی وان تجاوز عن خطیئتی وتضع عنی
وزری الحمد لله الذی بلغنی بیته الحرام اللهم
انی اشهدک ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته
مثابة للناس وامنا مبارکا وهدی للعالمین اللهم
ان العبد عبدک والبلد بلدک والبیت بیتک
جئت اطلب رحمتک وأؤم طاعتک مطیعا لامرک
راضیا بقدرک اسئلک مسئلة المضطر الیک

دعای طواف

الخائف لعقوبتك اللّهمّ افتح لي ابواب رحمتك
واستعملني بطاعتك ومرضاتك وسنت است كه در
وقت نظر كردن بكعبه ايندعا را بخواند الحمد لله الذي
عظّمك وشرّفك وكرّمك وجعلك مثابة للناس
وامنا مباركا وهدى للعالمين ووقتي كه محاذي حجر
الأسود شد بعد از دخول در مسجد الحرام بايستد و
ايندعا را بخواند أشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له واشهد انّ محمدا عبده ورسوله امنت
بالله وكفرت بالجبت والطاغوت وباللات و
العزّى وبعبادة الشيطان وبعبادة كل ندّ يدعى
من دون الله پس چون بحجر الاسود رسد بگويد اللّهمّ
متّعني بما رزقتني وبارك لي فيما اتيتني واين دعا را
پيش از طواف نزد حجر الاسود بخواند و چون نظرش بر
حجر الاسود افتد رو بسوی او كند و بگويد الحمد لله
الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا
الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر

الله اکبر من خلقه والله اکبر مما اخشی واحذر لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الحمد یحیی ویمیت ویمیت
ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء
قدیر اللهم صل علی محمد وال محمد وبارک علی محمد وال
کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وال ابراهیم
انک حمید مجید وسلام علی جمیع النبیین والمرسلین
والحمد لله رب العالمین اللهم انی اومن بوعدک واصدق
رسلک واتبع کتابک ودر وقت بوسیدن ودست مالیدن
بحجر الاسود مستحب است این دعا را بخواند اللهم امانتی ادیتها
ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافات اللهم تصدیقا
بکتابک وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله امنت بالله
وکفرت بالجبت والطاغوت وباللات والعزی وبعبادة
الشیطان وعبادة کل ند یدعی من دون الله ودر
انحال که دستها بلند کرده بگوید اللهم الیک بسطت
یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر

دعای طواف

بگو ارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف
الخزی فی الدنیا و الآخرة و همچنین مستحب است در حال
طواف خواندن این دعا اللهم انی اسئلک باسمک
الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد
الارض و اسئلک باسمک الذی یهتز له عرشک و
اسئلک باسمک الذی یهتز له اقدام ملائکتک و
اسئلک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب
الطور فاستجبت له و القیت علیه محبة منک اسئلک
باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه و آله ما تقدم
من ذنبه و ما تاخر و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی
کذا و کذا پس آنچه بخواهد از مطالب دنیا و آخرة سؤال
نماید که انشاء الله باجابت میرسد و مستحب است در هر
شوطی از طواف که بدر خانهٔ کعبه میرسد صلوات بر محمد
و آل محمد بفرستد و این دعا را بخواند سائلک فقیرک
مسکینک ببابک فتصدق علیه بالجنة اللهم البیت
بیتک و الحرم حرمک و العبد عبدک و هذا مقام العائذ

بك المستجير بك من النار فاعتقني و والدي و اهلي و
ولدي و اخواني المؤمنين من النار يا جواد يا كريم
و سنت است که در حال طواف نیز بگوید اللهم اني
فقير و اني خائف مستجير فلا تغير جسمي و لا تبدل اسمي
و در وقت رسیدن برکن یمانی سر را بلند نماید بسوی
کعبه و بگوید الحمد لله الذي شرفك و عظمك و
الحمد لله الذي بعث محمدا صلى الله عليه و آله نبيا و
جعل عليا اماما اللهم اهد له خيار خلقك و جنبه شرار
خلقك و هم چنین در ما بین حجر الاسود و رکن یمانی
این دعا را بخواند ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة
حسنة و قنا برحمتك عذاب النار و بعد از بلوغ
بحجر اسمعیل قبل از رسیدن بمحاذات میزاب سر را بلند
کند و نظر بمیزاب اندازد و بگوید اللهم ادخلني الجنة
برحمتك و اجرني من النار و عافني من السقم و اوسع
علي من الرزق الحلال و ادرء عني شر فسقة الجن و الانس
و شر فسقة العرب و العجم در وقت رسیدن بپشت

کعبه حین تجاوز نمودن از حجر اسمعیل بند عا را بخوانند
یَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ وَالْجُودِ وَالْکَرَمِ اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ
فَضَاعِفْهُ لِی وَتَقَبَّلْهُ مِنِّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و
در نزد مستجار بخوانند اَللّٰهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَالْعَبْدُ
عَبْدُکَ وَهٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ مِنْ
قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعَافِیَةُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَمَلِی
ضَعِیفٌ فَضَاعِفْهُ لِی وَاغْفِرْ لِی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی
وَخَفِیَ عَلٰی خَلْقِکَ اَسْتَجِیرُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ و بگوید اَللّٰهُمَّ
اِنَّ عِنْدِی اَفْوَاجًا مِنَ الذُّنُوبِ وَاَفْوَاجًا مِنَ الْخَطَایَا
وَعِنْدَکَ اَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَاَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ یَا مَنِ
اسْتَجَابَ لِاَبْغَضِ خَلْقِهِ اِذْ قَالَ اَنْظِرْنِی اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُونَ
اِسْتَجِبْ لِی پس حاجت خود را طلب و دعا بسیار بکن
و اقرار بگناهان خود هر چه دانی مفصلا بکن و هر چه
را بخاطر نداشته باشی مجملا اقرار کن و طلب آمرزش
کن که البته آمرزیده میشوی ان شاء الله تعالی و چون
برکن یمانی برسد دست بردارد و بگوید یا اَللّٰهُ یا

ولیّ العافیة وخالق العافیة ورازق العافیة والمنعم
بالعافیة والمتفضّل بالعافیة علیّ وعلی جمیع خلقك
یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما صلّ علی محمد وآل
محمد وارزقنی العافیة وتمام العافیة وشکر العافیة
فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین پس بتأنّی
روانه شود وگامهای خود را کوتاه بگذارد از ترس عذاب
خدا پس چون بنزدیك حجر الاسود رسد دستها را
بردارد وحمد وثنای الهی را بجای آورد وصلوات بر محمد
وآل محمد بفرستد وبگوید اللهم تقبّل منّی ومستحب است
در نماز طواف آنکه در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ
توحید ودر رکعت دوّیم سورهٔ جحد یعنی قل یا ایها
الکافرون بخواند وچون از نماز فارغ شود حمد
وثنای الهی را بجا آورد وصلوات بر محمد وآل محمد
بفرستد وطلب قبول از خداوند عالم نماید وبگوید
اللهم تقبّل منّی ولا تجعله آخر العهد منّی الحمد لله بمحامده
کلّها علی نعمائه کلّها حتّی ینتهی الحمد الی ما یحبّ

دعای طواف

ویرضی اللهم صل علی محمد و ال محمد و تقبل منی وطهر قلبی
وزک عملی و در بعضی روایات است انکه بگوید اللهم
ارحمنی بطوعتی ایاک وطوعتی رسولک صلی
الله علیه واله اللهم جنبنی ان اتعدی حدودک
واجعلنی ممن یحبک ویحب رسولک صلی الله علیه
واله وملائکتک وعبادک الصالحین پس بسجده
رود وبگوید سجد لک وجهی تعبدا ورقا لا اله
الا انت حقا حقا الاول قبل کل شیء والاخر بعد کل
شیء وها انا ذا بین یدیک ناصیتی بیدک فاغفر
لی انه لا یغفر الذنب العظیم غیرک فاغفر لی فانی
مقر بذنوبی علی نفسی ولا یدفع الذنب العظیم غیرک
چون اراده سعی نماید سنت است که بیاید بنزد حجر
الاسود وان را ببوسد ودستها یا بدن را بمالد یا
اشاره کند پس بیاید بنزد چاه زمزم وخود یک دلو
یا دو دلو اب بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود
است وبر سر و پشت وشکم بریزد و بخورد واین دعا

وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت و
يميت ويحيي وهو حي لا يموت وهو على كل شيء قديرا
پس صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد وسه نوبت بگويد
الله اكبر على ما هدينا الحمد لله على ما اولانا والحمد
لله الحي القيوم والحمد لله الحي الدائم پس سه نوبت
بگويد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده ورسوله لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين
ولو كره المشركون وسه نوبت بگويد اللهم اني
اسئلك العفو والعافية واليقين في الدنيا والآخرة
پس سه نوبت بگويد اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار پس صد مرتبه
الله اكبر بگويد وصد مرتبه بگويد لا اله الا الله و
صد مرتبه الحمد لله بگويد وصد نوبت سبحان
الله بگويد پس بگويد لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده فله
الملك وله الحمد وحده اللهم بارك لي في الموت و

دعای صفا

دعای سابق را و اگر همه عمل گذشته را نتوانی بجای آوری
هر قدر که میتوانی بجا آور و مستحب است که این دعا را
بخواند اللّهمّ اغفر لی کلّ ذنبٍ اذنبته قطّ فان عدت
فعد علیّ بالمغفرة فانّک انت الغفور الرّحیم اللّهمّ
افعل بی ما انت اهله فانّک ان تفعل بی ما انت اهله
ترحمنی وان تعذّبنی فانت غنیّ عن عذابی وانا محتاج
الی رحمتک فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی اللّهمّ
لا تفعل بی ما انا اهله فانّک ان تفعل بی ما انا اهله
تعذّبنی ولم تظلمنی اصبحت اتّقی عدلک ولا اخاف جورک
فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی پس بگو یا من لا یخیب
سائله ولا ینفد نائله صلّ علی محمّدٍ وآل محمّدٍ واعذنی
من النّار برحمتک و در حدیثست که کسی که خواهد
مال او زیاد شود پس باید که طول دهد ایستادن
در صفا را و در پایه چهارم رو بکعبه این دعا را بخواند
اللّهمّ انّی اعوذ بک من عذاب القبر وفتنته وغربته
ووحشته وظلمته وضیقه وضنکه اللّهمّ اظلّنی فی ظلّ

هروله نیست وچون بمناره رسد بگوید بسم الله وبالله
والله اکبر وصلی الله علی محمد واهل بیته اللهم اغفر
وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم واهدنی
للتی هی اقوم اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه
لی وتقبل منی اللهم لک سعیی وبک حولی وقوتی
تقبل منی عملی یا من یقبل عمل المتقین پس تند برود
تا بمناره دیگر رسد چون از انجا بگذرد بگوید یا ذا
المن والفضل والکرم والنعماء والجود اغفر لی ذنوبی
انه لا یغفر الذنوب الا انت وچون بمروه رسد
دعاهای اول را بخواند که در صفا خواند وبگوید
اللهم یا من امر بالعفو یا من یحب العفو یا من یعطی
علی العفو یا من یعفو علی العفو یا رب العفو العفو
العفو العفو سعی کند در گریه کردن وخود را بگریه
بدارد ودعا بسیار کند در حال سعی واین دعا بخواند
اللهم انی اسئلک حسن الظن بک علی کل حال و
صدق النیة فی التوکل علیک واگر فراموش کند

هذه منى وهى مما مننت به علينا من المناسك فاسئلك
ان تمن على بما مننت على انبيائك فانما انا عبدك و
فى قبضتك وسنت است كه شب عرفه در منى باشد ومشغول
طاعة الهى باشد وبهتر اينست عبادتها را خصوصا
نمازها را در مسجد خيف بجا اورد وچون نماز صبح كند
تعقيب خواند تا طلوع افتاب وروانه عرفات شود و
اگر خواهد بعد از طلوع صبح روانه شود ولكن سنت
است بلكه احوط انست كه از وادى محسر رد نشود تا افتاب
طالع نشود ومكروهست كه پيش از صبح روانه شود و
از بعضى حرمت حكايت كرده اند مگر از جهة ضرورت
مثل بيمارى وكسى كه خوف ازدحام خلق داشته باشد
وچون متوجه عرفات شود اين دعا بخواند اللهم
اليك صمدت واياك اعتمدت ووجهك اردت
فاسئلك ان تبارك لى فى رحلتى وان تقضى لى
حاجتى وان تجعلنى ممن تباهى به اليوم من هو افضل
منى وتلبيه گويد تا بعرفات رسد وبعد از زوال تلبيه را

ایستاده نزد و اگر نه هر قدر که میتواند و رو بقبله کند و
دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد و حمد و ثنای
الهی را بجا آورد و تمجید و تهلیل بکند و تکبیر صد نوبت بگوید و
الحمد لله صد نوبت و سبحان الله صد نوبت و لا اله
الا الله صد نوبت و آیة الکرسی صد نوبت و صلوات
بر محمد و آل محمد بفرستد صد نوبت و سورهٔ انا
انزلناه صد نوبت و لا حول و لا قوة الا بالله صد نوبت
و قل هو الله احد صد نوبت بخواند و هر دعائیکه
میخواهد بکند و سعی بکند در دعا که این روز روز دعا
و مسئلت است و هیچ چیز نزد شیاطین لعین خوشتر از
از این نیست که تو را غافل سازند از جناب قدس الهی
و پناه گیر بخداوند عالم از شر شیاطین و زنهار که بجانب
مردمان نظر میندازی و متوجه خود باش و استغفار
بدل و زبان بکن و گناهان خود را بشمار و گریه کن و اگر
خواهی خود را بگریه بدار و دعا از جهت پدر و مادر
و برادران مؤمن و اقل آن چهل کس است و در حدیث

اعمال منی

قائل شده اند وچون سنگ را در دست داشته باشد
این دعا بخواند اللهم هذه حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن
فی عملی وهر سنگریزه که بیندازد باید دعا بخواند الله
اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا
بکتابک وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله اللهم
اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا و
ذنبا مغفورا ومیانه او وجمره ده ذراع یا پانزده ذراع
بیش فاصله نباشد وپشت بقبله کند وروی بجمره وانکه
سنگریزه را بر انگشت بزرگ بگذارد وبا ناخن انگشت
شهادت بیندازد وچون بجای خود آید در منی سنت
است که این دعا را بخواند اللهم بک وثقت وعلیک
توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر ومستحب
است در وقت ذبح یا نحر این دعا بخواند وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا
من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من

خیمهٔ خود واحوط آنستکه از اطراف سر و ریش و شارب
موی بگیرد و ناخنها را بگیرد و بدانکه بعد از حلق حلال
میشود از برای او جمیع محرّمات احرام مگر بوی خوش
وزن و شکار بدانکه بهتر آنست که با تمکن همان روز
عید از منی بعد از مناسک ثلاثه مراجعت کند بمکه
و اگر نشد فردای آنروز و احوط عدم تاخیر است از
فردای آنروز مگر بجهة عذر و سنتست که غسل
کند و متوجه مسجد الحرام شود با ذکر و تمجید و تعظیم
الهی و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و چون
بدر مسجد آید این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَعِنّی عَلی نُسُکی
وَسَلِّمْنی لَهُ وَسَلِّمْهُ لی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مَسْئَلَةَ
الْعَلیلِ الذَّلیلِ الْمُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ اَنْ تَغْفِرَ لی ذُنُوبی
وَاَنْ تَرْجِعَنی بِحاجَتی اَللّٰهُمَّ اِنّی عَبْدُکَ وَالْبَلَدُ
بَلَدُکَ وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَ
اَؤُمُّ طاعَتَکَ مُتَّبِعاً لِاَمْرِکَ راضِیاً بِقَدَرِکَ اَسْئَلُکَ
مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ اِلَیْکَ الْمُطیعِ لِاَمْرِکَ الْمُشْفِقِ مِنْ

اعمال منی

آسلمت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی و
نعم النصیر بدانکه مستحب است که در این سه روز
از منی بیرون نرود حتی بجهة طواف مستحب وانکه در
جمرهٔ اولی ووسطی رو بقبله کند وجمره را بدست
راست بکیرد وحمد وثنای الهی را بجا آورد وصلوات بر
محمد وآل محمد بفرستد پس اندکی پیش رود وبکوید
اللهم تقبل منی پس پیشتر رود اندکی ودعای سابق
در وقت رمی را بخواند ورمی کند ودر وقت رمی
الله اکبر بکوید ودر رمی جمرهٔ عقبه پشت بقبله
کند وتکبیر در منی مستحب است بنابر مذهب مشهور میان
علماء وبعضی او را واجب دانسته اند واحوط آنست
که ترک نکند در منی وغیر آن ودر منی عقب پانزده
نماز بکوید وکیفیت آن بنابر مشهور اینست که الله
اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر علی ما هدانا
وله الحمد علی ما اولانا ورزقنا من بهیمة الانعام
ودر بعضی روایات همین است بزیادتی الحمد لله

برابر است با خراج عراقین که در راه خداوند عالم تصدق کند خاتمه در طواف وداع وساير مستحبات است تا زمان خروج از مکهٔ معظّمه وورود بمدینهٔ منوّره بدانکه مستحب است مراجعت از منی بمکه بجهة طواف وداع هرگاه طواف واجب وسعی وطواف نساء را پیشتر کرده وپیش از کوچ شش رکعت نماز در مسجد خیف بکند وچون در مکّه رود سنت است که داخل خانهٔ کعبه شود خصوصا کسیکه تازه حج کرده است ودر حدیث است که داخل شدن در خانهٔ کعبه داخل شدن در رحمت خدا وبیرون رفتن او بیرون رفتن است از گناهان وخداوند عالم نگاه میدارد از گناهان در بقیهٔ عمر ومی‌آمرزد گناهان گذشته را وسنت است که بجهة دخول خانه غسل کند وپای برهنه داخل خانه شود وپیش از دخول هر دو حلقهٔ در را بگیرد وبگوید اَللّٰهُمَّ اَلْبَیْتُ بَیْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَقَدْ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً فَآمِنّی مِنْ عَذابِكَ وَاَجِرْنی

بان ستون بمالد و چون خواهد بیرون اید برود بابرا
بر دست چپ خود گیرد و دعا کند انچه بخواهد و نزدیک
کعبه دو رکعت نماز کند و بدانکه مستحب است طواف
بسیار کردن و ان در باره حجاج از نماز نافله افضل است
و طواف بنیابت مؤمنین بسیار ثواب دارد و به
نیابت حضرت پیغمبر ص و حضرت فاطمه ع و دوازده امام ع
ثواب عظیم دارد و در خبر صحیح است که مستحب است که
شخص در مکه سیصد و شصت طواف کند بعدد
ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط و ان
پنجاه و یک طواف و سه شوط میشود و ان را بجهة
اتمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط دیگر
تا پنجاه و دو طواف شود و مستحب است ختم قران مجید
در مکه معظمه و در حدیث است که هر که ختم کند
قران را در انجا از دنیا بیرون نرود تا به بیند حضرت
پیغمبر را ص و به بیند منزل خود را در بهشت و مستحب است
در مکه مشرف شدن بموضع تولد حضرت رسول ص

بحجر الاسود و رکن یمانی برسد و چون بمستجار رسد
دعاهای سابق را بخواند پس بنزد حجر الاسود بیاید و
شکم خود را بخانه بساید و یک دست بحجر الاسود گذارد
و دست دیگر بجانب خانه بگشاید و حمد و ثنای الهی را
بجا آورد و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سنت
است که از باب حناطین بیرون رود که مقابل رکن شامی است
و آنکه عزم کند بر مراجعت و از خداوند طلب توفیق
مراجعت کند و در وقت بیرون رفتن یکدرهم خرما
بگیرد و تصدق کند بر فقراء بجهة احتمال صدور بعض
محرمات در حال احرام از او غفلةً مثل شپش و نحو
آن و از جمله مستحبات مؤکده است مراجعت از راه
مدینه طیبه برای ادراک زیارت حضرت نبی کاینات صلعم
و حضرت شفیعه عرصات و ائمه بقیع صلوات الله علیهم
اجمعین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من اتی مکة
حاجا و لم یزرنی بالمدینة فقد جفانی و من جفانی فقد
جفوته یوم القیمة و قال ع من زارنی بعد مماتی کان کمن

زیارت ایشان از حج و عمره و جهاد بچند و نهایت است در رضاء الله

این هفتاد گناه کبیره است از آن جمله که هر مرد مؤمن و مؤمنه بدانند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق من العدم و علّم الانسان ما لم یعلم
و امرهم باجتناب الکبائر حتّی اللمم و الصلوة و السلام علی
سید العرب و العجم و آله الطاهرین سادات الامم و اللعنة علی
اعدائهم ما دام النور و الظلم بدانکه [illegible] ایدک الله تعالی بطاعته
و وفقک لمرضاته که غرض از خلقت انسان رسیدن آوست
بسعادت و نیک بختی و پرهیز کردن از شقاوت و بدبختی
و آن عبارت است از تقوی و پرهیزکاری و اول مرتبه آن
اینست که خود را نگاه دارد از چیزهائی که موجب غضب الهی
است که عبارتست از مرتکب شدن و بجا آوردن گناه کبیره
اگرچه یک دفعه باشد و اصرار و ایستادگی کردن بر صغیره و یقین
هر مرد و زن مسلمان واجب عینی است که گناه کبیره و صغیره
را بشناسد تا از کبیره پرهیز و اجتناب کند و بر صغیره اصرار
نکند و جاهل و نادان معذور نیست و دانستن گناهان

عمر بانواع بلاها مبتلا باشد یا احتمال بدهد که خدا او را
رحم میکند و آن عذاب بلاهای دنیا خلاص میکند و الا نقص
بعظمت و جلالت و وسعت رحمت الهی نکرده بدلیل لا تیأسوا
من رحمت الله اعتراض کردن بر فعل یا حکم خدا یا رسول خدا یا
ائمه هدی چه بر بنده لازم است که هر بلائی و مصیبتی بر او وارد
شود یا آنکه حکمی از جانب خدا یا رسول یا ائمه بر او شود با الطوع و
الرغبة منقاد باشد و تسلیم و عین مصلحت خود داند و چون و چرا
نگوید بنص خدا ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
استکبار و [illegible] ان نعلم احکام الدین یا عمل [illegible] این هان معصیتی
[illegible] که موجب [illegible] کفر ابلیس شد ابد الآباد [illegible] فرق نیست میان آنکه
[illegible] استکبار ترک کند واجبی را یا [illegible] و [illegible] و امثال آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الا قامت کردن و [illegible] که [illegible] نگاه داری یا حکام

واجبات و ترك محرمات خود عمل نماید وان کبیره ایست بسیار بزرگ و

ضدش رفتن در جائیست که میتواند بانها عمل کند بدلیل ان

ارضی واسعة فایای فاعبدون ۲ الصد عن سبیل الله یعنی منع کردن

مردم را از راهی که بسوی خداست وان عبارتست از منع ایمان و فعل واجبات

و مستحبات و ترك محرمات و مکروهات وان کبیره ایست بسیار بزرگ بنص

اخبار و ایات ۳ ترك امر بمعروف و نهی از منکر است و از شرط وجوبست

چهار شرط ۱ معرفت بانکه ان فعل معروفست یا منکر ۲ احتمال بدهد

که سخن او در او تاثیر کند ۳ ضرری بسبب ان بخود یا مسلمانی دیگر نرسد ۴

انکه توبه در او ظاهر نباشد ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر

ترك نماز که ستون دین است هرگاه مقبول شد باقی عبادات نیز مقبول

میشود تارك ان در حکم کفر است و حضرت رسول فرمود کسیکه اعانت

کند تارك الصلوة را بلقمه یا پارچه نانی گشته است هفتاد پیغمبر را

که اول ایشان ادم و اخر ایشان محمد ۳ اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین

۵ افطار کردن روزه ماه مبارك رمضان در صورتیکه شرعا بر او واجب شده

هر که افطار کند یکروز از ماه مبارك رمضان را [illegible] بیرون میرود روح از او

ایمان او و چنانچه شهید ذکر کرده اند که اگر [illegible] روزه ماه رمضان را

بحلال بر او ست کفاره و اگر بحرام باشد کفاره جمع لازم میاید
و آن آزاد کردن بنده و اطعام شصت فقیر و صوم دو ماه ۱۶
منع زکوة چنانچه در قرآن میفرماید که کسی مال نقد خود را حبس
کند و زکوتش را ندهد در روز قیامت آن نقد بنه کداخته میشود
و پیشانی و پشت و پهلوی صاحبش بآن داغ میشود و اگر زکوة از
حیوانات است در روز قیامت و از آن حیوانات که کوب نمایند
اگر او غلات ربع باشد از زمین را طوق کرده بکردنش اندازند ۱۷
منع خمس است و از معصوم روایت شده است که شدید ترچیزیکه در
روز قیامت مردم بآن کرفتار اند آنست که مطالبه کند صاحب خمس حق
خود را و در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از امام عصر عجل الله فرجه روایت
شده است که فرموده اند لعنت خدا و ملائکه و جمیع موجودات بر کسی باد که
یکدرهم از مال ما بحرام بخورد و بس همانا که آتش جهنم خورده ۱۸
ترک حج است و آن کبیره ایست بسیار بزرگ حتی آنکه خداوند
عالم تارک حج را کافر نامیده و از حضرت صادق روایت شده است
که کسی که بمیرد و حج واجب نکرده باشد بعید نیست البته بدین یهودی باید بمیرد
یا نصرانی و فرقی نیست میان آنکه ترک کند حج را مدت العمر یا در یکسال

بر او واجب شده باشد ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
۱۹ ترک جهاد است با کفار از جمله واجبات موکده دین اسلام است
لکن در حضور پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام و ترک آن کبیره است و
همچنین فرار از جهاد بلکه از هفت کبیره مهلکه است و در این زمان
واجب نیست مگر با شرائط و اگر حاکم شرع جامع الشرایط حکم کند واجب
است ۲۰ نقض عهد که هرگاه کسی چیزی را لازم کند بصیغه عهد یا نذر
یا قسم بر او واجب میشود پس اگر خلاف کند نقض عهد کرده
و آن کبیره ایست بسیار بزرگ بغض و اخبار و آیات بسیار در مذمت آن
وارد شده و بعضی خلف وعده را نیز از کبیره شمرده اند و فوا بالعقود
۲۱ عقوق والدین یعنی حق پدر و مادر را ترک نمودن و آن
یکی از هفت کبیره مهلکه است و از حضرت صادق علیه السلام روایت
شده است که کسیکه نگاه کند با بوین خود نگاه غضب آلوده در
حالتیکه آنها ظلم بر او کرده باشند خداوند نمازش را قبول نکند
ولا تقل لهما اف ۲۲ قطع رحم یعنی خویشی را از هم بریدن از حضرت
باقر روایت شده است که سه خصلت است که صاحبش نمیرد تا
آنکه وبال آنرا در دنیا ببیند ظلم و قطع رحم و قسم دروغ و اخبار در آن

انکه صلهٔ رحم باعث زیادتی عمر و قطعش باعث کوتاهی عمر
بسبب است عن النبی صلعم صلوا ارحامکم ۲۳ اذیت وخواری
رسانیدن بمؤمن اثنا عشری از اخبار و احادیث معلوم میشود که اذیت
و خواری رسانیدن به بندهٔ مؤمن جنگ با خدا ست بدانکه اذیت
و خواری هرچه بیشتر و سختتر باشد گناهش عظیمتر است و اگر بدست
یا زخم باشد دیگر شدید تر است و من اذی مؤمنا بغیر حق فکانما
هدم الکعبة و المدینة و البیت المعمور ۲۴ کشتن مسلمانی بناحق
کسیکه عمدا مسلمانی را بکشد همیشه در جهنم مخلد است و در حدیث
قدیم است که کسیکه بکشد کسی را در دنیا انکس قاتل خود را در جهنم صد
هزار مرتبه بکشد بمثل که کشته شده است در دنیا و من قتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا ۲۵ مقاتله و جنگ کردن بناحق از حضرت باقر روایت
شده است که قتال یعنی جنگ با مؤمن کفر است و از حضرت رضا علیه السلام
روایت شده است که اگر کسی شمشیر بکشد جهة ترسانیدن کسی را البتة
با خدا و رسول جنگ کرده است و ان کبیره ایست بسبب بزرگ ۲۶
قتال در ماههای حرام که رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم است چنانچه
خداوند عالم در سورهٔ بقره صریح فرموده که قتال در ماه حرام کفر است

پس

پس چه خواهد بود حال جنگهای که در محرم واقع میشود ۳۷ قطع طریق
یعنی راه بستن بر قافله و مردم زدن چنانچه خدایتعالی برا در حکم محاربین
و جنگ با خدا و رسول قرار داده اند و جزای او نهاده در دنیا بدار زدن و
کشتن و دست راست و پای چپ بریدن و از بلده اخراج کردن است
۳۸ ظلم و ستم کردنست از حضرت رسول روایت شده است که بپرهیزید
از ظلم که ظلم در روز قیامت ظلماتست و بدانکه توبه از ظلم شرطش
اینست که حق مظلوم را رد کند و اگر حق مظلوم را رد نکند توبه او
مقبول نیست فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
۳۹ اعانت ظالم کردن چنانچه از حضرت رسول روایت شده است
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند ستمکاران و کجایند
یاوران ایشان و کسانیکه لیقه در دوات ایشان گذاشته اند یا مدی از قلم
ایشان را مدد کرده اند که همه را با ایشان محشور کنیم عنه من اعان ظالما
سلطه الله علیه ۴۰ ترک اعانت مظلوم است حضرت صادق علیه
السلام صریحا او را از کبائر شمرده اند و صدوق از آنحضرت روایت کرده
که هیچ مؤمنی نیست که واگذارد برادر مؤمن خود را و بتواند که او را یاری
کند مگر آنکه خدایتعالی واگذارد او را در دنیا و آخرت ۴۱ رکون بظالمین

یعنی تکیه کردن بر ستمکاران و خداوند صریحا بران وعدهٔ اتش
داده ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وحضرت صادق وحضرت
رضا علیهما السلام صریحا انرا از کبائر شمرده اند واهل ظلم الی وستنا
ازایشان خواهد بود ۳۲ فتنه وفسادکردن وخداوند کناه انرا
بزرکتر از کشتن بناحق قرارداده چه بسیار باشد که باعث خونریزیها و
غارتها وخرابیها میشود وسخن چینی از انواع فتنه است وتوهم
امد که سخن چینی سبب فراق احباء واصدقا میشود الفتنة اشد من
القتل ۳۳ زنا و در بزرکی کناه ان همین اسبس ست که خدایتعالی
مقرر فرموده که زناکار اکر محصن باشد او را سنکسار کنند والا صد
تازیانه بزنند و علامه حلی او را از اعظم کبائر شمرده اند واحادیث
بسیار است درانیکه زنا باعث کوتاهی عمر است ولا تقربوا الزنا انه
کان فاحشة وساء سبیلا ۳۴ لواطه وان بزرکتر است از زنا چنانچه
حدانان نیست که لامحالة او را بکشند بلکه بعد از کشتن بسوزانند و
بدانکه کناه مفعول از کناه فاعل بزرکتر است از حضرت صادق روایت کرده
اند که خداوند قسم یاد کرده که نه نشاند بر جر بهشت اسبرق بهشت
منفعل را اکر بی توبه بمیرند با قوم لوط محشور خواهند شد ۳۵

مساحقه است وان انیست که زن عورت خود را بر عورت زن دیگر
بمالد وگناه ان بزرگتر است از زنا چنانچه از حضرت صادق ع و کاظم ع
روایت شده که قسم یاد فرمودند که والله مساحقه زنای اکبر است
اما حد مساحقه بقولی صد تازیانه و بقولی مثل زنا است و همچنین دو
مرد یا دو زن اجنبی برهنه در زیر یک لحاف خوابیدن حرام است **۶۳** قوادی یعنی انکه
زنی و مردی را با هم برساند جهت زنا یا پسری و مردی را جهت لواط وان
کبیره ایست بسیار بزرگ و حد ان هفتاد و پنج تازیانه است و بدانکه هر
گاه نسبت بزن خود قوادی کند یا نسبت به محارم و خویشان خود
او را دیوث گویند و گناهش بزرگتر است **۷۳** قذف یعنی نسبت
زنا یا لواط بکسی دادن چه فاعل و چه مفعول وان یکی از هفت کبیره
مهلکه است و اما حد قذف هشتاد تازیانه است و اگر کسی سه مرتبه
قذف کند کسی را در مرتبه چهارم حد کشتن است اگر بعبارت
واضح بگوید و اگر بکسی حرامزاده و تخم حرام و شرابخور و قمارباز بگوید
نیز حرام است **۸۳** غیبت یعنی بدگوئی کردن کسی را در غیاب او
بچیزیکه در او باشد چه بعبارت صریح یا بکنایه یا اشاره باشد و چه
ان بدی در بدنش باشد یا در رفتارش یا کردارش یا از امر دینش یا از

حضرت رسول روایت شده است که غیبت بدتر از زنا است لقوله
عز و جل ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه **۳۹م** بهتان یعنی آنکه بدگوئی
کند کسی را بغیاب و بچیزی که در او نباشد و محض دروغ باشد
و آن بزرگتر است از غیبت چونکه مشتمل است بر دو گناه کبیره و
شنیدن آن حرام است و بر آن واجب کفاره هم دارد مثل غیبت
است و بالاتر چنانچه حرام است بدگوئی بغیبت و بهتان در غیاب
همچنان است نیز در حضور **۴۰م** سب کردن است یعنی دشنام دادن
و آنرا در اخبار طعن و شتم و ذم نیز گفته اند و فرق آن با غیبت و بهتان
که در آن دو خبر میدهد بدی کسی را یا راست یا دروغ و در سب و
دشنام سخن بد بر او انشا میکند و آن حرام است و کبیره است مطلقا
چه در حضور و چه در غیبت و چه بنظم باشد یا بنثر **۴۱م** دروغ گفتن
و از حضرت باقر ع روایت شده است که خدا تعالی برای شر قفلی چند
قرار داده شراب را قرار داد کلید آنها و دروغ بدتر است از شراب و
فرقی نیست در حرمت دروغ چه بجد باشد و چه بمزاح چه در
امور دین و چه در دنیا عنه لا یجد طعم الایمان الا من ترک الکذب
جده و هزله **۴۲م** نمیمه یعنی سخن چینی و آن کبیره ایست عظیم از

از حضرت

از حضرت صادق ع که داخل بهشت نشود آنکه خون بناحق بریزد
ونه آنکه شراب بخوارد ونه آنکه سخن چین باشد وحضرت رسول ص فرمودند که
بدترین شما کسی است که بسخن چینی سخن برند وبیاورند لقوله عز و
جل ویل لکل همزة لمزة ویل لکل افاک اثیم **۴۳** شراب خوردن وآن کبیره
ایست بسیار بزرگ از حضرت باقر ع روایت شده است که شرب خمر اکبر کبائر
است بعد از آن فرمودند که شرب خمر داخل میکند صاحب خود را در زنا ودزدی
وکشتن آدمی ودر شرک بخدا بتعالی جل شانه لقوله عز وجل انما الخمر والمیسر
والانصاب والازلام رجس **۴۴** قمار باختن از قبیل شطرنج ونرد وآس وبیست
وچهار خانه بازی وغیر آن همه کبیره است حتی گردو بازی وتخم بازی وامثال آنها
آنها بازی بد است باید وهمچنین نظر کردن بر آن کار حرام است بلکه اگر
ممکن شود آلات آنرا شکستن وتلف کردن آلات واجب است **۴۵**
لهو نواختن از قبیل عربانه وسرنا ونای وچنگ وصنج وتار وکمانچه وهر چه
از این قبیل باشد وچنانچه از اخبار معلوم میشود که احکام آلات
لهو مثل آلات قمار است در شکستن وتلف کردن والذین هم عن اللغو
معرضون واذا مروا باللغو مروا کراما **۴۶** غنا یعنی خوانندگی وآن کیفیتی
است در صوت که در آوازه بهم میرسد وحرمت آن اجماعیست وکبیره بودن آن از

الحبا معلوم و مشهور میان علما آنست که آن کشش آواز است یا ترجیع
بلکه هرچه آنرا خوانند کی گویند در تعزیه و تلاوت قران و مناجات کنند
معاصی است ۷م خوردن گوشت میته چنانچه خداوند در قران مجید
او را فسق نامیده و حضرت صادق و حضرت رضا علیهما انرا از کبایر شمرده
اند و فرموده اند چنانچه میته حرام است و کبیره است همچنین هرگاه بفروشند
و قیمت انرا بگیرند انهم حرامست و سحت است حرمت علیکم المیتة والدم ولحم
الخنزیر ۸م ربا یعنی سود خوردن و ان کبیره ایست بسیار بزرگ که در
احادیث یکی از هفت کبیره مهلکه شمرده شده و از حضرت صادق علیه السلام منقول
شده که یک درهم ربا بدتر است از هفتاد زنای با محرم خود و رباخورنده و دهنده
و کاتب و شاهد همه یکسانند قوله احل الله البیع وحرم الربوا ۹م خوردن
مال یتیم و ان کبیره ایست بسیار بزرگ و در احادیث از هفت کبیره مهلکه شمرده
شده و از حضرت امام محمد باقر روایت شده که خورنده مال یتیم بظلم باید در
روز قیامت در حالی که آتش در شکمش افروخته و شعله ور باشد و شعله
از دهانش بیرون اید ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن ۱۰م ترک
و ان کبیره ایست بسیار بزرگ و در عظم گناه ان همین بس است که حدیث
نبوی است شرایطی چند که ذکر شده در محل خودش چه بفهم و علیه ما

مردم را بدزدد یا بمکر و حیله و نادرستی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما
۱۵ بخس در کیل و وزن یعنی ترازو و پیمانه را کم دادن و همچنین است کم
دروغ و عیار از معیار و کم از برای چیز که قرار داده شده و در هر گناه همین بس
است که خداوند قوم شعیب را بسبب آن هلاک کرد ویل للمطففین الذین
اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ۱۶
خیانت در امانت چنانچه حضرت صادق و رضا علیهما السلام از کبائر شمرده اند و همچنین
حبس امانت از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سه چیز است که هیچکس را
عذری در آن مقبول نیست ادای امانت و وفای بعهد و نیکی بوالدین چنانچه
ثابت شد چه بدان ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ۱۷ مال کسی را بناحق
نگاه داشتن چه بعنف و زور باشد که آنرا غصب گویند و چه بیع و شراء باطل
و همچنین هرگاه طلبی باشد بر ذمه کسی که آنرا صاحبش مطالبه کند و
ندهد همه اینها مثل امانت است و معصوم آنرا کبیره شمرده اند و لا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل ۱۸ مال خود را بیهوده خرج کردن چه در امری باشد
که خرج کردن در آن شایسته است لکن زیاده روی کند و آنرا اسراف گویند و چه
در امری باشد که شایسته نباشد و آنرا تبذیر گویند و هر دو را معصوم از کبیره
شمرده اند ان الله لا یحب المسرفین و ایضا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین

٥٥ رشوه گرفتن حاکم بجهة حکم کردن خواه بحق کند خواه بناحق و آن کبیره
ایست بسیار بزرگ حتی آنکه در احادیث بسیار آنرا کفر گفته اند و از حضرت باقر علیه
السلام روایت شده است که سحت انواع بسیار دارد اما رشوه کفر است بخدا
و رسول ٥٦ حکم بناحق و آن نیز کبیره است همین بس است که خدا تعالی او را در سوره
مائده بکفر و فسق نامیده و چنانچه حکم بناحق کبیره است همچنین تعطیل حکم نیز از
ارکان کبیره است ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ٥٧
محاکمه رفتن نزد غیر حاکم شرع و آن کبیره ایست بسیار بزرگ و مالیکه از کسی بگیرد
بحکم کسیکه حاکم شرع جامع الشرائط نباشد حرام است اگرچه حق خودش باشد
بلکه اینها تبعیت شیطان کرده و فاسق هست و خداوند او را در سوره نساء از اهل
ضلال نامیده ٥٨ شهادت ناحق دادن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
که شاهد ناحق پا نکشیده از جا برندارد تا آنکه لازم شود از برای او جهنم و باز از آن
حضرت روایت شده مردیکه شهادت ناحق دهد که مال مسلمانیرا بناحق برند
در همانجا مستوجب جهنم خواهد شد ٥٩ کتمان شهادت یعنی شهادت خود را
پوشیدن و حضرت صادق او را از کبائر نیز شمرده اند و خداوند فرموده ولا تکتموا
الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله ٦٠ قسم
دروغ خوردن از حضرت باقر روایت شده است که قسم دروغ خوردن جنگ

با خدا است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که خدای عز و جل
فرموده که رحمت خود نمی‌رسانم بکسیکه قسم دروغ بخورد بلکه بعض مواضع
کفاره دارد و مثل گوسفند و گاو و شتر کشتن درج ۶۱ سحر و آن کبیره ایست بسیار
بزرگ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که یکی از هفت کبیرهٔ
هلاکه و بزرگی گناهان جادو بستن که در شریعت حد آن کشتن مقرر شده است
و از حضرت صادق روایت شده است که ساحر کشتنی است چون کافر است ۳۰ کهانت
و آن کبیره ایست بسیار بزرگ چنانچه در اخبار وارد شده است که کاهن در گناه چون
ساحر است و نیز وارد شده که هر که خود کهانت کند یا کسی برای او کهانت کند از دین
محمد صلی الله علیه و آله بیرون رفته و نیز از کسی جسته الکاهن کالساحر والساحر کالکافر
۶۳ فریب مسلمانان بخدعه یا مکر یا غش از حضرت امیرالمؤمنین روایت
شده که مکر و خدعه در آتش جهنم است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که از ما مسلمانان نیست کسیکه با مسلمانی مکر کند عنه علیه السلام
ملعون ملعون من غش اخاه ۶۴ منع کردن اسباب و کار فرما از کسیکه
محتاج باشد چه همسایه چه بیگانه چنانچه خداوند وعدهٔ عذاب فرموده
کسیکه منع کند ماعون را مگر آنکه ضایع کند یکی بخدمت حضرت صادق
عرض کرد که ما همسایگان داریم که اسباب عاریت با ضایع میکنند فرمودند

اکرچنین است بایشان اند هیبد والذین هم براؤن ویمنعون الماعون
۶۵ کفران نعمت خدا تعالی چنانچه فرموده لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی اکر شکر نعمت کنید زیاده میکنم نعمت
شمارا واکر کفران کنید عذاب من بسیار سخت است وبر واضح وجلی
است که بسیار از مردم بواسطهٔ کفران نعمت نعمتها از دست ایشان رفته
است شکر نعمت نعمتها افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند ۶۶
حسد وان کبیره ایست بسیار بزرک وحکما کفته اند حسد زشت ترین
بدیها است وازحضرت باقر ع روایت شده است که هر اینه حسد محو میکند
ایمانرا همچنانکه آتش هیمه را ودر بعضی اخبار وارد است که مادامیکه حسد ولی بروز نیابد
اظهار نکند امرزیده است عنه عفا المحسود حسده ببرات مر محسود را
حسد ش که نمیسوزد از حسد حسدش ۶۷ تکبر است وآیات در
شدت مذمت بسیار است وازحضرت صادق ع روایت شده که در
جهنم وادی هست که مخصوص متکبرانست انرا سقر کویند وازحضرت
رسول ص روایت شده کسیکه راه رود در روی زمین از روی تکبر
لعنت کند اورا زمین زیر پای او واسمان بالای سر او ۶۸ ریا وخود
نمائی چه در حضور کسی باشد وانرا ریا کویند وچه در غیاب مردم که

بکوید

بگوش ایشان برسد که از او اسمعه گویند و از ائمه روایت شده است هر عملی که
بجهة غیر خدا باشد شرك است و بسوی خدا بالا نمیرود و جزای او
با خدا نیست بلکه با خلق است یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا
قلیلا **۶۹** عجب و خودبینی یعنی عجوب عمل خود بالیدن و نازیدن
و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که عجب
او داخل شود عملش تباه میشود باز از انحضرت روایتست که بندها
بسبب عجب خود در عبادات فاسق میشود نعوذ بالله اللهم لا تخرجنا
من حد التقصیر **هفتادم** حب دنیا چنانچه از معصوم روایت
شده که خشکی چشم بواسطه قساوت قلب است و قساوت قلب از
زیادتی گناه است و زیادتی گناه بواسطه فراموشی مرگ است و فراموشی
مرگ از طول امید و آرزو است و طول امل از حب دنیا است
و حب دنیا سر هر گناهی است عنه حب الدنیا راس کل خطیئة
و ترك الدنیا راس کل طاعة **بدانکه** گناه کبیره همگی با هم
شریك اند در آنکه صاحب آن بجهة آنکه بجا میاورد مستوجب عذاب
الهی میشود و اگر بی توبه از دنیا رود لامحاله بعذاب الهی گرفتار
خواهد بود ولکن بعضی با بعضی مختلف اند در شدت و خفت

کناه چنانچه در اخبار حضرت رسول وائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین بعضی از انها را کبائر موبقه یعنی مهلکه شمرده اند
که کناه انها از باقی کبائر زیاده است واخبار در انها فی الجمله اختلاف
دارد شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب عقاب الاعمال از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده که پنج اند شرك بخدا یتعالی و خوردن
مال یتیم وفرار از جهاد وقذف وقتل مؤمن بجهة دین او وشیخ
کلینی وصدوق در کتاب من لا یحضر ودیکران علیهم الرحمة هفت
روایت نموده اند بروایت صدوق وشرك وقتل نفس واکل مال
یتیم وعقوق والدین وقذف محصنه وفرار از جهاد وانکار حق
ائمه صلوات الله علیهم وبروایت کلینی کفر وقتل نفس وعقوق والدین
واکل ربا واکل مال یتیم وفرار از جهاد وتعرب بعد از هجرت
ودر روایتی دیکر بجای کفر قذف روایت نموده وبروایت
شهید ثانی علیه الرحمه از حضرت رسول صلی الله علیه واله
شرك وسحر وقتل نفس واکل ربا واکل مال یتیم وفرار از جهاد
وقذف محصنه وچنانچه انواع کبائر مختلفند همچنین یك کناه
افرادان مختلف میشود در شدت وخفت همچون زنای

و زنای با محارم نسبت بزنای جوان و زنای با غیر محارم و
همچنین اذیت همسایه و خویش نسبت بغیر همسایه و بیگانه
و ظلم بر ضعفاء و زیر دستان نسبت بغیر ایشان و سب نمودن
علماء و سادات نسبت بغیر ایشان و غیبت در مسجد نسبت بغیر
مسجد و نواختن سنان در شبهای جمعه و عیدها و سایر اوقات
شریفه مثل ماه مبارك رجب و شعبان و رمضان و ذی الحجة
نسبت بغیر ان و امثال ان که در اخبار وارد شده و باندك التفاتی
و تدبری نیز معلوم میشود و کلیه اش انست که معصیت در
وقت شریف و مکان شریف و نسبت بشخصی و چیزی
که لازم الاحترام باشد گناه ان زیادتر است **بدانکه**
گناه صغیره یا کبیره شریك اند در اینکه هر دو موجب
عذاب الهی اند فرقی که هست انست که کبیره صاحب
ان بمجرد عمل مستوجب عذاب الهی میشود و اگر بی
توبه بمیرد و لا محاله معذب خواهد شد بر خلاف
صغیره که صاحب ان اگر غفلت کند و توبة از ان نکند و
اصرار بر عمل ان نداشته باشد اعمال حسنه اش

باعث محو آن میشود لکن اگر اصرار بر آن داشته باشد
یا آنکه ملتفت نشود بآن و توبه نکند آنوقت نیز کبیره
میشود ای برادر بدانکه دردهای ما گناهان
ما اند و دواهای آنها توبه است چنانچه از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی وارد شده که مضمونش
اینست فرمودند میخواهید شما را دلالت کنم بر دردهای
شما و دواهای شما عرض کردند بلی یا رسول الله
فرمودند که دردهای شما گناهان شما است و دوای
آن استغفار است و نیز آنحضرت فرمودند خوشا
بحال بنده که بیابد در صحیفه عمل خود در روز قیامت
در زیر هر گناهی استغفاری و بدانکه توبه از گناه
واجب فوری است باتفاق علمای امامیه رضوان
الله علیهم و آن مشروط است بشش شرط چنانچه از
امیر المؤمنین وارد شده اول پشیمانی دوم عزم بر ترک
سوم ادای حقوق الهی چهارم ادای حقوق خلق پنجم
آب کردن گوشتی که در بدن از حرام روئیده شده

ششم چشیدن به بدنست شفقت و رحمت عباد همچنانکه
چشیده است حلاوت معصیت را

فصل

در وصایای حضرت رسولست صلی الله علیه واله که
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که وصیت می
کنم ترا یا علی پس محافظت کن بر عمل بان چه مادامکه محافظت
کنی براین وصیت من همیشه بخوبی و نیکی اراسته یا علی کسی
که فرو نشاند غیظ خود را وحال انکه بتواند از اجاری نماید
خدا تعالی روز قیامت عطا کند او را امن و ایمان که مزه شو
انرا بیابد یا علی کسیکه نزد مرگ وصیت نیکو نکند مروت وی
ناقص باشد و شفاعت را مالك نباشد یا علی بهترین جهاد
انست که کسی صبر نکند و ظلم کردن هیچ کس را در دل نداشته
باشد یا علی کسیکه مردم از زبان او بترسند او از اهل جهنم
است یا علی بدترین مردمان کسی است که مردمان گرامی
دارند او را از ترس شر وی یا علی بدترین مردمان کسی است
که اخرت خود را بدنیای خود فروشد و بدتر از ان کسی
است که اخرت خود را بدنیای غیر فروشد یا علی کسیکه عذر

قبول نکند عذر خواه چه راست کو باشد چه دروغکو شفاعت
من نمیرسد یا علی خدا بتعالی دوست دارد دروغرا در اصلاح
ومبغوض دارد راست را در افساد یا علی کسیکه نکاه دارد خود
را از شراب خوردن اکرچه برای غیر خدا باشد خدا بتعالی ویرا از
رحیق مختوم اب دهد یا علی شرابخوار مثل بت پرست است
یا علی خدا بتعالی شرابخوار را نمازش تا چهل روز قبول نکند و
واکر درین چهل روز بمیرد کافر است یا علی هر چیز مست کننده
حرامست وهر چیز بسیارش مست کن باشد یکجرعه ان نیز حرام
است یا علی کناهان کو یا همه در یک خانه است که کلید ان شراب خوردن
است یا علی سزاوار است که در مؤمن هشت خصلت باشد ارامی
دل وقت محکهای بزرک وصبر وقت تنکی وبلا وشکر وقت وسعت
وقناعت بهرچه روزی داده شده واینکه ظلم نکند اکرچه بر دشمنان
باشد وطرف کیری نکند اکرچه برای دوستان باشد واینکه بدنش
در تعب عمل خیر باشد ومردم از او باستراحت باشد یا علی چهار
کسند که دعا ایشان رد نمیشود دعای پیشوای عادل ودعای پدر
برای فرزند ودعای مؤمن برای برادر دینی در پشت سر ودعای

مظلوم چون دعا کند خدای عزّ وجلّ گوید بعزت وجلال خودم
که برای تو داد خواهی کنم البته اگرچه از جهت مصلحت بعد از مدتی
باشد یا علی خدایتعالی حرام فرموده بهشت را بر هر بدگوی بد
زبانی که باک نداشته باشد هرچه بگوید و هرچه بشنود یا علی خوشا
حال کسیکه عمرش طولانی شود و عملش نیکو باشد یا علی بسیار
مزاح مکن که آبرو و بیت میریزد و دروغ مگو که روشنی دل میبرد
و بپرهیز از دو خصلت سستی و دل تنگی چه اگر دل تنگ باشی
بر امر حق صبر نتوانی کرد و اگر سست باشی امر حق را بجا نتوانی
آورد یا علی هر گناهی را توبه هست مگر بدخلقی چه صاحب آن
هرچه از گناهی بیرون اید داخل شود در گناهی دیگر یا علی
چهار کسند که از همه زودتر بعقوبت میرسند مردیکه با و نیکی
کنی و او مکافات بدی کند و مردیکه تو با و ظلم نکنی و او ظلم
کند و مردی که با او هم عهد شوی در امری و تو وفا کنی و او
غدر کند و مردیکه با خویشان خود صله نکند و ایشان با او قطع
رحم کنند یا علی دوازده چیز سزاوار است که مرد مسلمان بر سر
خوانچهٔ طعام یاد گرفته باشد چهار فرض و چهار سنت و چهار آداب

اما فرض انست که اولا انچه را میخواهد بخورد حالش بداند و بسم
الله بگوید و شکر بگذارد و بروزی خدا راضی باشد و اما سنت
انست که بر پای چپ بنشیند و بسه انگشت تناول نماید و از پیش
خود بخورد و انگشتان را از بقیهٔ طعام بمکد و اما ادب انست که لقمه را
کوچک گیرد و بسیار بخاید و باهل مجلس کم نگاه کند و دست نشوید
یا علی خدا تعالی خلق فرمود بهشت را خشتی از طلا و خشتی از
نقره و دیوارهایش را یاقوت و سقفش را زبرجد و سنگریزه
اشرا مروارید و خاکش را زعفران و مشک پس امر فرمود که سخن
گوید گفت لا اله الا الله الحی القیوم سعادتمند شد کسیکه داخل من
شد خدا تعالی فرمود بعزت و جلال خودم که داخل بهشت نشود
مداومت کن بر شراب و نه سخن چین و نه دیوث و نه چوبکی حاکم
جابر و نه مخنث یعنی مردیکه مردیرا بخود راه دهد و نه کفن دزد و نه عشار
و نه انکه قطع رحم کند و نه قدری مذهب یا علی ده کس از این امت در
معنی کافرانند سخن چین و ساحر و دیوث و انکه جمع شود با زن حرام
از عقب و انکه با حیوانی جمع شود و انکه با محرم خود جمع شود و انکه در
فتنه انگیزی سعی کند و انکه بدشمن دین اسباب حرب بفروشد و انکه زن

ندهد وانکه استطاعت یابد و حج نرود یا علی مهمانی در شرع ثابت نیست مگر
در عروسی و تراشیدن و ختنه نمودن و خانه ساختن و از سفر مکه برگشتن
یا علی سه چیز است که جمله خلقها پسندیده است در دنیا و آخرت عفو نمائی از
کسیکه بر تو ظلم کرده و صله رحم نمائی کسی را که از تو قطع کرده و حلم ورزی
از کسیکه نادانی کرده یا علی کسیکه از خدا بترسد همه چیز از او بترسد و کسی
که از خدا نترسد از همه چیز بترسد یا علی هشت کسند که نمازشان مقبول
نمیشود بنده گریخته تا وقتیکه با قایش برگردد و زن نافرمان که شوهرش
بر او سخط دارد و آنکه زکوة ندهد و آنکه وضو نماز نگیرد و آن زنیکه سر خود
را بپوشد و نماز کند و پیشنمازیکه نماز کند برای جماعتی که خوش ندارند
او را و آنکه مست باشد و آنکه نماز کند و بول و غایط نگاه دارد یا علی چهار
چیز است که هر کسی نهاد را و باشد خدا تعالی برای او خانه در بهشت بنا نهد
کسیکه ماوی دهد یتیمی را و رحم کند ناتوانی را و مهربانی کند با پدر و مادر خویش
و مدارا کند با بنده اش یا علی سه چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات
نماید بهترین کسان باشد هر کس فرائض خدا را بجا آورد او از هر کسی عابدتر
تر باشد و هر کس از محرمات الهی پرهیز کند از هر کسی پرهیزکارتر باشد و کسی که
قناعت نماید با نچه خدا تعالی با و داده از هر کسی غنی تر باشد یا علی سه

صفت نیک است که این امت تاب تحمل آن ندارند بکسان رفتار نمودن
با برادر دینی در هر حال و بانصاف رفتار نمودن با مردم در بارهٔ خود و بیاد
خدا بودن در همه حال نه بمعنی ذکر خدا بزبان گفتن بلکه بمعنی آنکه
هر وقت دو چار کار حرامی شود از خدا بترسد و نکند یا علی سه کسند
که اگر بعدل با ایشان رفتار کنی ایشان بر تو ظلم میکنند مردم پست و اهل
و عیالات تو و خادم تو و سه کسانند که سزاوار نیست که از سر کسی داد
خود بخواهند آزادان بنده و عالمان جاهل و توانایان ناتوان یا علی
هفت چیز است که هر کس را نهاد او باشد حقیقت ایمان را کامل کرده و
درهای بهشت برایش گشوده است اکسیکه وضو را بسعی و کامل سازد
و نماز نیکو بجا آورد و زکوة مالش بدهد و غضب خود نگاهدارد و زبان
خود ببندد و برای گناهش استغفار کند و برای اهل بیت پیغمبر
خود صلی الله علیه و آله خیرخواه باشد یا علی سه نفر را خدا لعنت نموده
کسی که زاد سفرش تنها خورد و کسی که سفر بیابان تنها رود و کسیکه
در حجره تنها خوابد یا علی سه چیز است که بیم آنست که باعث دیوانگی
شود میان قبرستان تغوط نمودن و بیک چکمه راه رفتن و
تنها خوابیدن یا علی سه چیز است که دروغ در آنها نیکو است یکی

با دشمن در جنگ و وعده دادن بزن خود و اصلاح میان مردم و
کسانند که همنشینی با ایشان دل را میمیراند مردمان پست و
مرده ها صاحب مال و زنان یا علی سه چیز از حقیقت ایمانست نفقه
دادن با تنگدستی و با انصاف رفتار نمودن با مردم در باره
خود و بذل نمودن علم برای متعلم یا علی سه چیز است که هر کس
انها در او نباشد عملش تمام نیست پرهیزکاری که مانع شود
او را از معصیت خداوند عز و جل و خلقی خوش که با مردم مدارا
کند و بردباری کند و حلمی که نادانی نادان را اعتنا نکند یا علی سه چیز
است که خوشحالی و فرح مؤمنست ملاقات برادران نمودن و
روزه افطار کردن و تهجد در اخر شب بجا اوردن یا علی از سه خصلت
تو را منع میکنم حسد و حرص و کبر یا علی چهار خصلت است که
از بدبختی است خشکی چشم و سختی دل و درازی ارزو و
دوستی ماندن دنیا یا علی سه چیز است که باعث درجات است
و سه چیز است باعث کفارات و سه چیز است باعث هلاکت
و سه چیز است باعث نجات اما باعث درجات وضو تسبیغ ساختن در سرما
و انتظار کشیدن نماز اینده بعد از ادای نماز و رفتن بنماز ها جماعت

و اما باعث کفارات سلام بپا کردن و طعام دادن و تهجد شب و
اما باعث هلاکت بخل و کرفتگی که بان گرفتار شود و خواهش نفسانی
که عمل شود و خوش امدن ادمی از خودش و اما باعث نجات
خوف از خدا بتعالی در پنهان و اشکار و میانه روی در حالت توانگری
و تهی دستی و گفتار بعدل در حال خوشی و خوشدلی و در حال سخط
و بددلی یا علی دو میل راه برو برای نیکی بوالدین و یکمیل راه برو
برای صله رحم و یکمیل راه برو برای عیادت بیمار و دو میل راه برو
برای تشییع جنازه و سه میل راه که یکفرسخ است برو برای اجابت
مهمانی و چهار میل راه برو برای زیارت برادر دینی که اخ فی الله باشد
و پنج میل راه برو برای فریاد رسی اندوهگین و شش میل راه برو
برای یاری مظلوم و بر تو باد باستغفار یا علی مؤمن را که ایمانش
حقیقت دارد سه علامت است نماز و زکوة و روزه و انرا که ایمان
بتکلف بر خود بسته سه علامت است وقتی که حاضر باشد تملق می
گوید و وقتیکه غائب باشد غیبت میکند و وقتیکه مصیبت وارد
شود شماتت میکنند و ظالم را سه علامت است با کوچکتر و پستتر خود بقهر و غلبه رفتار
میکنند و با بالاتر خود نافرمانی میکند و با ظالمان همنشین میشود و ریاکار را سه علامت است

نوزدهم مردم

نزد مردم باشد و نزد ماغ در کار است و تنها کسل و بی پرواست و
دوست میدارد در همهٔ کارهایش که مردم او را بخوبی یاد کنند و
منافق را سه علامتست وقتی که سخن گوید دروغ گوید و وعده
دهد خلاف کند و امانتی که باو سپرده شود خیانت کند یا علی
کسی که خود را بغیر نسب خود نسبت دهد لعنت خدا براو و کسی که
مزد مزدور را ندهد لعنت خدا براو و کسی که بکشد کسی را یا
پناه دهد کشنده را لعنت خدا براو یا علی مومن کسی است که
مسلمانان او را امین دانند بر مال و جان خود و مسلمان کسی است
که مسلمانان از دست و زبانش سلامت باشند یا علی محکم ترین گوشهای
ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا است یا علی
کسی که فرمان بردن زن خود را و رخصتش دهد که بحمامها و عروسیها
و مجلسها و نوحه گریها رود و لباسهای نازک بپوشد خدا تعالی او را
بر روی بجهنم اندازد یا علی خدا تعالی بسبب اسلام برطرف نمود
نخوت و بد دماغی زمان جاهلیت را و فخرهائی را که بسبب پدران
خود مینمودند آگاه باش که مردم همه از آدم اند و آدم از خاکست
و گرامی ترین شماها نزد خدا آنکسیست که پرهیزکارتر است یا علی

مکروہ است پرهیزکاری و نزد رفتن وقت دادن مکروہ است نیت درست و نزد
زنان که الی مکروہ است باشند رستی و نزد روطن مکروہ است ایمنی و خوشحالی یا علی
ماسکه در جهان چیز نیست خریدن کوسفند قربانی و کفن و بنده کرزا
دادن برای سفر مکه معظمه یا علی آیا خبر ندهم شما را بکسی که از همه
شما ها بمن شبیه تر است عرض کردند بلی بفرما یا رسول الله
فرمود کسی که خلقش نیکوتر و حلمش بیشتر و برخویشانش احسان
بیشتر و انصافش با مردم در باره خود بهتر باشد
یا علی امان امت من از غرق شدن است که در وقت سوار کشتی بخوانند
بسم الله الرحمن الرحیم وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون بسم الله مجریها
و مرسیها ان ربی لغفور رحیم یا علی امان امت من است از دزد
بردن مال آنست خواندن قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا
فله الاسماء الحسنی تا آخر سوره یا علی امان امت منست از خراب شدن
خانه است خواندن ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا
ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا یا علی امان امت
من از اندوه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لا ملجأ و لا منجا من الله

الا الیه یا علی امان امت منست از سوختن باتش ان ولیی الله
الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین وما قدروا الله
حق قدره والارض جمیعا قبضته والسموات مطویات بیمینه
سبحانه وتعالی عما یشرکون یا علی کسیکه از درنده ترسد بخواند
که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم یا علی کسیکه حیوانش سرکشی کند در گوش
راستان بخواند که وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه ترجعون یا علی کسیکه از ساحر یا جن ترسد بخواند که ان
ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی
العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم
مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین یا علی
حق فرزند بر پدر آنست که اسمش را نیکو گذارد وادبش نیک
کند وبکسب نیک دهد وحق پدر بر فرزند آنست که او را
باسم نخواند وپیش پیش او راه نرود وپیش روی او مقدم
بر او ننشیند وبا او داخل حمام نشود یا علی خدا تعالی لعنت کرده
پدر ومادر یرا که او را از نیکی فرزند منع کند یا علی ...

لازم مباید عاق فرزند شدن همان کہ بر فرزند لازم میاید عاق
والدین شدن یعنی ادای حق فرزند واجب ست و ترک ان
حرام چنانکه ادای حق والدین واجب ست و ترک ان حرام و کبیره
یا علی خدا یتعالی رحمت کند والدین را کہ بدارند فرزند را بر
نیکی نمودن بخود شان یا علی کسیکه محزون کند والدین را عاق
شده است یا علی کسیکه غیبت کرده شود نزد او برادر دینیش و بتواند
او را یاری کند و دفع غیبتش کند و نکند خدا یتعالی او را
واگذارد و مخذول کند در دنیا و اخرت یا علی کسیکه یتیمی
را از مال خود بقدر کفایت خرج دهد که از دیگران بی نیاز
باشد بهشت برایش واجب ست البته یا علی کسیکه دست
بر سر یتیمی کشد از روی دلسوزی خدای عز و جل روز
قیامت عوض هر موئی نوری باو عطا کند یا علی کسیکه
صلوات فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت از
دستش رفته یا علی انگشتر بدست راست کن چه ان فضیلتی
است از جانب خدای عزّ و جلّ برای مقربان انحضرت
عرض نمود یا رسول الله چه انگشتر فرمود بعقیق سرخ

چهارم اول کوهی است که اقرار نمود برای خدای عز وجل
بوحدانیت و برای من بنبوت و برای تو بوصی بودن و برای
اولاد تو بامام بودن و برای شیعیان تو به بهشت و برای دشمنان
بجهنم یا علی خدای عز وجل اولا ملاحظه فرمود دنیا را پس مرا بر
گزید از مردان عالم و ثانیا ملاحظه فرمود پس تو را بر گزید بر
مردان عالم و ثالثا ملاحظه فرمود پس بر گزید امامان از اولاد تو را
بر مردان عالم و رابعا ملاحظه فرمود پس بر گزید فاطمه را بر زنان
عالم یا علی من اسم تو را با اسم خود مقرون دیدم در سه جا پس انس
گرفتم بنظر کردن بران یکی چون وقت معراج به بیت المقدس رسیدم
بر سنگ بیت المقدس یافتم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره گفتم بجبرئیل وزیر من کیست
گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام چون بسدرة المنتهی رسیدم
یافتم که بر سدرة المنتهی نوشته بود انی انا الله لا اله الا انا وحدی
محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره گفتم بجبرئیل
وزیر من کیست گفت علی بن ابیطالب علیه السلام چون
سدره گذشتم بعرش رسیدم یافتم که بر قوائم عرش نوشته بود

انا الله الذی لا اله الا انا وحدی محمد حبیبی ایدته بوزیره و
نصرته بوزیره با علی خدا تعالی بمن عطا فرمود بسبب تو هفت
چیز اول کسی هستی که از قبر بر خیزی با من و اول کسی هستی
که بر صراط بایستی با من و اول کسی هستی که پوشانده شوی
از لباس بهشت با من وقتیکه من پوشانده میشوم و زنده میشوی
وقتیکه من زنده میشوم و اول کسی هستی که در علیین ساکن
شوی با من و اول کسی هستی که از رحیق مختوم بیاشامی با من بعد
از ان حضرت بسلمان رضی الله عنه فرمودند بدرستیکه برای وقتیکه
بیمار شوی سه چیز تو را باشد یاد خدا استی و دعایت مستجاب است و بیماری
کناهی است نمیکذارد الا انکه همه را میبرد خدا تو را بعافیت بدارد
تا وقت اجل بعد از ان بابی ذر فرمود یا اباذر البته بپرهیز از
سوال کردن چرا که ان ذلتست و باعث فقر است و در قیامت
حساب طولانی دارد یا اباذر تو تنها زندکی میکنی و تنها میمیری
و تنها داخل بهشت میشوی بسعادت میرسند بسبب تو
جماعتی از اهل عراق که متوجه غسل و تجهیز و دفن تو میشوند
یا اباذر سوال بکف مکن و لکن اگر چیزی بیارند قبول کن بعد

ازان

ازان حضرت باصحاب فرمود ایا نمیخواهید خبر دهم شمارا باشرار
شماها عرض کردند بلی بفرما یا رسول الله حضرت فرمودند
الاینها که کارهاشان سخن چینی است وجدائی میاندازند میان دوستان
و میجویند عیب پاکان را

فصل

حدیث اشراط الساعة

یعنی علامات قیامت که حضرت رسول صلی الله علیه واله در حجة
الوداع بیان فرمود درحالتی که حلقهٔ در کعبه را بدست مبارک گرفته
و روی مبارک جانب اصحاب فرموده وحال آنکه روی مبارکش
مثل آفتاب وقت چاشت درخشان بود پس فرمود ایا نمیخواهید خبر دهم
شمارا بعلامات قیامت پس سلمان رضی الله عنه که نزدیکتر بحضرت
بود عرض کرد بلی بفرما یا رسول الله پس حضرت فرمود از جملهٔ علامات
قیامت است ضایع نمودن نماز و پیروی خواهشهای نفسانی و میل
نمودن بطرف هواها و هوسها و بزرگ شمردن صاحبان مال و دین را بدنیا دادن
پس درین وقت اینها دل بندهٔ مومن در اندرون وی میگدازد مثل
نمک در آب از سبب چیزهای منکر که میبینند و نمیتوانند برطرف نمایند
سلمان از تعجب عرض کرد اینها شدنیست یا رسول الله حضرت فرمود
بلی قسم بانکه جان من بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت

ایشان والی میشوند امیرهای جائر و وزیرهای فاسق و کدخدا
ها و ریش سفیدهای ظالم و امینهای خیانت کار سلمان عرض نمود
اینها شد نیست حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست
اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت منکر معروف و معروف منکر میشود
یعنی کار بد خوب و کار خوب بد شمرده میشود و خیانت کار
امین شمرده میشود و امین خیانت کار و دروغگو راستگو و
راستگو دروغگو سلمان عرض کرد اینها شدنی است یا رسول الله
حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست اوست یا سلمان
وقت نزدیکی قیامت واقع میشود امیری زنان و مشورت با کنیزان
و نشستن کودکان بر منبرها و انوقت دروغ را خوش طبعی و
زکوة دادن را جریمه و مال خدا و رسول و امام را غنیمت میشمارند
و ادمی با والدین خود جفا و دل سختی میکنند و با دوست خود
نیکی و انوقت ستاره دم دار بیرون میاید سلمان عرض کرد
اینها شدنی است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان
بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت زنان با مرد خود
شریک در تجارت میشود و باران کم میشود و ادمهای بزرگ

منش کم میشوند وادم بیچاره در نظرها حقیر میشود و بازارها
نزدیک بهم میشود چرا که یکی است میگوید چیزی نفروختم و
یکی است میگوید نفعی نکردم پس نمیبانی مردم را مگر مذمت
کن مر خدای تعالی سلمان عرض کرد اینها شد نیست یا رسول
الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست او ست یا سلمان وقت
نزدیکی قیامت والی میشوند بر ایشان جماعتی که اگر سخن
گویند ایشان را میکشند و اگر سکوت کنند جان و مال شان را
حلال می دانند مال های شان را میبرند و حرمت شان
را پایمال میکنند و خونهای شان را میریزند و دلهای شان
را از آشوب و ترس پر میکنند پس نمی بانی ایشان را مگر
ترسان و هراسان سلمان عرض کرد اینها شدنی است یا رسول
حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست او ست یا سلمان
وقت نزدیکی قیامت جماعتی از مشرق زمین میایند و جماعتی
از مغرب زمین که والی میشوند بر امت من پس وای بر بیچارگان
امت من از دست اینها و وای بر اینها از جانب خدا از جهت شدت ظلم
اینها که رحم نمیکنند کوچک را و حرمت نمیدارند بزرگ را و گذشتن

نه میکنند از غلط هیچ غلط کاری بدنهای شان بدن
ادمی است و دلهای شان دل شیاطین سلمان عرض
کرد اینها شد نیست یا رسول الله حضرت فرمود بلی
قسم بان که جان من بدست اوست یا سلمان وقت
نزدیکی قیامت مردان بمردان کفایت کنند و زنان
بزنان و رشك برده میشود بر پسر ساده همان طور
که رشك برده میشود بر دختر خانه و مردان شبیه
بزنان میشوند و زنان شبیه بمردان و زنان بر زین
سوار میشوند پس بر اینان باد لعنت خدا سلمان
عرض کرد اینها شد نیست یا رسول الله حضرت
فرمود بلی قسم بان که جان من بدست اوست یا
سلمان وقت نزدیکی قیامت مسجدها زینت کرده میشود
مثل معبدهای یهود و نصاری و قرانها طلاکار
میشود و منارهای مسجدها طولانی بنا میشود
وصفهای جماعت بسیار میشود با دلهای باهم
دشمن و زبانهای خلاف یکدیگر سلمان عرض

کرد اینها شدنی است یا رسول الله حضرت فرمود
بلی قسم بانکه جان من بدست اوست یا سلمان وقت
نزدیکی قیامت مردان امت من بطلا زینت می
کنند وحریر و دیباج میپوشند و بپوست پلنگ
سوار میشوند سلمان عرض کرد اینها شدنی
است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بان
کهجان من بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی
قیامت ربا اشکارا میشود ومعامله میکنند بحیله
و رشوه ودین پست می شود و دنیا بلند میشود
سلمان عرض کرد اینها شدنی است یارسول الله حضرت
فرمود بلی قسم بات که جان من بدست اوست یا
سلمان وقت نزدیکی قیامت بسیار طلاق
واقع میشود وحدود و رسوم الهی دران برپا
داشته نمیشود و اما ضرر بخدا نمیرساند
سلمان عرضکرد اینها شدنی است یا رسول
الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من

بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت
زنهای خوانده و عمر با نها آشکارا و بی پرده
میشود و اشرار امّت من والی میشوند سلمان
عرض کرد اینها شدنی است یا رسول الله
حضرت فرمود بلی قسم با نکه جان من بدست
اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت مال
داران امت من بحجّ میروند بجهة خوش
گذرانی و اوساط بجهة تجارت و فقیران بجهة
ریا و سمعه و مردمانی باشند که قران تعلیم
گیرند برای غیر خدا و انرا الت خوانندگی
گیرند و مردمانی باشند که علم دین یاد گیرند
برای غیر خدا و اولاد زنا بسیار شود و درا
قران خوانده گی کنند و پیاپی بر سر دنیا
روی هم افتند سلمان عرض کرد اینها شدنی
است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بان
که جان من بدست اوست یا سلمان اینها وقتی آ

که پرده محرمات الهی دریده شود و گناهان کسب
شود و اشرار بر اخیار مسلط شوند
و دروغ اشکارا شود و لجاجت ظاهر و درویشی
و بی چیزی اشکار شود و بر یکدیگر بلباس
فخر کنند و باران در غیر وقت ببارد و نقاره
و عربانه را نیك دانند و امر بمعروف و نهی
از منکر را بد شمرند حتی انکه بندهٔ مؤمن
در ان زمان خوار تر است از کنیز و قاریان
و عابدان ایشان در میان خود ملامت
یکدیگر را اشکارا میکنند پس این جماعت را در
ملکوت اسمانها ارجاس انجاس میخوانند
یعنی پلیدهای ناپاك سلمان عرض کرد
اینها شدنی است یا رسول الله حضرت
فرمود بلی قسم بان که جان من بدست
اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت مال
دار بر فقیر بیمال بیم ندارد و رحم نمی

کند حتی آنکه سائل در یکهفته یا میان دو جمعه سوال میکند واحدی چیزی بدستش نمیگذارد سلمان عرضکرد اینها شدنی است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بآنکه جان من بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت آدم بی قدر و فرومایه در امور عامه مسلمانان سخن ور باشد و اینهاست معنی قول خدا تعالی فقد جاء اشراطها اعاذنا الله تعالی من مردیاتها واعاننا علی منجیاتها **فصل** آنچه معلوم میشود از فرموده پیغمبر و ائمه اثنا عشر درباره مردن و منتقل شدن بسوی محشر روایت است که پیغمبر صلعم به پسران عبد المطلب فرموده اند بدرستیکه راهنما دروغ نمیگوید اهل خود را قسم بآنکسی که برانگیخته است مرا به پیغمبری هرآئینه میمیرید همین طور که میخوابید و مبعوث می شوید بحشر حتما همینطور که از خواب بیدار میشوید و بعد از مرگ خانهٔ نیست مگر بهشت یا دوزخ و آنجا و انصا

ـ را اینکه خواب برادر مرگ است بسیار است و نظیر مبعوث
شدن مردم در محشر همین بیدار شدن از خواب است و
حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود مرگ یکی از سه چیز است که بر
آدمی وارد میاید یا بشارت بنعمت همیشه و یا بشارت است
بعذاب همیشه و یا ترس و خوفیست که صاحبش نمیداند آخر
از کدام یک از دو فرقه خواهد بود اما دوستان ما و مطیع فرمان ما
پس او کسیست که بشارت داده میشود بنعمت همیشه و اما دشمن ما و
مخالفت کننده امر ما پس او کسیست که بشارت داده میشود بعذاب همیشه
و آنکه عاقبتش نامعلوم است او مؤمنیست که بسیار گناه کرده باشد
نمیداند آخر کار نتیجه خواهد شد خبر هولناک یا و میرسد و ترسناک است
است بعد و همیشه باد تمناست ما در آتش نخواهند بود خدا او را بیرون
میآورد از آتش بسبب شفاعت ما پس عمل کنید و اطاعت نمائید و سعی
مکنید و سر از طاعت ما مزنید و کوچک مشمارید عقوبت الهی را پس
بدرستیکه بعضی از گناهکاران کسی است که شفاعت ما باو نمیرسد مگر بعد از
سیصد هزار سال عذاب و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود مرگ بزرگترین
سرور یست که وارد میشود بر مؤمنان وقت بیرون رفتن از دنیا بسوی

نعمت همیشه و بزرگتر هلاکتی است که وارد میشود بر کافران و قبر کم
ببرد و زندان دنیا که بهشت ایشان است بسوی آتشی که تمام نشدنی و
حضرت امام حسین در روز عاشوراء با اصحاب خود فرمود که صبر کنید ای
فرزندان کریمان که نیست مرگ مگر پلی که عبور میدهد شما را از بدی و
زحمت دنیا بسوی بهشتهای گشاده و نعمتهای همیشه پس کدام یک از شما
کراهت دارد که از زندان بسوی قصر برود و دشمنان شما مثل کسانی اند
که از قصر بسوی زندان و عذاب دردناک میروند بدرستیکه پدرم مرا
خبر داد از رسول خدا که فرمود دنیا زندان مؤمن است و بهشت
کافر و مرگ پلی برای مؤمنان است بسوی بهشت ایشان و پلی برای کافران است
بسوی جحیم ایشان و حضرت امام زین العابدین فرمود که مرگ برای
بندهٔ مؤمن مثل کندن جامهای چرکین است یا مثل دور کردن قیدها
و غلهای سنگین پس پوشیدن فاخرترین جامها و خوشبوترین آنها و سوار
شدن بر راهوارترین مرکبها و منزل کردن در خوشترین منزلها و از برای
کافر مثل کندن جامهای فاخر است و بیرون رفتن از منزلهای خویش
پس پوشیدن چرکین ترین لباسها و درشت ترین جامها و رفتن بوحشتناک
ترین منزلها و بزرگترین عذابها و حضرت امام محمد باقر فرمود مرگ همان خوابست

که میت‌ها شما را هر شب مگر آنکه مرگ خوابیست که مدتش طولانی است
بیداری ندارد مگر در قیامت بعضی مرده‌اند که در خواب می‌بینند
اقسام خوشحالیها که حد ندارد و بعضی در خواب می‌بینند انواع
هولها و ترسها که حد ندارد پس چگونه است حال کسی که در خواب
خوشحالی میشود یا می‌ترسد نیست حالش مگر این پس مهیا شوید برای
مرگ و حضرت امام جعفر صادق فرمود مرگ برای مؤمن مثل
خوشبوی خوشی است که ببوید پس بخواب رود و بجهد خوفی
از او پس برطرف شود همه تعب و آزار او و برای کافر مثل
گزیدن افعیها و عقربها است عرض شد بآنحضرت که قومی میگویند
که مرگ شدیدتر است از بریده شدن با ارّه‌ها و چیده شدن بمقراضها و
کوبیده شدن بسنگها و گردیدن آسیاها در حدقه‌های چشم فرمود
چنین است بر بعضی از کافران و فاجران و حضرت امام موسی
فرمود که مرگ پاک کننده است مؤمنان از گناهان و آخر دردی است
که بآنها میرسد و کفاره آخر گناه آنها است و پاک کننده کافران است
از حسنات پس لذت و نعمت و رحمتی است که بآنها میرسد و آخر حسنه
ایست برای آنها و حضرت امام رضا بر بیماری حاضر شد بیمار عرض کرد

گویا از شدهٔ دزد مرگ را ملاقات کرده حضرت فرمود مرگ را ملاقات نکردهٔ ولکن ملاقات کردهٔ چیزی را که نورا میترسانند و میشناسانند تو بعض حالات مرگ را بدرستیکه مردم شاد و فسمند مردم بیست که بمرگ راحت میشود و مردیست که بمرگ دیگران از او راحت میشوند بیرون از کن ایمان بخدا و بولایت و بنوت تا بر آ باشی و حضرت امام محمد تقی فرمود مردم کراهت دارند از مرگ زیرا که جاهلند بان اگر میشناختند مرگ را و بودند اولیا خدا براستی هر آئینه مرگرا دوست میداشتند و میدانستند که آخرت بهتر است برای ایشان از دنیا و حضرت امام علی نقی عیادت مریضی فرمود مریض گریه میکرد و میترسید از مرگ حضرت فرمود ای بندهٔ خدا از مرگ میترسی چونکه از آن بی نیستی آیا نمی بینی خود را که اگر جامهٔ تو چرکین شده باشد و منادی شوی از چرک و برسد بتو قرحه و جرب و بدانی که غسل در حمام آنها را میبرد آیا نمیخواهی غسل کنی تا آنها زایل شوند عرض کرد بلی فرمود مرگ همان حمام است پس آنمرد آرام گرفت بخوشی تن بمرگ گذاشت و حضرت امام حسن عسکری فرمود که مؤمن هرگاه بمیرد نه مرده است و کافر است که مرده است و فرمود که ابو ذر گفته است

که نیکوکار در مردن مثل غایبی است که بخانهٔ خود میرسد و بوی
اهل خود وارد میشود و گناهکار مثل بندهٔ گریخته است که بسوی
اقای خود میبرود وازاو ترسان است پرسیدند چگونه می بینی حال
ما نزد خدا گفت عرضه کنید عملهای خود را بر کتاب خدا در جائی که
میفرماید ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم یعنی نیکوکاران در نعیم
بهشت اند وگناهکاران و فاجران در اتش جهنم مردی گفت پس رحمت
خدا کجا است گفت ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی رحمت خدا
نزدیک است به نیکوکاران این بود جملی از احوال مرگ و حاصل
اینست که خوشی و راحت در مرگ بسته بایمان و طاعت است و بدی
و زحمت مرگ بسته به بی ایمانی و معصیت است پس هر کسی را باید چند
روزهٔ عمر خود در فکر خوشی مرگ و اسباب راحت وقت مرگ
باشد و غافل از مرگ و حالات مرگ و حقیقت مرگ نباید شد که
امری است عظیم و ناچار امدنی است و هر زنده بمرگ رسیدنی است
و هر نوشنده شربت حیات البته زهر ناگوار مرگ را چشیدنی است
و بالجمله مرگ قضیه ایست که بر هر کسی وارد میشود و کسی را فرار
از ان ممکن نیست پس نمیدانم که این غفلت چیست برای کسیکه داند

عاقبت او مرگ است و خاک بستر خواب اوست و کرم و مار و عقرب
انیس و همنشین او و قبر محل قرار او خواهد بود و زیر زمین
جایگاه او و قیامت وعده‌گاه او سزاوار انست که حسرت و ندامت
او بسیار اشک چشمش پیوسته بر رخسار او جاری باشد و فکر و
ذکر او منحصر در همین بوده بلیهٔ او عظیم و درد دل او شدید
باشد آری خواب خرگوش و شتر مرغ اندر جهان بیت خواب خوش
در چشم ترسنده کجاست وخود را از اهل قبر بداند و از جمله
مردگان شمارد چه هر چه خواهد آمد نزدیک است و دور آنست
که نیاید شعر این خانه که پیوسته بنا او بالاست پیداست که در وی چند
سال است انگار که هفت صد خواندی یا هفت هزار سال
ماندی آخر ترا سیر بایست گشت چون هفت هزار سالها گذشت
چون قامت ما برای عمر است کوتاه و دراز او چه فرق است
بلی غفلت مردم از مردن بجهة فراموشی ایشان از آن و کم
یاد کردن آن است و اگر کسی گاهی آنرا یاد کند با این آن میکند
بدلی گرفتار شهوتهای نفسانیه و علایق دنیویه است
چنین یادی سود نمی‌بخشد بلکه باید مانند کسی بود که سفر

در ازمنی اراده کرده باشد که در راه آن بیابانهای بی آب و گیاه یا
دریاهای خطرناک باشد و فکری بغیر از فکر آن راه ندارد هر کسی
باین نحو یاد مردن افتد و مکرر یاد آن کند در دل او اثر میکند
و بتدریج نشاط او از دنیا کم میشود و طبع او از دنیا منزجر
میگردد و از آن دل شکسته میشود و مهیای سفر آخرت میگردد
و بجهة طالب نجات لازم است که هر روز گاهی مردن را یاد آورد و
زمانی متذکر گردد امثال و اقران و برادران و یاران و دوستان
و آشنایان را که رفته اند و در خاک خفته اند و از همنشینی هم صحبتان
خود پا کشیده در وحشت آباد گور تنها مانده از فرشهای رنگا
رنگ گذشته و بر روی خاک خوابیده اند و یاد آورد خوابگاه
ایشان در بستر خاک و بفکر صورت و هیأت ایشان افتد و آمد
و شد ایشان را یک یک دیگر بخاطر گذراند و یاد آورد که حال چگونه
خاک صورت ایشان را از هم ریخته و اجزای ایشانرا در قبر از هم
پاشیده زنان ایشان بیوه گشته و گرد یتیمی بر فرق اطفال ایشان نشسته
اموال ایشان تلف و خانهای ایشان خالی مانده نام ایشان از صفحه
روزگار بر افتاده پس یک یک از گذشتگان را بخاطر گذراند و ایام

چیا ایشانرا متذکر شود وخنده ونشاط او را فکر کند وامید
وآرزوهای او را یاد آورد وسعی در جمع اسباب مینمود کا
را تصور نماید ویاد آورد پاهای او را که با آنها آمد وشد
مینمود که مفاصل آنها از هم جدا شده وزبان او را که با آن با
یاران سخن میگفت چگونه خوراک مور ومار گشته ودیدهای
او را که خندهای قاه قاه مینمود چگونه از خاک پر شده ودندا
نهایش خاک گشته وآرزوهایش بر باد رفته **شعر**
چند استخوان که هاون دوران روزگار خوردشان چنان
بکوفت که مغزشان غبار کرد ایجان برادر گاهی بسوی خاک
دوستان گذشته گذری کن وبر لوح مزار ایشان نگاه عبرت
نمای تا بگور ایشان رو وتفکر کن که در زیر قدمت بدن
رعنا چه خبر وچه صحبت است ودر شکافهای زهره
شکاف قبر چه ولوله وچه وحشت است هم جنسان
خود را بین که با خلق تیره یکسان گشته ودوستان واشنایان
را نگر که ناله حسرتشان از فلك گذشته ببین که در اینجا
رفیقانند ترك دوستی گفته ودوستانند رهی از ما نهفته

پدران ما بند مهر پدری بریده مادرانند دامن از دست
اطفال کشیده طفلان ما بند در دامن دایهٔ مرگ خوابیده
اند فرزندان ما بند سر بر خشت لحد نهاده برادرانند
یاد برادری فراموش کرده زنان ما بند باشاهد اجل دست
در آغوش کرده کردن کشانند سر بکوی پای مذلت کشیده
سنکدلانند بسنک قبر نرم و هموار کشته فرمانروایانند
و در عزای نافرمانی نشسته جهان کشایانند در جلهٔ
خاك در بر روی خود بسته تاجدارانند نیم خشتی زیر
سر نهاده لشکرکشانند تنها و بیکس مانده یوسف جمالانند
بی هم بچاه کور سرنکون نکورویانند در پیش آیینهٔ مرگ
زشت و زبون نوداماد انند بعوض زلف عروس مار
سیاه بکردن پیچیده نوعروسانند بجای سرمه خاك
کور در چشم کشیده عالمانند اجزای کتاب وجود شان هم
پاشیده و زبرانند کزلك مرگ نام شان از دفتر وزارت
تراشیده تاجرانند بی سود و سرمایه در حجرهٔ قبر افتاده
سوداگرانند سودای سود از سرشان در رفته زارعانند

مزرع عمر ما خشك شده دهقان قضا بخشما برکنده پس باخود باین نوا در دباك مترنم شو شعر

چرا دل باین کار وا نکم هنیم که یاران برفتند ما برهیم
تفرج کنان بر هوا و هوس که شنیم بر خاك بیباکس
کسانیکه از ما بغیب اندرند بیایند و برخاك ما بگذرند
پس از ما همین گل دهد بوستان نشینند بایکدگر دوستان
دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار
بسی تیر و دیماه و اردیبهشت بیاید که ما خاك باشیم و خشت
جهان بین که با مهربانان خویش وفا مهربانی چه او رد پیش
چه بیچیم درین عالم پیچ پیچ که هیچ است از ان سود و سرمایه هیچ
در خیمه است شش پهلو و چار میخ تنی چند را بسته بر چار میخ
مقیمی نه بینی درین باغ کس تماشا کند هر کسی یکنفس

و بعد ازین در احوال خود تامل کن که تو نیز مثل ایشانی و مانند ایشان در غفلت و جهل یا او مرنما یر اگر تو نیز مانند کف شنگان عمر بسر آید و رند کیت بیابان سر خار یستی بدامن هستین در او بزد و مناد برو که

ندای کوچ در دهد و علامات مرگ از هر طرف ظاهر
گردد و اطبا دست از معالجات بکشند و دوستان و
خویشان تو یقین بمرگت کنند اعضایت از حرکت باز ماند
و زبانت از گفتن بیفتد و عرق حسرت از جبینت بریزد
و جان عزیزت بار سفر بستن در بندد و یقین بمرگ نمائی از
هر طرف داد رسی نه بینی و از هر سو نظر افکنی فریاد رسی
نیابی ناگاه ملک الموت با مرحبه در کار در آید و گوید که
هان منشین که یاران برنشستند بنه برنه که اینان رخت بستند
و خواهی نخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیفت افکند و قلاب
هلاک بر کالبد نحیفت اندازد و میان جسم و جانت جدائی افکند
دوستان و برادران ناله حسرت در ماتمت سر کنند و احباء و
یاران بمرگت گریه آغاز کنند پس بر تخت تابوت بندت سازند
و خواهی نخواهی بزندان گورت در آورند و در استخلاص
روحت بر آورند و دوستان و یاران معاونت ننمایند و ترا تنها
در وحشت آباد گور بگذارند و چون چندی با مثال این افکار
پردازی بتدریج یاد مرگ در برابر توجهت همیشه حاضر گردد و دلت

از دنیا و اما آن سبز میشود و مستعد سفر آخرت میگردد
و هان هان ای بادان مکر بن و از ان فکر خود بیرون مکن
کر ان خود خواهد امد چنانکه خدا تعالی میفرماید قل
إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ بگو بمردمان
که موت یخانی که از ان میگریزید او شما را در مییابد و بملاقات
شما میرسد و ملاحظه کن جناب سید انبیا را با بوذر غفاری
که فرمود ای اباذر غنیمت شمار پنج چیز را پیش از رسیدن
پنج چیز جوانی خود را غنیمت دان پیش از انکه ایام پیری
در رسد و صحت خود را غنیمت دان پیش از انکه بیماری
ترا فرو گیرد و زندگانی خود را غنیمت دان پیش از انکه
مرگ ترا در یابد و غنای خود را غنیمت شمار پیش از انکه
فقیر گردی و فراغت خود را غنیمت شمار و پیش از انکه
مشغول بخود شوی **شعر** پیش از ان کت برون کنند
ده رخت بر کاو بار خرنه حضرت رسول چون از اصحاب
غفلت را مشاهده فرمودی فریاد بر کشیدی که مرگ شما را
در رسید و شما را گرفت یا بشقاوت و یا بسعادت و مرویست

که هیچ صه ... ست مگر اینکه منادی ندا میکند که ایها

۱۱ ... رجیل آورده اند که در بنی اسرائیل مردی

... ل بیشمار و غرور بسیار روزی با یکی در حرم خلوت

... ده بود که شخصی با هیبت و غضب داخل شد آن مرد

غضبناک شده گفت تو کیستی و که ترا اذن دخول داده

گفت من کسی هستم که احتیاج باذن ندارم و از سطوت

ملوک و سلاطین نمیترسم و هیچ گردنکشی مرا منع نمیتواند

نمود پس لرزه بر اعضای آن مرد افتاد و از خوف بیهوش شد

بعد از ساعتی سر برداشت و در نهایت عجز و شکستگی گفت

پس تو ملک الموتی گفت بلی گفت آیا مهلتی هست که من فکری در کار خود

روز سیاه خود کنم گفت هیهات هیهات انقطعت مدتک

وانقضت انفاسک فلیس الی تاخیرک سبیل مدت زندگانی تو

تمام شد و نفسهای تو باخر رسید گفت مرا بکجا خواهی برد

عزرائیل گفت بجانب عملی که کرده گفت من عمل صالحی نکرده

ام و از برای خود خانه نساخته ام گفت پس ترا میبرم بسوی آتشی

که پوست از سر میکند حضرت عیسی کاسه سری را دید افتاده

بران زد وگفت باذن خدا تکلم کن و بگو چه کس بودی ان
سر بتکلم امد وگفت یا روح الله من پادشاه عظیم الشان
بودم روزی بر تخت خود نشسته بودم و تاج سلطنت بر
سر نهاده بودم و خدم و حشم و جنود و لشکر در کنار و حوالی
من بودند ناگاه ملک الموت بر من داخل شد و بمجرد دخول
او اعضای من از یکدیگر جدا شده و روح من بجانب عزرائیل رفت
وجمعیت من متفرق گردید ای پیغمبر خدا کاش هر جمعیتی
اول متفرق باشند   فغان زین ستمکاره قوز پشت
یکی را بپرورد کاخر بکشت   سر سروران زان بخاک اندر است
تن پادشاهان بمغاک اندر است   انان خسروان خوار و فرسوده اند
ببین بخاک سیه توده بر توده بین   چراغی بیفروخت گیتی
بمهر که اخر نه بنشود دودش بچهر   بیفشاند تخمی کشاورز
ز دهر که ننمود بیگاهش از داس قهر   نهالی درین
باغ سر بر نزد که دهرش بکین اره بر سر نزد   سری را زمانه
بیفراخته که پایانش از پای ننداخته کجا شامگه اختری تا
بناک برامد که نامد سحرگه بخاک   **فصل** من وصیت از حضرت سعیم

که هیچ صبحی طلوع نمیکند و هیچ شامی شفق غروب نمینماید
مگر اینکه دو فرشته بچهار ندا جواب یکدیگر را میدهند یکی
از ایشان میگوید کاش این خلق آفریده نمیشدند و دیگری میگوید
کاش که چون آفریده شدند میدانستند که از برای چه
آفریده شده اند باز اول میگوید ای کاش حال که ندانستند از
برای چه آفریده شده اند هر قدری که دانستند بان عمل میکردند
و دویم میگوید ای کاش که چون بانچه دانستند و عمل نکردند
توبه میکردند از انچه کرده اند بدرستیکه بنده را یکی از گناه بکناهان
گناهانی که کرده صد سال حبس میکنند و او نگاه میکند بسوی
که در بهشت از برای او آماده شده است که با ناز و نعمت مشغول اند
و او حسرت میبرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که دندان
خود را بخنده ظاهر مسازید حال آنکه اعمال قبیحه از تو صادر شده باشد
و شب بمیر بخواب حال آنکه گناه از تو سرزده باشد و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که خداوند عالم حکم حتمی و ا
فرموده است که هیچ نعمتی را که به بنده عطا فرموده از و زایل نسازد
تا گناهی از و سرزند که مستحق سلب آن نعمت شود و فرمود

بد رستیکه بنده گناهی میکند و بان سبب روزی او منع میشود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که خدا تعالی میفرماید هر بنده که خواهش نفس خود را بر طاعت من اختیار نمود کمترچیزی که باو میکنم اینست که او را از لذت مناجات خود محروم میسازم و فرمود کسیکه قصد معصیتی نماید زنهار که پیرامون آن نگردد چه بسا باشد که آن بنده گناهی بکند و پروردگار او را ببیند پس بفرماید قسم بعزت و جلال خودم که بعد از این هرگز ترا نمی امرزم و فرمود که هیچ رگی بر بدن ادمی نمی جهد و هیچ سر در افتادنی نیست و نه دردسری و نه مرضی مگر بسبب گناهی که صادر شده است و فرمود بد رستیکه بنده گناه میکند پس بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و بدرستیکه عمل بد زودتر در صاحب خود اثر میکند از کارد در گوشت و از حضرت امام موسی علیه السلام مرویست که بر خدا حتم است که در هر خانه که معصیت او شود آنخانه را ویران سازد تا آفتاب بر زمین آن بتابد و آنرا پاک سازد و آیات و اخبار در این معنی بسیار است و زنهار تا احدی چنان

کمان نکند که ممکن است اثر کناهی که کرده باو نرسد و بوبال ان کرفتار نشود چه این امر بسبب محال ویکو نه محال نباشد وحال انکه خدا از ترك اولائی که از پیغمبران سرزده نکذشت وازایشان مواخذه فرمود پس چکونه از کناهان عظیمه ومعاصی کبیره که از دیکران سرزند میکذرد بلی از سعادت پیغمبران این بود که مؤاخذهٔ ایشانرا بعالم قیامت نیفکند ودردنیا ایشانرا مواخذه فرمود اما اشقیا را مهلت میدهند تا بار خودرا سنکین نمایند وایشانرا در اخرت بدترین عذابها معذب سازد ایا نکوشت نرسیده که بپدرت ادم که طینت او بید قدرت الهی سرشته ومسجود ملائکهٔ ملکوت کشته بود بواسطهٔ یك ترك اولائی اورا از بهشت راندند وچون انچه را که از ونهی شده بود خورد همه حلل وزیور بهشتی از بدنش افتاد عورت او ظاهر شد وهمان لحظه جبرئیل فرود امده تاج از سر او برکرفت واز بالای عرش باو وحوا ندا رسید کمان نزدیکی من دور شوید واز جوار من فرود روید که

کسی که معصیت مرا نمود لایق جوار من نیست پس آدم
با دیده پرنم بجانب جوانکر بیست و گفت که این اول شومی
معصیت است که مارا از جوار دوست دور افکند و بیست
گرادم بعد از ان المرمکث دو بیست سال بر گناه خود گریه کرد
تا خدا توبه او را قبول فرمود و از ترك اولای او در گذشت
پس هرگاه مؤاخذه او در مکروهی که ان یکی از برگزیدگان
بارگاه او صادر شد چنین باشد پس چگونه خواهد بود
حال دیگران که هر روز گناهان بسیار از ایشان سرمیزند

فصل در بیان خلاصهٔ اختیارات ایام نیك و بد است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
در هر ماه روز اول نیك است از برای برای تزویج و
بیع و شری و سفر کردن دویم ماه مبارکست تجارت و طلب
حاجت سیم ماه بد است جمله مهمات خاصه دیدار ملوك
و سفر کردن چهارم ماه نیك است همه حالات و امورات
الا سفر کردن پنجم ماه بد است جمله امورات خاصه دیدن
اکابر ششم ماه نیك است سفر اما صبر کردن و رفتن بمهمی

وبنا نهادن چیزی نیز خوبست هفتم بسیار نیک است
مناکحت و بنا و نقل و حرکت هشتم ما نیک است همه
امورات الا سفر کردن نهم ماه نیک است همه امورات مکر
دیدن عمال را دهم ما نیک است سفر کردن و طلب حاجات
یازدهم ما نیک است دیدار ملوک و سفر و حاجت دوازدهم
ما نیک است همه کارها خصوصا حاجت خواستن
سیزدهم ما بد است توقف باید در همه مهمات و ارادت
خواستن چهاردهم ما نیک است دیدن اکابر و علما و
اشراف پانزدهم ما مختار است طلب حاجت و نقل و حرکت
کردن بجائی و سفر کردن شانزدهم بد است جمله کارها
خاصه سفر کردن هفدهم ما بسیار نیک است جمله کارها و وصلت و
معامله کردن هجدهم نیک است طلب حاجت و نقل و
حرکت کردن نوزدهم ما مختار است سفر و تزویج و ابتدای
کارها بیستم ما نیک است دیدار ملوک و سفر کردن بیست و
یکم ما بسیار بد است از برای جمله کارها و خلوت و راست
بیست و دویم ما خوبست و مختار است سفر کردن و

در جوزا نو شود بروی زاهد و عالم نکرد و یا در اب روان
یاد ر جواهرات مثل مروارید و مرجان و حذر کند از دیدن
معیوب و نابینا و ذوی العاهات و کودکان و هرگاه ماه ربیع
الثانی در سرطان نو شود باب روان و سبزه و صحرا نکرد
اما در جواهرات و یا عقیق یمنی حذر کند از دیدن مردم شریر
و غماز و دزدان و نامفیدان و اهل حرفت و اهل سوق
بید یانت هرگاه ماه جمادی الاول در اسد نو شود بر اسمان
نکرد و یاد رزر و یاد ر اتش نکرد سه نوبت بگوید لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم حذر کند از دیدن تارك الصلوة
و جنب و یهود و نصارا هرگاه ماه جمادی الثانی در سنبله
نو شود بروی دختران باکرة خوش روی که محرم خود باشند
یا در سبزه و عقیق یمنی و در نجف یا در فیروزج اما
حذر کند از دیدن چیزهای سیاه و دود و خاکستر و
محبوس و هرگاه ماه رجب در میزان نو شود در ابینه صاف
نکرد و سه نوبة سورة فاتحة الکتاب را بخواند و حذر کند
از دیدن نخسیا و مکروهات و کساقات و سك سیاه هرگاه

ماه شعبان در عقرب نو شود بر روی مردمان خوب صالح خوش کردار
راست کفتار یا در روی قران مجید یا در روی ترکان
و اهل صلاح نکرد و حذر کند از دیدن مرد بد نفس و
عوام و اجلاف و تند خوی هرگاه ماه مبارك رمضان در قوس نو
شود بر روی سادات و زر و سیم و جواهرات بی نظر کند
و حذر کند از دیدن مردم ظالم و ملازم حاکم و بد ذات و
موذی و منافق و شریر و بدکار هرگاه ماه شوال در جدی
نو شود بخ متین نکرد سه مرتبه بکوید الله وحده لا شریك له
و حذر کند از دیدن زنان سلیط و فاحشه و فاجره و هر
گاه ماه ذی قعده در دلو نو شود بر مسجد جامع و عمارتها
بنکرد و سه مرتبه آیة از آیات رحمت بر خود دمد و حذر
کند از دیدن مردم بدکار و هر منکر بهر گاه ماه ذی حجه
در حوت نو شود در روی مصحف بنکرد یا بر روی علما یا در
لعل و فیروزه و زبرجد و مروارید و جوهر ای ما حذر
کند از دیدن جراحتها ناسور و زخمها بد مبادا که هر ماه
ازین ماهها باید بر روی صلحا نکرد یا در روی انکشتر بینی که

مالک این کتاب ملا کربلائی عباس است

حسبی الله دران کنده باشند و هلالی و بوته و کلی داشته
باشد و خواندن دعای رؤیت هلال صحیفه کامله ضرورست
و خواندن هفت مرتبه سوره حمد که ام القرآن است در چشم
چون کتاب نسخه اصول الدین و فروع الدین و احادیث و اخبار پیغمبر و ائمه
طاهرین کمیابی و مؤمنین و مقدسین و متدینین بسیار طالب
بودند لهذا این اقل الحاج و السادات فی الطلبه حاجی سید مهدی یزدی
نجفی آباد قدام الطلاب و مستطیعین به اعانت و یاری و دست حقیقی امیر المؤمنین
و سعی و همت و امر لنگر اسمها و فخر عزت و سعادت محمد بن فخر الحجاج و
التجار و الاخیار و الابرار و المعتبر جناب مستطاب حاجی علی
صاحب تاجر اصفهانی خلف مرحوم جنت مکان خلد آشیان
حاجی ابو الحسن صاحب تاجر اصفهانی اسکنه الله فی بحبوحة
الجنان همت تحریر و چهاب نمودن فرمودند امید از مؤمنین
و مؤمنات که از این نسخه شریفه منتفع میشوند کاتب و

باعث و بانی و ساعی را بطلب مغفرت و
رحمت عفو و مرحمت یاد فرمایند
کان فی غرة شهر ربیع الثانی

فی سنه ۱۲۹۶